



# آس سرمه

جلد پانزدهم  
شماره ۳-۵

مجلة فرهنگ و تحقیقات ایرانی  
(تاریخ، ادبیات و کتاب)

مال ۱۳۶۸



ابوالقاسم عارف

دکتر محمد معین

## فهرست مندرجات

(شماره ۴۵ سال پانزدهم، خرداد و تیر و مرداد ۱۳۹۶)

### شعر

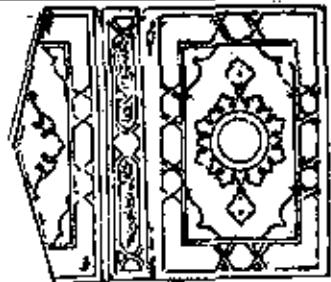
- ۲۱۳- قلم
- ۲۱۴- ورق پاره، قطمه، واره
- ۲۲۵- خلف و عده
- ۲۹۱- سخن پیروز
- تحفیقات ایرانی
- ۲۱۵- آذربایجان
- ۲۳۸- سودای گشودن مازندران
- ۲۴۹- ایران
- ۲۵۰- نصیحتین هیأت زاین در ایران (ترجمه)
- ۲۷۶- روزنامه‌های به زبان فرانسه در ایران
- ۲۸۳- زبان فارسی در چین (ترجمه)
- ۲۹۲- سخن‌آی خطی باز دیوان حافظ
- عقاید و آراء
- ۲۹۶- قرآنی فرهنگ ایران زمین
- باب کتاب
- ۳۰۰- نسخه صور منطق الطیر
- ۳۰۶- مطالعات پیدا شت دوائی در ایران
- ۳۱۵- فرهنگ فارسی معین
- ۳۴۰- زندگی و اشعار ادیب نیشابوری
- ۳۴۶- تاریخ ایران کمبریج
- ۳۴۹- دیوان مسعود سعد
- ۳۵۵- انتراجم شعری درباره مقام زبان فارسی  
دیدارها و یادگارها
- ۳۵۵- به یاد دکتر محمد معین
- ۳۵۶- به یاد خلیل الله خلیلی
- ۳۶۶- قریب‌زاد ۱۹۱۹
- ۳۸۸- چند خاطره از دکتر محمد مصدق
- ۳۹۲- حزیمه‌ای بعداز شسیور ۱۳۲۰
- عذرک و استنک
- ۳۹۶- قامه مهیم عارف قزوینی و یادداشت
- ۴۰۲- قامه و دستور حوره ناصری
- ۴۰۴- استادی درباره نهضت مشروطه در قلس
- ۴۰۶- بیت قازه پاب از دودک

پخش آینده برای کتابفروشیها

توسط نشر گنره - ۶۶۰۳۸۸ - ۶۴۰۰۷۰۶



# آینده



خرداد - مرداد سال ۱۳۶۸

شماره ۳۴ جلد پانزدهم

## کاغذ و پست

کمیود کاغذ (البته سیمیهای) و دیر رسیدن آن به دست ما، انتشار آینده را بیش از پیش بی نظم کرده است. حواله کاغذ از روزی که بهما داده می شود تا روزی که کاغذش از اینبار روزنامه کیهان گرفته شود مدتی دراز طول می کشد. تعریض عای مکرر در غلطگیری و بسط خطی بعضی از تویستندگان مقالات و دشواریهای امروزی چاپ و گرفتاریهای مطبوعه هم مزید برعلت می شود و ناجار مجله به این دری یه دست سوانحه می رسد. چارهای هم نیست. باید تحمل کنیم و سختیها را بهجان بخیریم تا صفحاتی را در ذمینه تاریخ و فرهنگ و ادب ایران بدین صورت به دوستداران عرضه کنیم. بایدار عاندن برای فرهنگ ملی ضرورت است.

به پایان پائیز نو دیگر می شویم و ما از هشتصد نهصد صفحه مجله تاکنون توانسته ایم چهارصد صفحه چاپ و تقدیم کنیم. البته می کوشیم درین چند ماه مانده از سال دو سه دفتر دیگر به چاپ برسانیم. و دوره را کامل سازیم. اگر کاغذ به موقع برسمد.

بسیاری از دوستان و دوستداران می گویند و تأکید می کنند که از بازار آزاد کاغذ بخیریم و مجله را بر روی آن چنان کاخنی چاپ کنیم و به بهای گرانتر بفروشیم. ولی خبر ندارند که کاغذ در بازار آزاد بهده براابر بهای رسمی به فرش می رسد. جز این شاید نمی دانند که عواقب «گرانفروشی» تعزیر است. بنابراین آینده باید با صین ترتیبیهای «کجدار و مریز» منتشر شود. آینده دوستان هم باید بی قربیتی آن را پنهان نمایند.

گرانی پست، مطلب دیگری است قابل دردمل کردن. درین دو سه ساله بر بهای پست بسیار افزوده شده است. ما هم ناچار از آن شده ایم که به نسبت بر بهای اشتراک مجله بیفزاشیم. این گرانی در پستهای خارجی بیش از حد انتظار

است. کسانی که نامه و بسته کتاب به خارج می‌فرستند خود بخوبی به چند و چونی آن وقوف دارند و حاجت بدان نیست که ما بیش از این موضوع را بشکافیم. اداره است هم حتی حقایقی دارد. اما گفتن یک مطلب که جنبه فرهنگی دارد عناصر است و دوراز حقیقت دوستی که به سکوت برگزار شود و آن این است که سابق برین بستخانه به مرسوم «مالک راقیه» (که قوانین بسته جهانی هم ظاهر آشتبان چنان نظری است) برای مطبوعات یعنی روزنامه‌ها و مجله‌ها که دارای اعتیاز رسمنی بودند تخفیقی مناسب قائل بود و بهایی حتی کمتر از کتاب دریافت می‌کرد. ولی شماره پیش که مجله برای ارسال به خارجه به پست داده شده بود. آنها را نگاه داشتند و خبر کردند که بسته‌ها کسر تمبر دارد. دفتر مجله ناچار مبلغی دیگر به عنوان کسر تمبر پرداخت تا مجله‌ها فرستاده شد و معلوم شد که بهای کشوری ارسال مجله با کتاب فرقی ندارد. اگرور برای نامه‌هایی که از شهرستانها یا کسر تمبر می‌رسد دو برابر مبلغ می‌گیرند.

ناگفته بیداشت رعایتی که در تعریف قدیم بصورت تخفیف مطبوعاتی شده بود ازین باب بود که مجله و روزنامه ارزانتر به دست خواشند برسد نه ازین باب بود که کمکی به مجله و روزنامه شده باشد، زیرا هر قدر پست مگران شود خواشند است که باید آن را بپردازد. پس نیمة و قصد واضعین آن قواعد «عنسوخه» این بود که اداره پست در نشر فرهنگ و تشویق سوادآموزی علمکاری داشته باشد و وظیفه‌ای فرهنگی را بر عهده بگیرد. و زن یک تأسیس دولتشی یا مؤسسات حمل و نقل عادی چه تفاوتی توأم داشت.

می‌و چند سال پیش که در سوئیس کارآموزی کتابداری می‌کردم ملتفت شدم بسته‌های کتاب که از کتابخانه‌های عمومی برای بیامیستانها و فرمان بین کتابخانه‌ای فرستاده می‌شود را بگان است یعنی بستخانه برای آنها دستمزد نمی‌گیرد و تمبر بر آنها چسبانده نمی‌شود. پرسیدم چرا، گفته پست خانه برای تشویق مردم به کتابخوانی این گونه رعایتها را جزو قواعد خود درآورده و دولت معتقد است همه مؤسسات مملکتی باید در راه نشر فرهنگ سهیم بشوند.

چون از موعد انتشار این شماره که مربوط به ماههای خرداد و تیر و مرداد است گذشته به ناچار با چاپ پخشمنای معرفی کتابهای تازه و یادبود نویسنده‌گان و نامه‌ها، صرف نظر شد تا مجله زودتر به دست خواشندگان برسد. درج آن قسمتها به شماره آینده عوکول شد.

با این شماره (چهارصد و شانزده صفحه) مطالب مربوط به پنج شماره چاپ شده است زیرا از آغاز قرار مأربین بود که هر شماره هشتاد صفحه باشد.



سید محمد محیط طباطبائی

## قلم

قلم به دست گرفتم که حرف حق بنویسم  
هر آنچه می توان گفت، بر ورق بنویسم  
قسم به جان قلم خورده ام که نای قلم را  
به دست گیرم و تا آخرین رمق بنویسم  
در این جهاد قلمبندی آنچه را که دوام  
به قصد خیر گذارم براین طبق بنویسم  
حریف اهل قلم را بگو کسی نپذیرد  
که من مخالف گفهار ماسیق بنویسم  
به فرقه ای نگراییده تا رضایت دل را  
«تری» مخالف رأی دگر فرق بنویسم  
قام به دست من ای تیغند معركه مخروش  
که آنچه خواسته خلاق ما خلق بنویسم  
اگر به شهر جوانمرد حقشناش ندیدم  
به سود پیر نوازور ده سبق بنویسم  
برآن سرم که به رغم محیط، در همه حالی  
همان که حق پیشند به حق حق بنویسم

## ورق پاره

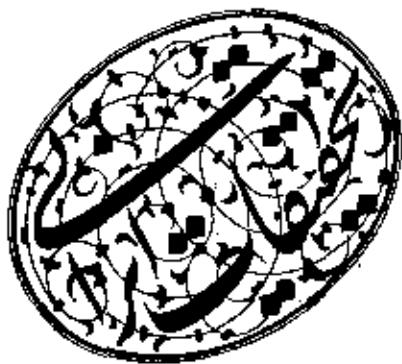
هر باوهای که کس به ورق پارهای نوشته  
 شایسان ثبت بسرورق روزگار نیست  
 هر شاعری که دفتر شعری نوشته و رفت  
 دیوان شاعری است ولی شاهکار نیست  
 هر آب سرخ و زرد تباشد شراب ناب  
 هر شعر سست و خام در شاهرار نیست  
 آبی گر از کناره سنگی فرو چکید  
 آن را بها و مرتبت آبشار نیست  
 ابراهیم صبا

## قطعه

آنان که در مناقب ارباب ظلم و جور  
 مسح دسا و شعر دل انگیز گفته‌اند  
 طوماری از فتوت و شرحی محالت  
 در وصف هرستمگر و خونریز گفته‌اند  
 از رأیت و خصال بشمر دوستی سخن  
 درباره امسالل چنگیز گفته‌اند  
 از حب جاه بوده و یا سیم وز گزنه  
 در این مقوله هرچه و هرجیز گفته‌اند  
 آن طبع بوده‌اند و طمع کار و چاپلوس  
 لذین دو دروغ مصلحت‌آمیز گفته‌اند  
 جلال بقالی فائینی

## واره

«نامواره» خلاف معیار است نوبت یساد دکتر افشار است محمد دبیر سیاقی	«واره» گفتند که نوبت است و شبیه گفتمش «نامواره» می‌گویند
---	---



دکتر منوچهر هرتفصوی

## آرزوی پیران\*

(قسمت دوم)

### ب - صفوۃ الصفا

«صفوۃ الصفا این براز» یکی از معتبرترین کتابها درباره تصوف و گرانبهای ترین سند درباره سرگذشت شیخ صفی الدین اردبیلی و انساب سلسه

\* قسمت اول این یادداشتها با عنوان در جلد پنجم نامه دکتر محمود افشارجای شده و حاوی مطالب ذیل است:  
الف - تاریخ پیغمبر

نکاتی که درباره تاریخ پیغمبر درباره تاریخ پیغمبر اطلاعات تاریخ پیغمبر درباره تاریخ پیغمبر عناوین آثار پیغمبر و مطالب مندرج در جواجم الحکایات و مأخذ دیگر در پای پیغمبر در آثار حافظ ابیرو و دیگر منابع تاریخ تهیه قایوسنامه و مجمع الانساب و تاریخ الف اشاره به کتاب سیاست ظامه مأخذ سیاست ظامه درباره غزنیان منشأ و مأخذ داستانهای راجع به سلطان محمود اشاره‌ای به منابع تاریخ غزنیان فحشهای عامیانه درباره سلطان محمود اشکنی به یاد سواران رفته تنزیل نشریات و مقالات و انتقادات - امتحان علمی و فرهنگی و سقوط



صفویه و مقامات معنوی اجداد این سلسله است که در حدود ۷۵۰ هجری قمری تألیف شده، نسخه‌هایی که از این کتاب می‌شناسیم عموماً بعداز ظهور سلسله صفوی و احراز سلطنت دنیوی به موازات مقام ارشاد و تصوف استنساخ شده‌اند، از طرف دیگر این کتاب حاوی پیشکوئیها و مطالعی درباره آینده فرزندان شیخ صفی وسلطنت وعظمت آنها وهمچنین اشاراتی درباره نسب سلسله صفویه است که تقریباً می‌توان اطمینان داشت پس از قدرت یافتن اجاق شیخ صفی وارد متن اصلی و نخستین کتاب شده است، این دفعه از یک سو این تأسیف را به وجود می‌آورد که متن اصلی صفوۃ الصفا این بزار را در دست نهاریم و از سوی دیگر موجب عدم اعتماد و اطمینان به مطالب کتاب آنهم ممترین قسمتهای آن می‌شود و برخورداری و استفاده از این سند کتابها و استناد به آن را باشک و بدینین توأم می‌سازد.

نکته بسیار مهمی که شاید تاکنون به آن توجه نشده ایست که اضافه و تفصیل در متن اصلی در دست بردن در صورت نخستین کتاب ارتباط با سیاست دولت صفوی داشته و در مسیر مصالح سیاسی آنان بوده، که جز اینهم نمی‌تواند باشد البته با امکان توجه مسیقی یکی از شاهان صفوی یا به اقتضای جو سیاسی روز و مصلحت زمانه از طرف خواخواهان و مریدان آن سلسله، مسلمان قضیه بدمی سادگی نمی‌توانسته باشد که در مقابل نسخه اصلی صفوۃ الصفا معرفی یکننه بلکه به موازات چنین کاری کوشش برای امحاء نسخ اصلی نیز لازم می‌آمد و چنین اقدامی محال نمی‌نماید زیرا در روزگار قدیم بطور کلی تعداد نسخه‌های اغلب کتب، جز در مورد کتب استثنائی، بسیار ناچیز و اندک بوده و این اختلال نیز منتفی نیست که با وجود جلالت قدر شیخ صفی‌المیان اردبیلی که از طریق منابع متقدم بر صفوی از قبیل مکاتبات رشیدی تایید می‌شود، کتاب این بزار تا روزگار قدرت یافتن سلسله صفوی اشتهر و رواجی نداشته و فقط در اختیار مریدان شیخ صفی و خواص خواخواهان وی بوده و بدمی ترتیب دست بردن در اهمیت مقام شیخ صفی، که گذشته از گواهی منابعی چون مکاتبات رشیدی خود چنان کتابی چندان دشوار نبوده استه وی فراموش نماید که جلالت و کتاب صفوۃ الصفا گواه آن محسوب می‌شود، اجازه نمی‌دهد چنین تصور یکیم که تعداد نسخه‌های صفوۃ الصفا قبل از تشکیل سلسله صفوی بسیار محدود و منحصر به چند نسخه تحت مالکیت اعوان و انصار نزدیک دودمان صفوی بوده

ایران‌شناسی و خاورشناسی - ذات میاجرت و تسبیان یا فقدان هویت بازگشت به «تاریخ بیهقی»

چند نکته مبنی درباره آثار ابوالفضل بیهقی (بنیجه‌گیری)

است.

با توجه به مطالبی که گذشت هیچ دلیلی ندارم تمام نسخه‌های صفوهه‌الصفا را که بیش از جلوس شاه اسماعیل نوشته شده معذوم و مفقود بیندازیم و امیدی به پیدا شدن نسخه‌ای اصیل از صفوهه‌الصفا، یعنی متنی که این بزار از آغاز تا انجام نوشته، نداشته باشیم، تا جایی که من آنکه این مسئله چندان مورد توجه پژوهندگان نبوده است که گوشنش و جستجویی در حد استغصا در این مورد بعمل آمده و متوجه به نامیدی شده باشد و این نیز خود امیدواری به پیدا شدن چنان نسخه‌ای را تقویت می‌کند و از مقولة امید واهی و «آب در هاون کوییدن» و «در انتظار معجزه بودن» خارج می‌سازد و لاقل در ردیف ممکنات بعید قرار می‌دهد.

واقعاً اگر روزی چنان نسخه‌ای به دست آید و با نسخه چابی معروف و نسخه‌های خطی موجود مقایسه و اختلافات آنها باداشت بشود و مقالات شیخ صفوی از زیر غبار «اضافات سیاسی و مذهبی» درختسان و پاکیزه بیرون آید و ابهاماتی را درباره این مسئله و این منبع مهم و همچنین سرگذشت تبار شاه عباس بزرگ بسر طرف سازد و احتمالاً اتفاقاً غیر قابل پیش‌بینی بسیاری از مطالب که درباره آنها شک داریم آب سردی بر آتش تیز عقده نوجویی و نوبایی موافقان و مخالفان صفویه زند چهقدر بسراهمیت و از نظر تحقیقات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی ارزشده خواهد بود:

چندی پیش دانشمند گرامی و کوششا ایرج افشار در مجله آینده در ضمن گزارش سفری به آلمان خبر داده بودند یکی از پژوهندگان جوان آلمانی طبق نسخه‌های خصی صفوهه‌الصفا (ظاهر اعیان نسخه) تصمیح و سنجش متن آنها راوجه همت قرار داده و در این زمینه گوششها بی کرد است. این خبر مزدهای برای من بود از این لحظه که، اگر چه گمان نمی‌کنم نسخه‌هایی از آن دست که مقصود بینده است در اختیار آن پژوهشگر جوان آلمانی باشد و اگر چه ظاهراً پژوهش و گوشش ممتازیه معطوف به تطبیق و باداشت اختلاف نسخه‌های موجود است نه آزمان دستیابی به یکی از نسخه‌های اصیل و قدیمی حاوی متن اصلی کتاب این بزار، در هر صورت رسیدن به سر هزاری تزدیک به آنچه آرزوی بینده است فقط از پرتو پیمودن چنین راچهایی و گوششها رهروانی از آین قبیل امکان پذیر می‌تواند باشد... خدا یارشان و توفیق رویشان باد. زیباترین دعایی که در زبان شیرین و ادبیات دلاورین فارسی در امثال این موارد می‌توان گرد دعای تقلید تا پذیر مولانا بزرگ است:

خدایا مطریان را انجین ده برای ضرب دستی آهین ده

### منابعی درباره صفوۃالصفا ابن براز

\*\* مقاله «تجزیه و تحلیلی از صفوۃالصفای ابن براز» از بسازیل نیکیتین، نویسنده محمد باقر امیرخانی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۹۹.

\*\* مقاله «نگاهی تطبیقی به صفوۃالصفا و سلسلة النسب»، از یوسف رحیملو نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۳۹۱.

\*\* گزارشی از ایرج افسار درباره مسافت به آلمان و کارهای ایران-شناسی در آنجا که در مجله «آینده» چاپ شده است. گزارش آقای ایرج افسار در مجله آینده زیر عنوان «دیداری دیگر از سینما خراپورگ» و خلاصه موضوعی کهیزو-هشگر آلسانی انتخاب کرده تطبیق هشت نسخه از صفوۃالصفای ابن براز و یاداشت موارد اختلافات برای روشن شدن این موضوع است که در زمان شاه طهماسب چه تغییراتی در متن داده شده. متأسفانه چون گزارش آقای ایرج افسار فضول و داجع به کلیات است درباره مشخصات هشت نسخه هیچگونه اطلاعی نداده اند ولی از قرائت برمن آیده که این کار ناظر به همان هدفی است که نگارنده آرزو کرده، تا نسخه‌ها و وسائل تا چه حد وافی باشد.

\*\* عنقولانی از صفوۃالصفا درباره دوره ایلخانان و خواجه غیاث الدین بن خواجه رشید الدین و شیخ صفی الدین و غیره. که با توجه به نوع اطلاعات و اسامی تاریخی و غیره قطعاً از بخشی‌ای اصیل صفوۃالصفا به شمار نموده در مبحث «تصوف در عهد ایلخانان» که هم در نشریه دانشکده ادبیات تبریز و هم در کتاب «مسائل عصر ایلخانان» طبع شده است.

\*\* ظاهراً در موزه پارس شیراز هم نسخه‌ای خوب از صفوۃالصفا وجود داشته که مشخصات آن فعلاً به یاد نیست.

\*\* باید به همه فهرست‌های نسخ خطی کتابخانه‌های اروپا و شوروی و هند و پاکستان و ترکیه و افغانستان و ... نیز مراجعه بشود.

### ج - سیاست نامه

سیاست نامه یا سیر الملوك منسوب به خواجه نظام الملک طوسی کتابی است بسیار مشهور و تقریباً بطور سنتی تالیف خواجه نظام الملک شناخته و تلقی شده ولی خواننده کتاب بیش این که بتواند قرائت حاکمی از ارتباط کتاب با خواجه را انکار کند با قرائت دیگری که ذهن را به مخالفت با این انتساب برمن انگیزه رویرو می‌شود. ما اجمالاً و برای اینکه در آینده امکان تفصیل باشد و فعلی از یاد نرود به آن مسائل و نکات اشاره می‌کنیم:

- در متن کتاب اشاراتی حاکمی از اینکه کتاب نگارش خواجه نظام الملک یا احتمالاً حاوی مطالبی است که مو نوشته وجود دارد.
- گاهی از خواجه نظام الملک یاد شده و معلوم است که خود مؤلف نی-

تواند از خودش بعنوان شخص غایب باد بگند.

۳- اشتباهات تاریخی آنها درباره مسائل دقیق و قابل اشتباه بلکه درباره مطالب تاریخی بدینه و همچنین درباره مسائلی که فقط عوام ممکن است درمورد آنها اشتباه بگند، درمتن کتاب چندان فریاد است که بهسادگی نمی‌توان پذیرفت وزیری چون خواجه نظام‌الملک که اشتباہ بهداش و بینش داشته و مردی که مؤسس نظامی بغداد و دیگر نظامیه‌های است نویسنده آن مهملات باشد و هر حوم قزوین چنانکه عادت و سلیقه ایشان بوده در ضمن مطالعه کتاب چنان از ملاحظه این قبیل اشتباهات بروآشته که صریحاً نوشته است باید درباره نویسنده کتاب و انتساب آن به خواجه نظام‌الملک بررسی کامل و مجددی انجام گیرد.

۴- همچنانکه که در بالا اشاره کردیم پاره‌ای نکات و تذکرات و تعریضات در کتاب وجود دارد که همه حاکم از ارتباط با خواجه نظام‌الملک است و در واقع نوعی ذرد دل یا تلقین سیاسی بهشمار می‌رود و ظاهراً نویسنده‌ای جز خواجه نمی‌توانسته داشته باشد.

۵- ساده‌ترین حدسیات می‌تواند این باشد که کتاب را خواجه نظام‌الملک نوشته ولی پیش از تنظیم و تقدیم صورت منتع آن به ملکشاه گشته شده و معتقدی که کتاب در اختیارش بوده با آزادیش و پیرایش مورد نظر کتاب را بدین صورت تنظیم و تدوین کرده است. اگر چنین حدس و گمانی پاسخگوی ذکر نام خواجه به صورت شخص غایب و پاره‌ای نکات دیگر باشد برای توجیه ابعاد اشتباهات در بعضی موارد و مطالب کافی نخواهد بود زیرا دلیلی تداشته معتقد مذکور تغییری در آن مطالب بدهد ولی بنده شخصاً نی‌دانم صدور چنان اشتباهاتی از طرف خواجه تا چه حد می‌توانه استبعد داشته باشد؟

\*\* در ححوال باید تمام نسخ خطی سیاست‌نامه تطبیق گردد و همچنین در بررسی نسخه‌های مجہول‌العنوان دقت داشته باشیم که شاید یکی از آنها همان سیاست‌نامه یا سیر الملوك اصلی باشد و در این بررسیها مطالب آغاز و انجام نسخه‌ها را ملاک قرار ندهیم چون ممکن است متن آنها تفاوت‌های اساسی داشته باشد. اگرچه چندان امیدی به تحقق چنین از روی بعیدی نیست زیرا ظاهراً نوشته نظام‌الملک یعنی چرکنویس یا نسخه منحصر به‌فردش در دست همان کسی بوده که کتاب را به صورت گنوی تنظیم کرده است و بنابراین معمول نیست انتظار پیدا شدن نسخه کاملاً متفاوت مثلًا اصل مسوده نظام‌الملک یا عین رونوشت آن را داشته باشیم. البته احتمال دستیابی به نسخه‌ای نزدیکتر به نسخه اصلی «کتاب سیر» یا «کتاب سیاست» یعنی نسخه‌ای که «محمد‌مفری» آن را از روی نوشته‌ها و مسودات نظام‌الملک با تغییراتی اندک (که کم و کم تغییرات برما مجہول است) تدوین و تنظیم کرده است هرگز بعید و منتفی

نخواهد بود. بنده مشروح نظر خود را در این باره در فصل اول همین یادداشتها در ضمن مبحث «تاریخ بیهقی» نوشتام.

## ۲- سفر نامه ناصر خسرو

بدون کمترین تردیدی سفر نامه ناصر خسرو چه از نظر ارائه نمونه نشر ساده فارسی هزار سال پیش و چه از نظر استعمال برخواهد بسیار کتابهای جغرافیای تاریخی و چه از لحاظ احتوا بر تکات نادر تاریخ سیاسی و فرهنگی و ادبی و اجتماعی و چه از دیدگاه تصویری جالب و گویا از شخصیت و بیانش و طرز مشاهده و تحقیق ناصر خسرو قبادیانی مروزی (شاید بسیار رسانر و گویا از آنجه از دیوان شعر ناصر خسرو به دست می‌آید و چهره انسانی ناصر خسرو را در زیر نقاب رنگین ادبی و اعتقادی تا حدی پوشیده می‌دارد) و بالاخره از این نقطه نظر که این کتاب گرانقدر سفر نامه‌ای واقعی است که نه تنبل کتابهای جغرافیایی و مسائله و ممالک دارای شیوه خشک و بیجان و حاوی کلیات و نه مانند چند سفر نامه قدیمی از قبیل ابن‌فضلان و ابن دلف مشحون از اشتباہات و توصیفات افسانه‌وار بلکه سفر نامه‌ای است هم از نظر دقت نظر توصیته و هم از لحاظ جانداری و گویایی قابل سنجش با بعضی سفر نامه‌های جدید (البته با اعتبار اختصاصی و ارزش استثنائی مربوط به هزار سال پیش بودن)، از همه این دیدگاهها کتابی است از نظر بی‌نظیر و از بعضی لحاظها یکی از ارزش‌نامه‌ترین و گرانقدرترین عنایع ایرانی ...

با توجه به همه این ارزشها و اهمیتها، وقتی بی میریم این کتاب ظاهراً بلکه یقیناً مختصراً و خلاصه گونه‌ای از سفر نامه اصلی ناصر خسرو است نیازی به توضیح نیست که تا چه حد و چه قدر متأسف می‌شویم و افسوس عی خوریم که چرا متن مفصل و اصلی را در دست نداریم و از فواید غیر قابل تصور و غیرقابل تخمین آن محرومیم ...

چرا اصل سفر نامه از هیان رفته و تبا خلاصه و مختصراً آن مانده است؟ و آیا این مختصراً از روی فقط یک نسخه از اصل سفر نامه تهیه شده یا چنانکه منطقاً قابل تصور است از اصل مفصل آن هم نسخه‌های متعدد وجود داشته و ضمناً برای تعمیم و تسهیل استفاده خواستاران این مختصراً و ملخص هم تهیه شده است... پس آیا پیدا شدن اصل مفصل سفر نامه از محلات است؟ و اگر هم آن را محال می‌پنداشیم آیا نباید در پرسی گنجینه‌های خطی عمومی و خصوصی هوشیار باشیم و در آن دیشة یافتن ردپایی از این گمشده در کوره راههای زمان، و همچنین جستن نشانه‌ای از «سفر نامه» در مقولات جغرافیایی قدیم؟ (عجبی است اگر چنین اثر گرانقدری مورد استفاده جغرافیون اسلامی قرار نگرفته باشد. در این باره حضور ذهن کافی ندارم و هرگاه اشتباہ کرده باشم عندو

«خواهی».

دلایل وجود سفرنامه مفصل ناصر خسرو که سفرنامه موجود، که غالباً بر اساس دو نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس تهیه و در پاریس و برلین و تهران طبع شده، ملخصی از آن محسوب می‌شود از نکات زیر قابل استنباط است:

اولاً: بعضی مطالب و پاره‌ای از بخش‌های سفرنامه ناصر خسرو چنان فشرده و «تلکرافی» بیان شده که با شیوه کلی کتاب عناسته ندارد در حالی که در بعضی عوائد شیوه اصلی و نسبتی تفصیلی رعایت و حفظ شده و ظاهراً خود ناصر خسرو نمی‌توانسته چنین سبک و سلیقه دوگانه‌ای داشته باشد، مثلاً آغاز و انجام کتاب که جنبه روانی دارد و شرح شروع و خاتمه سفر را شامل و حاوی نکات بسیار دلکشی است هیچ صماهنگی ندارد. مطالب آغاز کتاب یعنی علت کیفیت و جزئیات شروع صفر که به شیوه عادی می‌باشد لاقل در بیست تا سی صفحه نوشته می‌شود فقط در یکی دو صفحه خلاصه شده و بر عکس پایان کتاب یعنی بازگشت حکیم از مرحله بصره تا بلخ تسبیت مشبیع نوشته شده است.

ثانیاً: اگر سفرنامه تلخیص و مختصر شده باشد ظاهراً در نظر تلخیص-کننده مطالب مربوط به کشورهای عربی و اسلامی و مکه و مصر و غیره بیش از مطالب مربوط به ایران، که شاید در نظر بسیاری از مردم آن روزگار و بخصوص فضای آن عصر که ذهنی مسحور و ایجادی از اشتیاق نسبت به جهان عربی و مأثر و مفاخر و آثار اسلامی داشته‌اند کم اهمیت‌تری همچنین شناخته‌تر محسوب می‌شده، دارای اهمیت و ارزش و تفصیلات مربوط به پایان سفرنامه نیز از لحاظ اشتمال بر عبرت و انتبا وغیره مورد علاقه و توجه وی بوده است. در هر حال اگر اصل «مختصر شدن و تلخیص سفرنامه بوسیله شخص دیگر جز خود ناصر خسرو که به نظر ما قطعاً همین طور است چنانکه بیاید بذیرفته باشد چون ما از سلیقه و طرز فکر و شخصیت تلخیص-کننده هیچگونه اطلاعی نداریم کاملاً مفروض خواهیم بود که کلید پاره‌ای نکات دیگر مثلاً عدم ذکر نسام خلیفه المستنصر بالله در سفرنامه (جز در یک مرد آنهم بطور غیرمستقیم) را نیز بافته باشیم یعنی ممکن است تلخیص-کننده مصلحت روزگار را چنین تعدیلاتی را زوا و جایی بلکه لازم دیده و دانسته است زیرا دیوان شعر متضمن هر فکر و متنرب و عقیده‌ای باشد در جامعه ایران جایگاهی ویژه دارد چنانکه آثار و کتب اهل تسنن پس از دوره صفوی به سرعت در بوته اندیام و نسیان افتاده ولی دیوان هیچ یک از شعرای سنی مذهب نه تنها از بین نرفت بلکه هر یکی در جایگاه و دیوان حجت خراسان نیز معکوساً در دوره قدرت اهل سنت (البته قدرت ظاهری پایگاهی) که داشت همچنان باقی و مورد اقبال ماند پس جای تعجب نیست که

و محدود در خراسان و مازندران و جاهای دیگر ایران) بادیدار و برقرار مانده باشد ولی چنین وضع شرایطی در مورد سفرنامه حاصل و فراهم نبوده و شاید تلخیص آن حم بهمین علتی بوده باشد.

**نامه:** تصمیع مقدمه شاهنامه بایستقی به فرهای از سفرنامه درباره «فردوسی و رباطی بزرگ» در راه طوس که از محل صلسلطان محمود به فردوسی ساخته شده بوده که در سفرنامه کنونی وجود ندارد، حاکی از وجود سفرنامه‌ای مفصل است که حاوی چنین مطالب پرازدشتی بوده.

**وابعا:** در شرح راجع به شهر میافارقین و مسجد آدینه آن تسویه شده است: «ومسجد آدینه‌ای دارد که اگر صفت آن کرده شود به تطبیل الجامد هر چند صاحب کتاب شرح هرچه تمامتر نوشته است»، در چند سطر بالاتر از این مطلب نیز در شرح ولایات بعداز اخلاق ذکر شده است: «و این ولایتها که بعداز اخلاق ذکر کرده سند و اینجا مختصر گردید از حساب میافارقین باشد که البته عبارت اخیر مثل عبارت بالاتر که از «صاحب کتاب» یادگرده صراحت ندارد چون ممکن است از خود ناصرخسرو باشد اما در هر حال قرینه‌ای است که با توجه به دلایل دیگر (شرح منقول در مقدمه بایستقی شاهنامه و غبارت مربروط به «صاحب کتاب») تقویت کننده محسوب می‌شود. درباره دو فقره اخیر رجوع شود به صفحات ۷ و ۸ سفرنامه به کوشش محمد دبیر سیاقی از انتشارات آنباهر و شیوه زوار سال ۱۳۳۵.

**خاصمه:** مرحوم غنیزاده نویسنده مقدمه چاپ برلین (سفرنامه وروشنایی نامه و سعادت‌نامه) متوجه این مساله بوده و در بیان شرح راجع به سفرنامه به آن اشاره کرده است. برای اطلاعاتی که در این مورد در متن و حواشی و مقدمه چاپهای سفرنامه ذکر شده رجوع فرمایند به «سفرنامه ناصرخسرو به کوشش محمد دبیر سیاقی»، چاپ کتابخانه زوار، تهران، صفحات ۱۳۳۵، صفحات زیر:

\*\* مقدمه مورخ شهر ربیع‌الثانی ۱۴۶۱ م. غنیزاده برطبع برلین، صفحات بیست و دو و بیست و سه.

\*\* حاشیه ۲۴ از صفحه ۲ که از مصحح طبع برلین است (نام این شخص فاصل معلوم نیست و همچا از او یعنوان مصحح و مصحح فاضل و یکی از فضلا و غیره نام بوده شده) و تمام اختلالات را درباره مطلب منقول از مقدمه بایستقی شاهنامه مطرح نموده.

\*\* صفحه ۸: سطر بیانه متن و حاشیه ۱۴ (درباره «صاحب کتاب»).

\*\* صفحه ۷: سطر نوزدهم (عبارت «... و اینجا مختصر گردید...»).

\*\* وک: صفحه بیست و پنج مقدمه (سفرنامه چاپ دبیر سیاقی) منقول از مقدمه چاپ ضمیمه دیوان چاپ طهران ۱۳۱۲ درباره جایزه‌ای که فرنگیان برای بسدا کردن نیمة سیاست مشرقی آن تعیین کرده‌اند (ناصرخسرو خود تخفته است که اگر سفر مشرق گردد شود شرح آن تکاشته آید).

\*\* رُك: تکمله بین مقدمات و متن در چاپ دیپرسیاپی که یادداشتی است از استاد سعید نفیسی درباره نسخه‌ای متعلق به عبدالحق حبیبی که شرح شگفت‌آور از یمگان و حمام ناصر خسرو دارد.

## هـ - منابع جغرافیای تاریخی

زمانی بود که از طریق کتب معتبر و مفصل جغرافیایی با تابعهای مثل «ابودلف» و «ابوزید سیرافی» و «سلیمان» و «ابن فضلان» آشنایی داشتیم و منقولات مفید و شیرین از سفرنامه‌های آنان این آرزوی سرکش را در ما به وجود می‌آورد که کاش این سفرنامه‌ها را در اختیار داشتیم و همراه و همکام با این مسافران ماجراجو و خستگی ناپذیر در دشتیما و کوهها و راههای هزار سال (بلکه بیش از آن) بیش به طی ممتاز و قطع مراحل می‌برد اختیم، اکنون این آرزو برآورده شده و لااقل هنن ناقصی از این سفرنامه‌ها را در اختیار داریم. من می‌اندیشم در حالی که چندین گنجینه‌های گردنهای چنین آسان و اتفاقی به دست آمده چرا نباید امیدوار باشیم کتابهای مشهورتری مثل کتب زرین را بیاییم و چرا نباید امیدوارانه در این زاده بکوشیم و چرا نباید از کتابخانه‌ها و کنخ خانه‌های سمرقند و بخارا و تاشکند و دوشنبه و غزنی و کابل و بلخ و بدخشان گرفته تا کتابخانه امام سابق یمن در صنعا و از کتابخانه‌های شبکه‌قاره هند تا ایندیا آفیس و از آستان قدس تا پاریس و لندن و کتابخانه سلطنتی سابق گوتا در جستجوی این آثار باشیم؟ از آن جمله:

۱- کتاب عظیم و عدیم النظر «المطالک فی معرفة الهمالله» از ابو عبد الله محمد بن احمد بن نصر ججهانی وزیر آل سعیدان که بارگاهی از درخشش آن را در کتب ابن‌النديم و مقدسی و ابن‌حوقل می‌بینیم و می‌دانیم که از منابع معتبر و مشهور و طراز اول جغرافیایی دوران اسلامی بوده و تمام شرایط لازم را برای محفوظ ماندن و از بین نرفتن در خود جمع داشته است. در این باره (کتاب جغرافیای مفقود ججهانی) ایضاً رجوع شود به صفحه ۲۳ مقدمه مینورسکی بر «سفر نامه ابدالف در ایران» ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی، کتابفوشی زوار، تهران، ۱۳۵۴.

۲- تمام کتاب «البلدان» احمد بن الفقيه همدانی که ظاهرآ کتابی عظیم بوده و بخشی کوچک از آن باقی مانده است. همان کتابی که یاقوت جغرافیدان بزرگ از آن استفاده کرده است و مقدسی از آن انتقاد نموده.

۳- چهار قسمت اول از هشت بخش کتاب قدامه بن جعفر که چهار بخش اخیر آن بنام الخراج و صناعة الكتابة باقی مانده است.

۴- چون باب آرزو مفتوح است زیارتی تدارد این آرزو را هم داشته. باشیم که از سلسله تالیفات عظیم مسعودی که ظاهرآ فقط مروج الذهب و التنبیه و

الاشراف از آنها در دست است لاقل بعضی ذیگر را بازیابیم. بخصوص سلسله کتب سبعة مسعودی در تاریخ و جغرافیاکه التنبیه والاشراف هفتین و کوچکترین آنها محسوب می شود، و شرح و نام و مشخصات آنها در مقدمه التنبیه والاشراف مذکور است، و سوسيه انگيز هی فاید.

### ★ ★ \*

اگر دانشمند بزرگ ترک زکی ولیدی طغان در سال ۱۹۲۶ در کتابخانه آستان قدس نسخه متحصر بفرد و کامل (براساس اطلاعی که تاکنون ناریم) دو رساله بودل را (با ترجمه کاملتری از نصف متن کتاب ابن الفقیه و متن کاملتری از رساله ابن فضلان پیدا نمی کرد و اهتمام بیگیری کراچکوفسکی و کوالوسکی و رورزاود و مینورسکی بود شاید هم اکنون نیز فقط از طریق یاقوت و ذکریا قزوینی با این نام و این دو رساله آشنایی داشتیم و از مزایا و اضافات نسخه مشتمله سفرنامه ابن فضلان و فواید و امتیاز نسخه جدید ابن الفقیه بی اطلاع بودیم.

اگر همین دانشمند (زکی ولیدی طغان) شاید برای نخستین بار در روزگار عا جتوچه وجود نسخه متحصر بفرد تکسیق نمایه و شیعی الدین فضل الله در کتابخانه ایاصوفیه ترسکیه نمی شد و در مدن اقامت ابتداء بارتلد در استانبول توجه وی را بدان معطوف نمی داشت و عبدالباقي گلپیزاری و سپیل انورتبال این مطلب را نمی گرفتند از استعمال خطای استاد مجتبی مینوی در این پاره در مجلس علمی مربوط به خواجه رشید الدین محروم می ماندیم.

اگر پرسنور محمدشفیع آن دقت نظر و تیزبینی و توفیق را نمی داشت که از اوراق فرسوده و کنهای برای مرمت آخرین ورق و همچنین تقویت جلد چرمی یک نسخه خطی کهن (که موضوعش وقوف قرآنی است) بخشی معتبر به از وامق و علای عنصروی را کشف کند امروز جز ابیات بواکنهای از این منظومه که در فرهنگها و بعضی کتابهای ذیگر محفوظ مانده اتری مستقیم از این منظومة کهن در دست نداشتمیم. وامق و علای عنصروی بس از درگذشت هولوی محمد شفیع به همیت فرزندش احمدروانی با یادداشتهای آن دانشمند چاپ و منتشر شده و اگر چه در تبحیر و مقام علمی محمدشفیع جای شک و تردید نیست به گمان بنده برای قبول صحت و اصالت این کشف تحقیق بیشتر و دقیق تری ضرورت دارد. منشأ احتمالی میتوانی داستان نیز موضوعی است شایسته تتبع و بیرونی باشته باشد از حدس و گمانهایی که تاکنون مطرح شده.

یا هر گاه دانشوری محقق این آگاهی را نمی داد که نسخه کاملی از کتاب نفیس و کم نظری «صلفة جز فرة العرب» تالیف حسن بن احمد الهمدانی در کتابخانه امام سابق یعنی در صنعا وجود داشته هنوز هم این کتاب را، چنان بخششهايی از آن، از بین رفته می بنداشتم (اگر چه نمی دانیم بعد از اتفاقات سیاسی یعنی چه برسر آن کتابخانه و کتابها آمد).

ذکر نام ذکری ولیدی طفان متداعی خاطره از آن و نجات نسخه بی نظیر «وقتمنه رشیدی» از آغاز روزگار و آسیب خمول و محروم و فقدان شد. این نسخه بسیار نفیس که اگر نخستین نسخه به خط عبدالملک خدادی (نویسنده وقتمنه) که معروف است به «وقفیة الرشیدیہ بخط الواقف» نباشد ناچار یکی از نسخه‌های اصلی است که در زمان رشید الدین استنساخ و از طرف واقف تو شیع و تسجیل شده در روزهای برگزاری کنگره رشید الدین در تبریز از طرف آقای علاء الدین سراج میر در محل داشکده ادبیات تبریز از آن مکرده و در جلسه‌ای با حضور مجتبی میتوی و ایرج افشار و محیط بطاباطائی و دانش پژوه و زریاب خوئی و باستانی پاریزی و ذکری ولیدی و کارلیان و جان بویل و عبدالحق حبیبی و... لزوم طبع و نشر آن تأیید و تاکید شده (روز جمعه ۱۶ آبان ماه ۱۳۴۸) و نسخه در اختیار انجمن آثار ملی قرار گرفت و با نفاستی ستایش انگیز به حلية طبع آراسته گشت. اگر پایمردی مرحوم میرودود سیله یونسی و سماجت و سمعه صدر علاء الدین سراج میر و مساعی مخلصانه اولیای انجمن آثار ملی و همت و کوشش و داشن ایرج افشار و مرحوم میتوی نبود بلanchet این نسخه بی نظیر سرنوشتی نامعلوم و غما تگیز داشت.

## ★ ★

پس چرا هر یک از ما هنگام پرورشی و ملاحظه نسخ خطی یک ذکری ولیدی نباشیم؟ آری بسیاری از کتابهای بظاهر مفقود در واقع ممکن است موجود و در گوشه‌ای در زیر غبار روزگار و حجاب قرون و احصار مخفی و مستور باشند ولی افسوس که ذکری ولیدی طفانها اندکند و چون سیمرغ و کیمیا نایاب.

## و - ترجمه‌های ناقص

## به پهنه اکتفا به بخش مربوط به ایران و بهانه‌های دیگر

حیرت انگیز است که مردانی غرائبی یا انگلیسی یا ایتالیایی در صدها سال پیش به شیوه صاحب همتان دیگر قدمی از اروپا به عثمانی و ایران و هندوستان و چین سفر کرده و جزئیات حوادث سفر و مشاهدات خود را نیت کرده و غالباً عمری برسر این کار نهاده‌اند ولی ما هنگامی که کتاب آماده و منتظر آنها را که بخشی مستقیماً مربوط به خودما و بخشی دیگر نیز مربوط به همسایگان ما و اکثر هیچگدام هم نباشد به حال مربوط به قلمرو حیات و فرهنگ انسانی در مقطوعی از قرون سالفه است (ترجمه می‌کنیم) به عنوان اینکه بخشی‌ای دیگر به ایران مربوط نیست از ترجمة آنها طفه می‌رویم و این در حالی است که حتی موجودترین آثار ادبی اروپایی را که هیچگونه ارتباط و مناسبی با ایران و مسائل ایران ندارد ترجمه و منتشر می‌کنیم. تاکه عمر گرانمایه را صرف می‌کنیم تا درباره هند و یا کستان و چین و ویتنام و امریکای جنوبی و مرکزی و

افریقا و جزیره‌العرب کتاب و رساله و مقاله بنگاریم و گاهی که دست نظر نداشتم بیکنی از معتبر ترین سفر نامه‌ها و کتب جغرافیایی و تاریخی می‌زنیم به این عنوان و بهانه که کتاب مربوط به همه کشورهای اسلامی یا ممالک غیر اسلامی بوده و ما به ترجمه بعضی مربوط به ایران قناعت کردیم، ارزش کار و زحمت خود را یکسره از بین می‌بریم و غافلیم که مربوط به ایران نبودن نه تنها توجیه کننده این شیوه نیست بلکه اصولاً تعیین پنهان «ایران» در قرون و اعصار خود امری دشوار و نادرست است. مثلاً آیا بین شهرین ایران (البته به اعتبار تاریخی نه سیاسی) و از نظر مرزهای گذشتی است یا نه؟ و افغانستان و تاجیکستان و پاکستان و ازان و شروان و ترکمنستان و ارمنستان و ترکیستان و آسیای صغیر با آذربایجان و مازندران و گرگان و گیلان و بلوچستان جزو از نظر مرزهای گذشتی چه اختلافی دارد؟!

این روحیه و طرز اندیشه محدود (که با خوشبینی و افاض و تسامح و تفاوت آن را باید روحیه ناسیونالیستی یا میهن‌پرستی کاذب نامید) از نظر ماهیت هیچگونه فرقی با محدودیت دیدگاه و تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی جامعه ایرانی (در موادی خاص) در ادوار گذشته اسلامی ندارد. مقصودم آن نوع کوتاه‌بینی و تنگ‌نظری و یک بعده نگرشتن به امور جهان است که در عین حال موشکافی و نیل به غایة التصوی در مسائل اسلامی حسن از درک گلیات مربوط به فرق و دین و مناهب دیگر جز از دیدگاه خاص «بدینی و تقی و انکار و پیش‌داوری کودکانه» کور و کور بودند و این شیوه تفکر یک بعده در فرهنگ اجتماعی و عمومی با نوعی «جهل‌هر کبه» تفاوتی نداشت چنان‌که از دنی چون سعدی و عطار اگرچه اصطلاحات گوناگونی برای گیوه و مجوس و نصاری و ترسا و جهود و نعی بکار می‌بردند، در واقع هیچگونه اطلاعی درباره ماهیت آن ادیان نداشتند (بگذریم از علمای نادر متخصص مثل ابوالیحان بیرونی و ابن‌سینا و غیره و نورخان بزرگی چون خواجه رشید الدین و امثال‌هم). طبیعی است تظاهر قرن پیشتری چنین شیوه تفکری جزو این نئی تواند باشد که ما را جز «ایرانه» با «هند و چین و عثمانی و...» چه کار؟ و آگاهی درباره مطالب مربوط به «ایران» (کدام ایران؟ ایران هخامنشی یا ساسانی یا صفوی یا بعد از عهدناصه نر کمانچای؟) را بسته است!

بزرگترین زیان این شیوه ایست که باب کارهای اصیل را مسلود می‌سازد یعنی غلان مترجم با نشر یک ترجمه ناقص یا مبتدل و مغلوب از یک اثر مهم آن اثر را رد و دیف آثار ترجمه شده از دایرة توجه بیرون می‌کند و سالها امکان ترجمه مجدد آن را منتفی می‌سازد و کم نیستند آثار سهمی که بله چنین سرنوشته دچار شده‌اند و این مسئله اختصاص به ترجمه نداشته در مورد تصحیح ناقص و جاهلانه متون نیز صدق می‌کند.

بدین‌تاله گاهی از ارزش ترجمه‌های معتبر و قابل اعتماد نیز به علت حذف

بعضی استناد یا اشعار، که ظاهراً نصور شده است ذکر آنها خواهد بود برای خواننده ندارد، کاسته شده است. البته این اصل را تباید فراموش کنیم که ترجمه‌ای را می‌توان اصیل و معتبر دانست که با در دست داشتن آن معلماتیاز مند مراجعت به اصل اثر نباشیم (البته به استثنای مواردی که ارتباط با ترجمه ندارد از قبیل بررسی واژه‌ای در زبان اصلی متن کتاب و امثال این مورد) و بخصوص در عرصه متون تاریخی و جغرافیایی و فلسفی باید عین «اعلام و اصطلاحات خاص» به همان صورتی که در متن اصلی مذکور است در ترجمه نیز به نحوی (در متن ترجمه یا در ذیل و حاشیه) منعکس باشد.

نگفته تکریبیم که بحث ما بر سر «ترجمه» و «علی‌الخصوص ترجمة سفر نامه‌ها و کتب تاریخی و جغرافیایی...» است نه سرفت و جعل و تزویر و تحریب و «اقتباس و نکارش» و «ترجمه و نگارش» که طبعاً لایق بحث و اختنا نیست و اگر هم باشد جایش در حیطه مطالعات مربوط به جرم و جنایت و اتحادیه اجتماعی و خیانت است نه در قلمرو بحث و نقد و انتقاد علمی.

## ۹ - ضرورت ترجمه منابع کلاسیک تاریخ مغول

شاید به همان علی که در پند «او» این یادداشت درباره ترجمه‌های ناقص اشاره کردیم کمتر ایرانی (حتی فضلای ایرانی) است که درباره قوم مغول و هجوم مغول بعنوان یک واقعه بزرگ تاریخی اطلاع و آگاهی جامعی داشته باشد. معمولاً ما درباره «واقعه مغول» اطلاعاتمان (البته تا حدی شاعرانه و احساساتی و غیر علمی) از سال ۶۶ هجری قمری و از عنکام ورود باز رگانان مغول و چینی و فاجعه شهر اترار شروع می‌شود و درباره وقایع پیش از آن جز کلیاتی از این قبیل که «چنگیزخان یس از متوجه ساختن اقوام مغول و تصرف چشنهایی از سرزمین چین و سرکوبی اقوام ترک در مناطق غربی مغولستان با مالک خوارزمی هم مرز شد و متوجه گشودن غرب آسیا گردیده نمی‌دانیم. من درست نفهمیده‌ام آیا اصلاً آگاهی از وقایعی که مستقیماً در ایران اتفاق نیفتاده ضرورت ندارد؟ آیا دیدگاه ما نسبت به وقایع جهان و معارف بشری آنقدر تنگ است که اصلاً برای ما مهم نیست مثلًا فرو ریختن سد عظیم درباره چین در برابر حمله چنگیز و تسلط قوم مغول بر آن سرزمین بهناور چه نتایجی داشته و حتی حمله مغول به ایران مستقیماً دنباله آن نتایج بوده است؟ اگر توجه فرموده باشید حتی در کتابهای دیبرستانی سلطنت مغولی درباره اقوام باستانی مثل گله و آشور و سومر و مصر و غیره منتدرج بود و من خلاصه‌ای از قوانین حمورابی را از همان زمان بهادارم و درباره تاریخ اروپا و جزئیات پیمانهای سیاسی و غیره هم که غالباً هیچخونه ارتباطی با ایران (ارتباط مستقیم و غیره) امور جهان همه بهم ارتباط دارند و در همدیگر

مؤثر ند) نداشته گاهی به اشباح بحث کرده‌اند ولی درباره ظهور و قدرت یافتن قوم مغول به همان حد که گفتیم بسته شده و حتی پس از تشکیل دولت ایلخانان نیز در بازار آنچه در شرق آسیا می‌گذشته تحواسته‌ایم اطلاعی کافی داشته باشیم، به نظر بند مطالعه عمیق تاریخ ایران در کانون این حریق عظیم تاریخی، که از یک سو به دریای چین و اقیانوس کبیر رسیده و از سوی دیگر مستعد سرایت به شمال و غرب و پیش‌رفت به جانب مصر و آفریقا و اروپا بود، بدون آنکه از جوانب و ابعاد این واقعه صمیم امکان پذیر نیست.

به حال یکی از آرزوهای من اینست که به موازات ترجمه کتابهای مقید و مفصل خارجی از مجموعه آثار افلاطون گرفته تابلووارک و آثار ویل دورانت و آبراهام و دیگر کارهای عظیمی ازین دست (خواستم به آثار فرنکی اشاره بکنم و تکریه تاریخ طیری و ابن‌اثیر و نظایر آن جای خود دارند) چند اثر کلامیک معتبری در بازار تاریخ مغول نیز به‌فارسی ترجمه گردد و مترجم معادلمند این آثار می‌تواند اطمینان داشته باشد که جای این کتابها در زبان فارسی خالی و مطالیسان بهعلت روش استوار پژوهشی نویسنده‌گان آنها هنوز معتبر است و در آینده نیز خواهد بود، بدین شرح:

- 1- Baron d'Ohsson: Histoire des Mongols depuis Tchinguiz Khan jusqu'à Timour Bey.
- 2- Sir Henry Howorth: History of the Mongols.
- 3- Léon Cahun: Introduction à l'Histoire de l'Asie: Turcs et Mongols, des Origines à 1405. Paris, 1896.
- 4- Abel Remusat: Mémoires sur les Relations du Prince Chrétien, et particulièrement les Rois de France avec les Empereurs Mongols.
- 5- Blue Banner (Bannière Bleue):

ترجمه انگلیسی افسانه‌ای تاریخی راجع به مغول بقلم همان نون گاهون توشنده‌های Calme با وجود دیدگاه تخصیب‌آمیز و افزایی تسبیت به اقوام ترک و مغول، از نظر احتوا برآنستاد و مواد و مطالب مبسوط و تصویری جزئیاتی از سرگذشت این اقوام فراوان دارد.

### ★ ★ ★

جون این قبیل کتابها غالباً براساس منابع مستقیم و «دست اول» اعم از مغولی و چینی و ترکی و عربی و فارسی و مأخذ اروپایی و اسناد محفوظ در آرشیو‌های تاریخی و سیاسی و احیاناً کتبه‌ها و قرائت باستان‌شناسی تالیف شده، باید توجه داشت که ترجمة آنها در صورتی ممکن و قابل استفاده خواهد بود که مترجم جامع شخصی و توانایی علمی و عشق و یشتمکار باشد و بتواند عین متن و حواشی را با ارائه و ضبط دقیق اعلام و واژه‌های ترکی و مغولی و

لاتینی و عربی و غیره بی کم و کاست در ترجمه متعکس نماید و گزنه از نظر ارزش علمی گوششی خواهد بود بی فایده و رنجی بی گذج عذر بسیاری ترجمه‌های دیگر، برای چنین مقصودی بیش از شروع کار مشورت با صاحب نظران درباره اصول و جزئیات روش و شیوه ترجمه بایسته است مگر اینکه مترجم خود جامع شرایط و صاحب نظر باشد. نظری به شیوه کار و روش علمی کافی نمود و بلوشه در چاپ متن فارسی و توضیح و تحقیق و تثبیت اعلام در لغات و اصطلاحات و نکات جغرافیایی و تاریخی بخشایی از جامع التواریخ دشیدی و همچنین کتاب «مقدمه بر تاریخ مغول» تالیف بلوشه برای آگاهی اجمالی از الدازه و هیزان احاطه و غور و تبع و دقیقی که لازمه دست زدن به چنین مهمند سودمند خواهد بود.

#### ح - ضرورت ترجمه مجموعه آثار «بارتولد»

بارتولد یکی از نویل‌های مسلم در عرصه ایران‌شناسی و شرق‌شناسی بهشمار می‌رود و در زمینه بسیاری از مسائل خاور‌شناسی و بخصوص مسائل جغرافیایی تاریخی و فرهنگی در شرق و شمال و شمال غرب سرزمین‌های ایرانی کاخی بلند از تحقیق و پژوهش بی افکنده گه ظاهر مرور زمان به هیچ وجه ناکنون از اهمیت آنها نکاسته و در هر حوال در آینده نیز بسیاری از اصول تحقیقات وی چون خاری حقیقت نهانی می‌باشد همچنان معتبر خواهد ماند.

ترجمه مجموعه تحقیقات این داشمند (نه فقط «ترکستان» یا «گزینه مقالات» و غیره) گذشته از اینکه مطالب و نکات بسیاری را در اختیار محققان و پژوهندگان ایرانی خواهد گذاشت، الگوی تمام عیار و سرمتشق کاملی از شیوه کار علمی و پشتکار و عرصه پیهناور فضیل و داشن یک محقق برجسته را در برآورده‌گان مدعیان داشن و پژوهش قرار خواهد داد و چه بسا که معلوم خواهد شد بسیاری از نکاتی که برخورد احتمالی به‌یکی از آنها موجب غرور و طبیان و ادعاهای بیکران امثال بنده می‌شود و می‌خواهیم تندیس ذرین ما را بدان مناسبت در میدانها تضمیم، گذش سالها بیش بصورت قطعی و مستند از سوی آن داشمند مطرح و بورسی و حل شده است. مجموعه تفییسی از آثار بارتولد را به زبان روسی (اگر اشتباه نکرده باشم در پنج مجله بزرگ) تا چندی بیش در اختیار داشتم که قطعاً برای مترجمی جوں گرین کشاورز و موسسه‌الگیز بود، ولی افسوس که آن مترجم توانا به نشر «گزینه مقالات تحقیقی، بارتولد، اکتفا نکرد و به جرعتی از آن خم جوشان و کتابه‌ای از آن برگه زلال خرسنده شد. ترجمه مجموعه مقالات برتلس نیز که در چند مجلد بزرگ به روسی منتشر شده (بنده دو مجلد را دیده‌ام) از اهمیتی ویژه برخوردار است.

### ط - هزار افسان و الف ليلة

داستان (یا مجموعه افسانه‌ها) بسیار مشهوری که امروز به نام هزار و یک شب یا الف ليلة می‌شناسیم کاروانی است که از روزگاران دیرین از هند و ایران راهنمای قرون و اقصار را پیموده و هنر ایران طی کرده و صرمانجام در کتاب نیل و سایه اهرام مصر از رفاقت باز ایستاده است. نمی‌دانیم کنم کیف این کاروان حلقه نافع بر بوری و رنگ در آن لحظه‌ها (یا در آن قرون و روزگار) که سفر آغاز کرد چه بوده و از درای و جرس آن در سرزمین رایان هند و ری و همدان و تخت جمشید و تیسفون و بغداد و بصره چه بانگ و آهنگی بر من خاسته و شهزاد قصه پردازش در مجلس و خوابگاه رایان هند و شاهان ماد و صخامنشی و اسکندر عقدوتی و شهریاران اشکانی و ساسانی و خلفای اموی و عباسی و فاطمی چه افسانه‌هایی می‌گفته است. فقط می‌دانیم جز نام و نشان و خیال و شیخی عبیم و موہوم و رنگ و بویی نامحسوس از آن کاروان بر بوری و رنگ چیزی بور جای نمانده است. درباره افسانه سیر و سفر هزار افسان در اقصار بیش از اسلام جز حدس و گمان و اشارات و ادعای تویسندگان دوره اسلامی و نظر محققان اروپایی آنکه مشخصی تداریم ولی از هزار سال و شاهد از دوازده سده پیش یعنی از هزار افسان و هزار افسانه تا ألف خرافه و الفیله و الفیله و لیله وجود قالب کلی و جبار چوب اساسی این مجموعه تقریباً تعطی است.

ما امروز هنن نهانی الفیله و لبله عربی که از قرن دهم مجري است و هزار و یک شب فارسی ترجمة عبد الطیف طسوچی کبریزی با اشعاری که میرزا محمدعلی سروش اصفهانی انتخاب با انشاع کرده و صمیمین منظومة لطیف و استوار هزار دستان دهقان سامانی را در دست داریم و از تحقیقات سیلوستر دو ساسی و ویلیام لین (که الف ليلة را عربی الاصل دانسته‌اند) تا تبعات دخوبه و اوستروپ و فن هامر پورگشتال (که اصل باستانی آن را تأیید و تأکید کرده‌اند) و از گواهی مسعودی و ابن التدیم در مورد وجود و تداول و اشتمار الف ليلة و اصل ایرانی آن (هزار افسان) و ریشه باستانی این مجموعه قصه و خرافه آنکاهیه، ولی هنگامی که این شعر قطیان تبریزی را می‌خوانیم:

هزار و یک صفت از هفتگران درین دز

فرو شنیدم و خواندم از هزار افسان

دلمان در عزی آن هزار افسان، که قطران داستان هفتگران را که از شاهنامه فردوسی بلکه از آن شیع شنیده و خوانده و مسعودی و ابن التدیم تیز در سده چهارم به وجود آن شهادت داده‌اند بر می‌زند. نمی‌توان حدس زد «هزار افسان» که قطران از آن سخن می‌گوید به پهلوی بوده یا فارسی دری ولی به طن غالی افسانه‌های مشهور که هم طرب افزای مجلس عوام و هم گرمی بخش خلوت خواص و در اکناف ممالک و بلاد موضوع و زعینه سرایندگی و محفل آرایی تقاضان بوده

است در هر روز تکاری به المسنه ولجه‌های چون ناکون نوشته و خوانده و کفته می‌شده و ظاهراً از همه قوائی برمی‌آید هزار افسانه‌ی که قطران هفت‌خوانه را از آن فروشنیده و خوانده است به فارسی دری بوده.

در این دورد آرزوی خاصی ندارم اما از اظهار تعجب نمی‌توانم خودداری کنم که چگونه ممکن است از نسخه‌های خطی متعدد هزار افسانه فارسی، که یقیناً در هر شهری و بسیاری از روستاهای حتی در خرجین میرزاگی با ذوق ایلات کوچ نشین وجود داشته، یک نسخه نیز باقی نمانده باشد. در حوم علی اصغر حکمت در مقدمه فاصلانه مقید و مختصری که بر هزار و یک شب (جایپ ۱۳۱۵ شمسی) نوشته خبر داده است: «اخیراً شنیده شد که در روسیه نسخه خطی قدیمی از هزار افسانه بدست افتاده است ولی کم و کمی این خبر هنوز محقق نگردیده» (ص: لا).

اگر چه درباره این مجموعه عظیم داستان و عمشهود ترین کتاب افسانه مشرق «سخن هرچه باید همه گفته‌اند» و پژوهشگان سترگی چون دخویه و سیلوستر دوساسی با موشکافی بحث و تحقیق کرده‌اند ولی بیان چند نکته اساسی زیانی ندارد.

۱- درباره سابقه و سرگذشت این کتاب بزرگ نکات و مسائل زیر مسلم است:

**(ولا)**: قدیم ترین منابعی که از «هزار افسانه ایرانی نام برده و آن را معادل «الف لیله عربی» دانسته‌اند هربوط به قرن چهارم عجري است و سابقه دو هزار ساله این کتاب (از دوران پیش از مخاتمه‌یان و اسکندر مقدونی) از همین هنای استنباط شده است. البته مشابهت اجمالی و تلویحی بین چهارچوب کلی کتاب و بعضی حکایات باستانی عنده و روایات تواریخی نیز تا حدی مؤید این استنباط بوده.

**(ثانیاً)**: چهارچوب و قالب اساسی کتاب (پادشاه و شهرزاد قصه‌گو و دینارزاد) از هزار سال پیش تاکنون تغییر نیافرته و می‌توان به طن قریب به یقین حدس زد که قدامت این چهارچوب و طرح کلی به روزگار باستان یعنی زمان تالیف داستان می‌رسد.

**(ثالثاً)**: دینارزاد غاهرآ صورت آن‌لا متأخر دینارزاد است.

**(رابعاً)**: بر اساس تحقیقاتی که درباره ریشه باستانی الف لیلة انجام یافته طرح کلی کتاب به صورتی که از روزگار مسعودی و ابن‌النديم تاکنون باقی مانده تا آنجاکه به خیانت زنان دو پادشاه هربوط است به سابقه مشابهی در افسانه‌ی های باستانی هند و لی چاره‌گوی شهرزاد به پاری دینارزاد و جلب رأفت و محبت پادشاه بدسرگذشت استر در کتاب استر تورات شباهت دارد. اما در ایرانی بودن نام شهرزاد و دینارزاد و ارتباط نام و شاید همیش شهرزاد و دینارزاد با همان دختر بهمن و بهمن اساطیری و اردشیر دراز دست تاریخی و قوم

بنی اسرائیل و احتمال مطابقت شهربازاد و به طن قویتر دینارزاد و استر یهودی با توجه به مجموع قرایین مذکور در شاهنامه فردوسی و مروج الذهب مسعودی و الفهرست ابن‌النديم و در نتیجه در مطرح بودن ریشه اساطیری و تاریخی و منتشر ایرانی طرح کلی کتاب مشکل هی توان فرجید کرد.

۲- نام قدیم کتاب به تصریح مسعودی و ابن‌النديم هزار افسان بوده آن به الف لیله ترجمه شده و گرچه عدد هزار در هردو عنوان ایرانی و تازی حاکی از شمار کثیر و عدد تمام است ولی باشد انصاف داده که نام عربی الف لیله (هزار شب) بیش از نام اصلی ایرانی (هزار افسان) با طرح کلی کتاب مناسبت دارد زیرا «هزار افسان» تسبیحاً حاکی از هزار افسانه ولی هزار شب (الف لیله) ناظر به زمان لازم برای جریان داستان و تولد سه طفل است. از سوی دیگر با توجه به تعداد محدود داستانها عنوان «الف لیله» که از مدت نفان و نهاد شمار افسانه‌ها حکایت می‌کند از «هزار افسان» منطقی قریب نماید.

۳- هر تاکه تصریح مسعودی و ابن‌النديم درباره چهارچوب اساسی این مجموعه افسانه، یعنی داستان شهربازاد و نقل قصص در طول هزار شب، تبود از روح عنوان «هزار افسان» و قرایین دیگر جز مجموعه بزرگ افسانه‌ها و نوعی جوامع الحکایات مفهوم دیگری استنباط نمی‌شد.

۴- اعزو ز درباره ارزش و صحت منابعی که امثال مسعودی و ابن‌النديم بر انسان آنها درباره سرکنشت کاروان هزار افسان از زیزگان هلوک فرس پاسخان و اسکندر و اشکانیان و ساسانیان و ارتباط شهربازاد و همای و بهمن و دینارزاد و ثوراسب و گشتاسب با بنی اسرائیل به تصریح سخن گفتگه‌اند هیچگونه حدسی نمی‌توان زد. ولی بیهوده انتگاشتن حدیثی بدین درازی نیز به هیچ وجه عسکر و معقول نیست.

۵- شکی نمی‌توان داشت که نام اصلی این مجموعه قصص همان هزار افسان و الف لیله بوده و تبدیل الف لیله به «الف لیله و لیله» یعنی افزودن یک شب به هزار شب ابتکاری جدید و متأخر محسوب می‌شود ولی از بیان این حقیقت نمی‌توان چشم پوشید که همین تکمیل بظاهر ناجیز به ابتکار هرگز و به مردم دلیل گه بوده (اعم ۱ آخرین مؤلفان و تدوین‌کنندگان کتاب در مصر یا به مرور زمان و به ابتکار تقالان و اعم از این که دارای سرچشم‌های اصیل و ناشی از سنتی دیرین یا به پیروی از سنتی رایج در جوامع شرقی مثل چهل و یک حراسمی و هزار و یک دلیل و... باشد) هزار افسانه و هزار شب را که جز عددی تمام و کثیر ارزش و عفوه‌ی نثارد به عنوانی خیال‌آفرین و پرچاذیه مبدل ساخته و یکی از عشیوزترین و وهم‌انگیزترین و جهانگیری‌ترین عنوان‌ها را به وجود آورده است. به یاد تعبیر ژرف «خورخه لویس بوئنوس» می‌افتم که «هزار و یک شب» را یکی از زیباترین نامهای جهان دانسته و گفته است: «هزار شب کنایه از شبهای نامتناهی و بی‌شمار است، و هزار و یک شب یعنی شبی را به شبیای

نامتناهی افزودن، و این تعبیر را چنین تکمیل کرده که «رمز بزرگ عنوان هزار و یک شب این نکته است که وهم و اندیشه کتابسی بی‌بایان را در ذهن ما بر می‌انگیزد».

۶- وظیفه عدد «یک» افزوده بر عددی تمام مثل «هزار» و «چهل» یا عددی غیر تمام ولی مشهور (و دارای یار معنوی استاطیری یا نجومی یا دینی یا اعتقادات و خرافات وغیره) مانند عدد  $12 = 1 + 12 - 1 \div 1$  عدد ۷- کذشته از جهات دیگر غالباً حاوی نتیجه و مقصود باریک معرفت‌النفسی نیز می‌باشد.

در مورد «هزار و یک شب» تبدیل عدد تمام و کثیر به نامتناهی یا تبدیل به هزاره عرض نصویر و تعقل محدود، باب تخيیل نامحدود را می‌گشایید و موجب توهم و هیجان احساسی و خکری می‌شود و انتظاری مشتاقانه و سرگش توأم با معما می‌آفریند و شاید به همین علت عقیده داشتند (اعراب و ایرانیان، نه تنها عربها چنانکه بورخس و بعضی دیگر پنهانشته‌اند) که الف لیله و لیله را نمی‌توان تا آخر خواند و به بایان رسانید. من خود به باد دارم که در خردمالی و آغاز جوانی با شنیدن این نصویر و عقیده احساس گنجکاری و هراس می‌کردم که به هر حال جاذبه‌ای قوی و مسحور‌کننده داشتم.

در شعر قطران، که به آن اشاره کردیم، «گرچه عنوان «هزار افسان» مصروف است ولی در مصراج اول عدد «هزار و یک» نیز ذکر شده که متداعی عنوان «الف لیله و لیله - هزار و یک شب» و لامحانه حاکی از توجه به نوعی تراویف «هزار و یک» با «هزار افسان» و احتمال وجود هزار و یک شب در طرح اساسی کتاب در هزار سال بیش است.

۷- بنده با وجود تصویریات مندرج در عروج‌الذهب و الفبرست که حاکی از یکی بودن هزار افسان ایرانی و الف لیله عربی در همان چهارچوب شاه و شهرزاد و دینارزاد امت هنوز یقین ندارم که هزار افسان باستانی ایرانی، یعنی مجموعه عظیم داستانهای ایرانی و غیر ایرانی که قطران تبریزی هزار و یک صفت از هفتخوان روئین دارد را از آن شنیده و خوانده و فردوسی نیز احتمالاً اقتباساتی از آن گردد، عین هزار و یک شب عربی باشد و بعید نمی‌دانم بیش از قرن چهارم و پنجم دو مجموعه مستقل افسانه‌ها (شاید ایرانی و هندی) با هم مخلوط و مشتبه و به‌علت رجحان طرح کلی داستان شهرزاد و دینارزاد به صورت اخیر تشییت شده و پس از ترجمه شدن به زبان عربی به مرور زمان و با غلبة انسانهای جدید و متدائل در اکناف ممالک اسلامی که با طبع ابناء زمان سازگاری بیشتر داشته قصص فرعی آن در قالب طرح کلی در ازمنه و امکنه مختلف مرتب تغییر پاخته و بالآخره بدین صورت که اکنون می‌بینیم در آمده است.

۸- رأی و نظر مستشرقان درباره اصل و منشأ و ریشه هندی و ایرانی و عربی این مجموعه بزرگ متفاوت است و هریک از آنسان چنانکه شیوه

بزوخته کان مغرب زمین است به استناد نکات و مشابهات و دلایلی که موافق و مؤید نظرش بوده گوشیده است فرآد و تبار این هزار افسان هزار دستان را مشخص و آشکار سازد.

حقیقت این است آن تحقیقات این دانشوران جز در مورد طرح کلی کتاب و بعضی طبقه‌بندی‌های هوشمندانه افسانه‌ها هیچگونه آگاهی درخور اعتنا و اطلاع قابل اعتمادی درباره دو مسئله اساسی، یعنی اولاً تاریخ و قدمت دستانهای عمله و ظاهر گشتن و نایماً ارتباط الف لیله کتونی با هزار افسان ایرانی هزار سال پیش؛ به دست نمی‌دهد، زیرا به استنادیکی دو منبع هزار سانه که از هزار افسانی بازمانده از روزگار فرس قدیم و اسکندر یاد نموده و آن را الف لیله و الف خراقة ترجمه کرده‌اند نمی‌توان از قدمت دو سه هزار سانه الف لیله کتونی که معجوبی از افسانه‌های رایج در ادبیات و فرهنگ عربی در ادوار قدیم و جدید حضارت اسلامی است سخن گفت و از قار و بود آشنای آن که در بسیاری از کتب قصص و ادب دوره اسلامی تظییف شده می‌شود و جز یکی دو مورد ارتباط و مشابهتی با داستانهای ایرانی تدارد آن را خلف هزار افسان قدیم دانست.

به نظر من رسید با توجه به مجموع تحقیقاتی که درباره الف لیله انجام یافته و بخصوص هنر کتاب حاضر می‌توان نکات و مسائل زیر را استنباط کرد:

الف - طرح کلی کتاب قطعاً طرحی قدیم و چهارچوبی باستانی هند و ردیابی این طرح و چهارچوب را می‌توان از يك سو در افسانه‌های باستانی هند و از سوی دیگر در سرگذشت نیمه‌تاریخی است در تواریخ و شخصیت اساطیری همان شاهنامه (طبق تحقیق دخویه) جستجو کرد، همین چهارچوب کلی بلاشك از روزگار باستان تا امروز شاید با اندک تحولی باقی مانده و با طرح اساسی هزار افسان ایرانی نیز که در سده چهارم هجری معروف و موجود بوده کاملاً مطابقت دارد.

ب - اجزاء و افسانه‌های کتاب الف لیله که از حدود قرن دهم هجری تاکنون در دست داریم من حيث المجموع چنانکه سیلوستر دوساسی معتقد بود مولود خک عربی است و اگرچه حکایاتی که قطعاً ننگ و بوی هندی دارد در الف لیله دیده می‌شود و از وجود آنها جز این که این داستانها مثل کلیله و دمنه و بسیاری حکایات دیگر از هندوستان به ایران و عراق و شام و به فرهنگ فارسی و عربی منتقل شده نتیجه‌گیری دیگری (بخصوص از نظر زمان و قدمت و اصل و منشأ) نمی‌توان کرد و هرگز نمی‌توان مدعی شد این داستانها از افسانه‌های هزار افسان یا الف لیله قدیم بوده است. به احتمال قریب به یقین داستانهایی که از سبک و شیوه هندی نشان دارد در دوره اسلامی و با استفاده و اقتباس از منابع و کتب دیگر داخل الف لیله شده.

ج - معلوم نیست دانشوران و محققانی که بدون داشتن اسناد و دلایلی

جز قرائت ناسی از سبک و مضمون داستانها حکایات الف لیله را بسا دقت طبقه‌بنده کرده دارای اصل ایرانی و هندی و عربی و یهودی و غیره دانسته‌اند چنگونه درباره کشکولی که در طی قرون و اعصار مرتب و دائماً محتویاتش بر حسب ذوق و ابتکار و سلیمانی گویندگان و نویسنده‌گان در تغییر بوده چنین طبقه‌بنده و تحقیقی را برای تعیین و تخمین و تشخیص اصل و اساس و محتویات کتاب شایسته و ضروری تشخیص داده‌اند؟

همچنین معلوم نیست برای انسانه‌های راجع به جن و پری و عفریت که جز تخیلی عامیانه براساس انسانه‌های سینه بهسینه و قدیمی و تصورات فرمبنا متأخر از دیو و پری و جن و عفریت و بعضی اعتقادات اسلامی (مثل مضمون مبتداز به ذهن عوام از آیه: «لا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب تاقب» اصل و اساس دیگری نمی‌تواند داشته باشد ریشه ایرانی یا مصری قاتل شده‌اند؟ البته تا جایی که این تخیل عامیانه و انسانه‌پردازی را مربوط به جامعه مصر از دوره ممالیک به بعد بدانیم قابل قبول است.

**۵ - کتاب الف لیله موجود اینجانی است اینباشته از حکایات عربی اصیل قدیم و جدید و بغدادی و مصری و شامی و انسانه‌های عامیانه و پاره‌ای روایات و اخبار ادبی و تاریخی و داستانهای هندی یا مقتبس از شیوه هندی و حکایات شفاهی یا کتبی منتقول از ملاحان و سیاحان و بازرگانان راجع در دوران اسلامی به عجیب نظم و ترتیب و تلوین و غالباً با مبالغات و تحریفات نقالان.**

اغلب داستانهای کتاب به استثنای بعضی بخشها که بوبی از امثال و قدمت مسخ شده دارد آنقدر بی‌اساس و از نظر اصول داستان پردازی ضعیف است که هر داستان دیگری و هر گونه انسانه‌ای (حتی ابداعات فی‌المجلس و فی‌البدایه نقالان و قصه‌گویان) را می‌توان بجای آنها گذاشت و ظاهراً بارها و بارها همین کار شده و جز چند داستان معدود که شاید مسوغی از الف لیله قدیم باشد اثری از مواد باستانی کتاب باقی نمانده است.

اجمالاً می‌توان گفت اغلب داستانهای الف لیله به استثنای روایات رنگ باخته‌ای از حکایات دوره اموی و عصر اول عباسی و حکایاتی بهشیوه سندی‌بادنامه و کلیله و دمنه و مربیان نامه همه مالامال از شرح عشقهای کودکانه و ابلدهانه و عاری از حلیله اخلاق و عفاف و حوادث نامعمول ناشی از این عشقها و انسانه‌های خام و ابتدائی شرم‌آور است و شگفتگی که چنین مطالب مبتنی‌تر را غالباً همراه و توأم با تعصبات خشن و خرافات دینی عوام سنتی مذهبی می‌باهم.

شاید بتوان در این میان روایات راجع به هارون الرشید که جامع اقتدار سلیمانی و حشمت خلافت معرفی شده و جلد و جامه جادویی پریانی که با صورت مرغان زیبا درگذار برکه‌ها و دریاچه‌ها فرود می‌آیند و تبدیل انسانها به‌سنگ و حیوانات با سحر و افسون یا به نیروی اعجاز خضر علیه‌السلام و حوادث شنیده‌انگیز سفرهای دریانوردان و بازرگانان و به یک نگاه عاشق صورت و

تمثال دختری نایدیده از دختران شاه پریان و ملوک سرزمین‌های دور دست شدند و به دنبال ماجراهای محیرالعقل بملکه نامعقول شنقاًتن را از بازترین اشکال افسانه‌های رایج در دوره اسلامی بهشمار آورد.

در بخش اعظم قصه‌ها عویت عربی با شیوه تلقائی و سبک عامیانه قابل مشخص است و به طنین قریب به یقین این شخص هیچتونه ارتباًضی با افسانه‌های هزار افسان یا الف لیله‌ای که مسعودی و ابن‌النديم و قطران تبریزی یاد کرده و شنیده و خوانده‌اند تمی‌تواند داشته باشد. بنابراین بندۀ با نظر سیلوستر دوساسنی موافقم و رأی آن مستشرق را درباره الف لیله‌ای که تقریباً از چهار سده پیش به صورت مدون در دست داریم استوارتر از نظر دیگر محققان می‌دانم.<sup>۹</sup> اگرچه قصص الف لیله کوتولی نه دارای طرح استوار و تدقیق باشند و مواد متأثرة منابعی چون جوامع الحکایات عوفی و بهزاده جذبه و خیال انگیزی کتابهای مثل محبوب القلوب یا شمسه و قهقهه است ولی مزایای مسلم زیر را نباید انکار کرد:

**اولاً:** شاید بتوان این کتاب را وارث نام و نشان مشهورترین و بزرگترین مجموعه افسانه‌های باستانی مشرق زمین بهشمار آورد.

**ثانیاً:** استهار و آوازه بی‌نظیر نام و عنوان و بعضی مواد کتاب در سراسر جهان که طبیعت سحرآمیز آن را می‌توان از سمعونی ویمسکی کورساکف شنید،  
**ثالثاً:** تواتر و توالي سرگذشت متنوع و سرنوشت مشترک انسانها از آغاز تا انجام کتاب که تفاوتی با سرگذشت و سرنوشت خود شاه و شهرزاد و دینارزاد و وزیر ندازد یعنی مضمون مشترک و مکرر طرح داستان اساسی و حکایات فرعی که به سوابی در خشنان در روایاتی موهوم مانده است روح و همین‌هم زرف «مایا» در حکمت عرفانی هند و سرگذشت و سرنوشت سراب شهر «هاکوندو» در کتاب «صد سال تنهایی» کاپریل گارسیا هارکر را تداعی می‌کند.

از سوی دیگر روح شبه اگریستان‌سیالیستی اغلب بلکه همه حکایات اصلی الف لیله که چون قصه نامکرو عشق با سرایجامی محظوظ و ناگزیر همراه است و با عبارت ملازم ولی سهمگین «... و به شادی و طرب همی زیستند تا اینکه هادم لذات و پراکنده کنندۀ جماعت برایشان بناخت» پایان می‌یابد ذهن و دل خوانندۀ دیدهور و تزلف‌نگر را به احسان و حالتی شبهی احسان و حالت «فوسکا»ی سیمون دو بوار در کتاب «مردمان همه میرا هستند» دچار می‌سازد و حیات سراب‌گونه و سرنوشت غمانگیز انسان و تسلیم آگاهانه و ناگزیر در برای جبر آفرینش را تلقین می‌کند.

**۱۰-** ترجمه الف لیله به فارسی از عبداللطیف طسوتجی مزین به اشعاری که سروش اصفهانی مناسب و معادل اشعار عربی برگزیده یا سروده به شمام نمی‌تواند بهترین ترجمۀ ممکن از چنین کتابی باشد. ولی شکنی تبایه داشت که اصل عربی کتاب با طبع خوانندگان و قصه دوستان عربی زبان سازگارتر و

برای ذوق و مذاق عامه اعراب طبیعی تر و جذابتر است تا ترجمة فارسی برای ایرانیان، و این امتیاز معلول نکاتی باریک از تحفه سبک و سیاق روانی و دقایق زبانی و تأثیرات روانی است.

تصویر می‌گنم ترجمة الف لیلة به زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی؛ به علت یکارت و شکفت‌انگلیزی این قبیل قصص شرقی برای اذاعان اروپاییان، با استهان فسوق‌العاده و اقبال کم تقطیر قرین و مواجه شده و نام «هزار و یک شب» را در محاذی عوام و خواص و ادبی و هنری اروپا و آمریکا در صدر عنوانین خیال‌آفرین و معرف مشرق زمین خرد داده است.

### ۵ - کتاب روزنامه مخصوص یا یادداشتها و خاطرات ناصرالدین‌شاه

از «سفرنامه ناصرالدین‌شاه به خراسان»، که علی‌بنقی حکیم‌الممالک نوشته است بر می‌آید که ناصرالدین‌شاه خاطرات و وقایع روزانه را در مجتمعه‌ای که «کتاب روزنامه مخصوص» نامیده شده و در حکم یادداشت‌های روزانه و حصوصی شاه بوده می‌نوشته است. اشاره به این روزنامه در سفرنامه یاد شده مکرر است و از تمام قرائتی برمی‌آید که این روزنامه غیر از سفرنامه‌ای چاپ شده ناصرالدین‌شاه است یعنی احتمالاً سفرنامه‌ها مستخر جاتی یا بختی از آن محسوب می‌شود. تصریحاتی نیز وجود دارد که حاکی است که همین سفرنامه خراسان حکیم‌الممالک با استفاده از همان روزنامه نوشته شده. البته معلوم نیست ناصرالدین‌شاه این یادداشت‌ها را بطور روزانه می‌نوشته، یا (بنکه) اختصاص به سفرها و موقع مخصوص داشته ولی عنوان یادداشت‌ها و قرائت حاکی از اینست که یادداشت‌ها عمومی بوده و اختصاص به سفرها نداشته. متلا رک: صفحه ۴۲۳ و بسیاری صفحات دیگر از سفرنامه، همچنین از شرح صفحه ۶۱ برمی‌آید که حکیم‌الممالک سفرنامه را از روی یادداشت‌های شخص شاه نوشته («... روزنامه مبارکه بخط همایون مرقوم شده...» ص ۶۱). نیز در صفحه ۴۸۵ تصریحی در همین مورد هست. در «سفرنامه ناصرالدین‌شاه (به اروپا)» از انتشارات سازمان انتشارات اندیشه اصفهان، مهرماه ۱۳۴۳ نیز خود ناصرالدین‌شاه تصریح کرده که اصولاً عادت به روزنامه‌نویسی داشته نه فقط سفرنامه، رک هم ۱۳۵.

از عبارات متدرج در صفحات ۱۳۷-۱۳۸ همین سفرنامه اروپا بخوبی می‌توان دریافت که «روزنامه» مصطلح و معنی «خاطرات و شرح وقایع روزانه» بوده.

این کتاب روزنامه مخصوص چه شده و اکنون در کجاست و آیا از میان رفته یا در محوشه‌ای در زیر غبار زمان هنوز موجود است؟ در کتاب «خاطرات ناج‌السلطنه» که عربی است هم و حاوی نکات دقیق

و مطالب سودمند و احیاناً منحصر بفرد، در یکی دوچا به کتابچه صورت جواهرات و زر و سیم و مکاتبات سری و محروم‌نامه ناصرالدین شاه اشاره شده که در تحریر فاضمه بوده و صدراعظم با همکاری فاطمه به ر از قتل ناصرالدین شاه همه آن اموال را تصرف کرده و کتابچه را هم معذوم نموده است (ص ۹۴-۵۹). خاطرات تاج‌السلطنه، چاپ دوم ۱۳۶۲، از انتشارات «نشر تاریخ ایران»). کمان نمی‌کنم این کتابچه که تاج‌السلطنه یادگرده همان کتاب روزنامه مخصوص باشد، اگرچه بعید تیست کتاب روزنامه مخصوص نیز به علت اشتبال بر یادداشت‌های خصوصی و مطالب محروم‌نامه دچار همین سرنوشت شده باشد (البته در صورتی که ادعای تاج‌السلطنه حقیقت داشته باشد).

آنچه در کتاب «خاطرات تاج‌السلطنه» درباره فساد و خیانت و خیث هیرزا علی اصغرخان صدراعظم باوضوح و تفصیل و بسط کافی ذکر شده از هرجیت دد خور توجه و تأمل و، اگر هم قابل اعتقاد نباشد، لایق اعتماد است. ز لک؛ ص ۴۸ و ۵۰-۵۲ و ۹۴-۹۵.

### ک - خط امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ماه تو را به آن خط دیدن

از سفرنامه‌های ناصرالدین شاه برمی‌آید که ناصرالدین شاه در سفر و در حضر همیشه ماه تو را به خط حضرت علی علیه السلام می‌دیده. معنون تیست خط حضرت امیرالمؤمنین چه بوده و اعتقاد به اصالحت و صحبت انتساب آن چه دلیل و مبنای داشته ولی اهمیت و اصالحت آن در نظر ناصرالدین شاه آنچنان معزز بوده که این خط مقدس متولی و خازن مخصوصی داشته و منصب او از عنایین مشخص و رسمی دربار ناصری بهشمار می‌رفته است.

در سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان نوشته علینقی حکیم‌الممالک بیش از یک بار از دیدن ماه به خط حضرت امیریاد شده و از جمله در صفحه ۴۴۵ مطلبی درباره خط حضرت علی علیه السلام و متولی آن مذکور است.

در سفرنامه ناصرالدین شاه به اروپا نیز در صفحه ۲۳۵ به «ماه را توی دریا و در کشمی بخط حضرت علی دیدن» در بازگشت از اسلامبول به یونان اشاره شده است (سفرنامه ناصرالدین شاه به اروپا، چاپ سازمان انتشارات اندیشه اصفهان ۱۳۴۳).

منقول از صفحه ۴۴۵ سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان (روزنامه سفر خراسان، نوشته علینقی حکیم‌الممالک): «... موكب مسعود به چمنی که مورد سراپرده همایونی بود شرف ورود ارزانی داشت اعلیحضرت پادشاهی برسمی که سالهاست مسلوک میدارند ماه تو را برروی خط مبارک حضرت ولايت‌باب امیر مؤمن و شاهنشاه انس و جان علی! این ابی طالب علیه السلام رؤیت فرموده و آغا یعقوب متولی و حافظ خط مبارک را عورز مراحم خاص ساخته بحرم خانه

مبادرکه تشریف برداشته.

منقول از صفحه ۲۳۵ سفر نامه ناصرالدین شاه (به اروپا) چاپ سازمان انتشارات اندیشه اصفهان ۱۳۴۳: «... ماه ربیع‌المرجب را توی دریا دیدم بر روی خط حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات‌الله و سلامه علیه».

اگر چنین خطی وجود داشته (که یقیناً وجود داشته است) مفقود شدن آن محتمل ولی معذوم شدنش بعید می‌نماید. زیرا خط منسوب به حضرت علی روزنامه مخصوص و کتابچه صورت جواهرات و مکاتبات سری و محramانه ناصرالدین شاه نبوده که دستخوش حوادث سیاسی و سرقه و تهانی صدراعظم و فاطمه‌ها (بنابر نوشته تاج‌السلطنه) شده معذوم گردد و با توجه به تقدیس چنین خطی احتمال محفوظ ماندن آن بسیار است. شاید هم مسئله معلوم است و بنده نمی‌دانم.

آینده - برای اطلاع خوانندگان تفهیم شود.

۱) پخش اول مقاله در جلد پنجم ناموازه دکتر محمود افشار به چاپ رسیده است و به همین نزدیکی نشری می‌شود. نوشته‌ای است محققانه و حکیمانه و بمانند همه آثار نویسنده خواندنی.

۲) دکتر احسان‌الله اشراقی به تصحیح و چاپ صفره‌الصفا بر اساس چند نسخه قدیم برداخته است.

۳) درباره مسالک و ممالک جیهانی مرحوم سعید نقیسی مقاله‌ای در راهنمای کتاب دارد و نسخه‌ای را که به این نام شناخته شده است آقای فیروز منصوری به چاپ سپرده است.

۴) از یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه مقداری در کتابخانه سلطنتی باقی است و تنی چند آن را دیده‌ام.

★ ★

### توضیح لازم

اصل عکس مظفرالدین شاه و درباریانش را که در شماره بیش چاپ شده است دوست عزیزم محمود مشروطه، خادم فرعونگی بزد که سالها امور یادداشت‌نامه ای آن شهر را با علاقه‌مندی و دلسوزی در عهد کفایت داشت چند سال بیش مرحمت کرد و متأسفانه نام شریف ایشان از قلم افتاده است.

## سودای گشودن مازندران

به روایت شاهنامه، شبی رامشگری از سرزمین مازندران به بزم کیکاووس راه یافت و سرودی در وصف آن سرزمین ساز کرد که سودای گشودن مازندران را در دل پادشاه انداخت:

یکی نازه اندیشه افکند بسن  
جوکاووس بشید ازاو این سخن  
که شستگشند سوی مازندران  
دل روز جویش بیست المد آن

اما وقتی کیکاووس این نیت را با بزرگان در میان نهاد مسوجی از بزم و نارضائی برخاست:

کسی چنگ دیوان نکرد آرزوی  
کسی راست پاسخ نیارست گرد  
غمی شد دل ولب بر از آه سرمه  
همه زرد گشتند و بروجن بروی

بزرگان انجمنی ساختند و گفتند اگر کیکاووس این سخنان فقط از روی مستن تکفته باشد:

نماد از این بوم و بر آب و خاک  
ذ ما و ز ایران برآید هلاک  
که از جمع جمشیده جم که دیو و مرغ و پری را ذیر نکین انتکشتری داشت  
و همینطور فربدون برداش و برقسون و متوجه، کسی:  
ومازندران یاد هرگز نکرد  
تجست از دلiran دیوان نبرد  
و برای اینکه ایران از بین نموده

یکی چاده باید فوشن بدمی  
که این بدستگاهه ایران زمین  
اما کاووس چنانچه بعدها هم معلوم شد، پادشاه سربراهی نبود و بعترف  
کسی گوش نمیداد، پناچار بزرگان بهزال متولی شدند و برایش بیام فرستادند:  
که عمر عقل بسرداری اکنون مشی  
متک او عذراید یکی پدرمند  
سخن در دل شبریاد بلند  
بتقوید که این اهرمن یاد داد

دل زال با شنیدن این بیام برد و میشود، خود را با شتاب به پایتخت  
میرساند و گرد راه از تن تکفته پیش کیکاووس میرود و بعداز حمد و لشانه  
کلیده گشودن دل پادشاهانست، میگوید:

که شه دارد آهشک مازندران  
شنبیدم یکی نو سخن بس آگران  
که این راه هرگز نپیموده است  
ز تو پیشتر پادشا بسوده است

که آن خانه دیو افسونگر است  
طلسمست و نور بند جادو شر است

اما کیکاووس سری پس برگزور داشت و خود را از جمشید و فریدون و منوچهر بر قوه میدانست. بنابراین زال بیحاصلی تلاش خود را بذیرفت و به زابل بازگشت در حالیکه هم او وهم دیگر بزرگان ایران بیقین میدانستند که سودای تحقق نیافتنی گشودن مازندران، سر نامداران بسیاری را بیاد خواهد داد. البته باید بیاد داشت که این بزرگان نام اور پهلوانان و جنگاورانی بودند که بطور معمول هرگز ترس به دلشان راه نمی‌یافت. پس جا دارد از خودمان بپرسیم که چه عاملی باعث شده بود که این چنگچویانه از درگیر شدن با آنچه شاهنامه دلیران دیوانشان میخواند، دلشان برغ و لپشان پراز آه سرد بشود؟ در سخنان پندامیز زال که پیشکسوت یلان ایران زمین بود میشتویم که هیگویید پادشاهان

پیشین:

نگردند آهنتگ مازندران  
مده رفج و نور و درم را بیاد  
بگنج و بدانش نباشد بدست

ابالشتر گمن و گرز گران  
هر آن بدوا هیچ نتوان گشاد  
مرا آنرا بشمشیر نتوان شکست

این توصیف نشان میدهد که به اعتقاد بزرگان ایران، در مازندران مردمی زندگی میکردند که نیرومنی آنها را دور از دسترس بازوی نیرومند و یا گنج و دانش قرار داده بود.

سالما قبیل از اینکه زال درنج سفر بینزد کیکاووس را برخود هموار کند و آهن سرد بکوید، هنگامی که همین پهلوان دل در گرو مهر رودابه دختر مهراب از پشت ضحاک داشت، سام از بیم اینکه فرزند ایندو، یعنی حاصل یکی شدن پرورده سیمرغ و نطفه ضحاک ممکن بود بلائی برای ایران زمین ببار آورد، از موبدان و ستاره‌شناسان خواسته بود که در طالع فرزند احتمالی زال و رودابه نظر کنند:

هی ذ آسمان باز جسته رای  
چوشادان دل از بخت خوبیش آمدند

ستاره‌شناسان بروز دراز  
بدیدند و با خنده بیش آمدند  
و با اطمینان گفتند که:

که باشد این هردو فرخ همال  
باید بینند بمردی میان  
نهد تخت شاه از بر تیغ میخ  
بروی زمین برگاند مفاک  
زمین را بشوید بتگز گران

نوازده از دخت مهراب و زال  
از این دو هنرمند بیل زیبان  
جهانی بیای اکبر آرد به تیغ  
بپرد بی بدمگالان تخلان  
نه سگسار عاند نه مازندران

محتوای این ایيات نشان میدهد که موبدان و ستاره‌شناسان که مسلماً از آنچه در مازندران میگذشت باخبر بودند، نه تنها از اینکه این پهلوان در حال تکوین به مازندران لشکر میکشد بینناک نشده بودند بلکه بیشگوئی آنرا به

صورت مزده برای سام نقل میکردن و سام هم که جنگاوری بی عتماست و قاعده‌ها از کم و کیف لشکرکشی به مازندران آنکه است، با رسیدن این بیشگونی آسوده خاطر میشود.

وقتی ایندو واقعه را درکنار هم بگذاریم می‌بینیم که سودای گشودن مازندران یک خیال خام و غاشدگی نیست، بلکه کاری بسی بزرگ است که انجام آن از دست کیکاووس بر فتنی آید و یابد. برای انجام آن به هلوائی یگانه بوجود آید و با تقدیم از مراحلی باین مهم دست یابد.

کیکاووس با لشکرکش درکوه اسیروز که مرز ایران و مازندران است باردو میزند و گیو را فرمان می‌دهد تا باعده‌ای از سپاهیان به مازندران حمله کند و آنچه را در سر راه خود می‌یابد کاپود سازد. وقتی خبر قتل و غارت ایرانیان به پادشاه مازندران میرسد، سنجنه را نزد دیو سپید میفرستد تا:

پیغوش که آمد به مازندران  
کنون گز نباش تو فریادس  
نیزی بصلانزدرا نیز کس

دیو سپید قول میدهد که با سپاهی گران مقابله با کیکاووس برود. شرح جنگ او با لشکر ایران با جنگهای دیگر فرق دارد:

سرش گشت با چیخ گردان	پیغفت این وجون گوه برای خاست
جهان گشت چون روی ذنگی سیاه	شب آمد یکی ابر شد بر سیاه
همه روشنائی گشت نهان	جو دریای قارست گوئی جهان
سیه شد هوا چشمها گشت تار	یکی خیمه زد بر سر از دود وقار
برآکنده شد لشکر ایران بدشت	ذگردون بسیستگ باریدوخشت

با اینکه سپاهیان کیکاووس شکسته میشوند و صحبت از تایشا و اسپیر شدن اوست، خبری از لشکر دشمن در میان نیست و هشت روز طول میکشد تا صدای غرش دیو سپید در شماقت از کیکاووس بلند میشود، لشکری از «دیوان» از راه میرسد و ایرانیان را بیند میکشد. دیو سپید گنج شاه و سیاه را به ارژنگ سالار مازندران میسپارد و میرود. در این جنگ کسی به مصاف کسی نمیبرد و اصولا تمام کار ظاهراً باین میماند که کاوس، پادشاه سرزمینهای خشک مرکزی ایران، با باران و طوفان و سیلاب روبرو میشود و جون در ذهنش قدرت جادوی دیوان نقش بسته بوده، بی‌آنکه دشمنی در کار باشد، از کارزار میماند، تا ارژنگ از راه میرسد و با قیمانده سیاه او را بیند میکشد. البته اسارت کیکاووس هم چندان کامل وجدی بنتظر نمیرسد چون میتواند قاصدی تیز یا انتخاب کند و به زابل بفرستد و کمک بخواهد. با رسیدن این پیک به زابل حماسه واقعی گشودن مازندران، رها ساختن کیکاووس و بیشگیری از تصرف ایران زمین بدلست «دیوان» آغاز میشود. زال یعنی سالخورده است که تمپریش از شمشیرش در کارائی بیشی گرفته است. رستم را فرا میخواند و او

را برآه بزرگی و سالاری رهنمون میشود:

که شمشیر کوتاه شد اندر نیام  
بر ابرانیان برچه مایه بلاست  
پخواهی پیغام جهانبخش کین  
تسرا برورانیدم انداد گناه  
برستم چنین گفت شستان سام  
که شاه چهان درین ازدهشت  
کنون گرد باید توارختن زین  
هطاها که از بهر آین روزگار

ظاهر آرستم شوق زیادی برای داشتن درخود نمی‌باید اما زال او را تشویق میکند که راه گوتاه پرخط را در پیش گیرد و قول میدهد که هرشب تا دمیدن صیغ هرای بیروزی او پیش زیدان پاک تیایش کند. رستم چاره‌ای جز احتمت نمی‌بیند اما باز کنمان تمیکند که این سفر را با عقل هفایر میداند:

که عن بسته دارم بفرغان کمر  
پرخستان پیشین تدیدند رای  
بیاید کسی پیش غرله شیر  
نخواهم جز از دادگر دستگیر  
طلسم و قن چاودان بشکنم  
چنین گفت رستم بفرخ بدر  
ولیکن بدوذخ چمدهن پیا  
هنان از تن خوبش نایوده سیر  
کنون من کمر بسته و رفته چیر  
تن و جان فدای سپید کشم

رستم بفرمان زال راه گوتاه پرخط را که پیمودن آن ویرا از یک پهلوان طراز نخست یک ابر پهلوان مبدل می‌ساخت، در پیش میگیرد. مواحل هفتگانه این راه هر کدام بورنه آزمایشی پر مخاطره هستند که با عبور از آنها پهلوان از حمایت زیدان برای از میان برداشتن مشکلات اطمینان حاصل میکند و باعتقاد راسختری خود را برای بیروزی در نبرد نهائی آماده میکند. در روایات شاهنامه از تاریخ گمن ایران فقط دو پهلوان از هفتخوان گذشته‌اند و هردو آنها هم عبه‌دار انجام کاری بمراتب مهمتر از جنگ و گشوارگشائی معمولی بوده‌اند: یکی رستم گه نجات ایران و آئین آن که بنتظر می‌آید زروانی بوده باشد در گرو توافق او بوده و دیگری استندیار گه کمر همت به گستردن دین زدشت بسته بود.

آنچه رستم در پنج خوان اول انجام میدهد فقط حاکمی از بی کفایتیست. در خوان اول بعداز خوردن یک گورخر بریان بخوابی فرودمی‌برود که حقی غرش شیر پیداگشتن تمیکند و این رخش است که با شیر میجنگد و جان پهلوان را نجات میدهد. وقتی رستم بالآخره بیدار میشود و پیکر پاره شده شیر را می‌بیند، فقط به رخش هشدار میدهد تا دیگر با درندگان نجتگند چون:

اعقر توئیدی گشته بردست اوی  
من این بیرواین مفتر جنگجوی  
چیگله کتبم به مازندران  
کمند و کمان، تیغ و گزگران  
بعد دوباره بخواب خوش فرومی‌برد و آنقدر عیخوابد تا از خواب بستوه  
می‌آید و آفتاب بالا می‌آید.

در خوان دوم پهلوان مگرفتار بی آبی میشود و از تشنگی بخاک میافتد:

بن بهلوانی جو این گفته شد  
شداز تشنگی متوجه آشناشد  
زبان گشته از تشنگی چلاجلا

در اینجا میش غریب میش است که پهلوان نیمه مرده را به چشم میبیند:  
میساند و باز در اینجا میبیند که رستم دست بزنان را در یشم هاجرا میبیند:

چنین گفت کانی داور راستگوی	نهمن سوی آستان کرد روی
همان غرم دشتی هرا خویش نیست	برین چشمه جانی بی میش نیست
بناهت بجز پسک بزنان مکن	بچانی که تنگ الدراهد سخن

در خوان سوم پهلوان بازگوری میافکند و میخورد و قبل از اینکه بخوابد،  
به رخش هشدار میدهد که اگر خطری پیش آید، رستم را بیدار کند و خسود  
به جنگ آندر نشو. داین بار ازدهانی سترگ از راه میرسد و رخش دو بار  
rstم را بیدار میکند، اما پهلوان قادر بدیدن ازدهانی پنهان شده نیست و  
بیداریش فقط تا آنجا ادامه میباید که رخش را تأذیب کند و بخوابد. باز سوم  
رخش باز با ترس و لرز پهلوان را بیدار میکند تا مگر از خطری که در گمین  
اوست، رهانی یابد. این بار بالآخر رستم ازدها را میبیند و با او درمی آورید،  
اما این رخش است که از نتیجه کارزار بیمانک میشود و پوست ازدها را بندان  
میکند و چنگ را بینچ جهان پهلوان فیصله میکند. وقتی رستم سر ازدها را  
از تن جدا میکند، از دیدن پیکر او بهراس میافتد:

هوی پهلوان نام بزنان بخواهد	پرسید و بس در شنگش بماند
تونایی هرا داش و زور و فر	بزنان چنین گفت کانی دادگر
بیابان بی آبه و دریایی نیل	که بیشه چه دیوچله بیل و چندیو
جز خن‌آورم بشش چشم بکیست	بدالدیش بسیار و گواراند کیست

در خوان چهارم چنبه دیگری از ضعف بشری که طبعاً رستم هم بدان  
میبلی بوده است، مطرح میشود. رستم در کنار جوبایاری خوش منظر، سفرهای  
رنگین میبیند و مشغول خوردن و میگساری میشود. بعد رودی، میبیند و به  
همراهی نوای آن آواز میخواند. آنچه میخواند سراسر شکایت از درد غربت  
و بدیختی است:

که آواره بدنشان دست است	که از روز شادیش بهره کم است
بیابان و گوهست بستان او	همه جای چنگست عیلان او
لکرست بخشش هرا روزگار	من و جام و بیوایگل و مرغزار

این آواز خم انگیز بگوش زن چادوگری میرسد، خود را میآراید و پسرد  
پهلوان میخواهد. رستم که میبیند به می و جام و بویاگل و مرغزار که کمال  
آرزوی او بوده بقی کلعداً هم افزوده شده رفته به آسمان میکند تا شکر نعمت بجا

آورد اما وقتی اسم بزدان را بزبان می‌آورد، ظاهر زیبای ذن جادو درهم میریزد و پلیدی بیرون و درونش پدیده‌دار می‌شود. رستم او را با تبع یدولیم می‌کند و با بخت خوش می‌سازد.

از خوان پنجم ببعد تحولی در رفتار رستم پدید می‌آید، خشن و بیرون می‌شود و از جمله برداشتیانی که از او می‌خواهد رخش را از گشتر ارش بیرون ببرد خطاور می‌شود و بآنکه سختی بگوید دو گوش اورا از بن می‌کند. اولاد بهلوان آن دیار با همراهانش به کین جوئی می‌آیند. اما عاقبت بهتری در انتظارشان نیست. رستم بیشتر آنها را از لب تبع می‌کند و اولاد را اسیر می‌کند تا دریافت معلم گیکاووس، ارزنگ دیو و دیوپیه راعنمایش باشد.

پنجم رستم با ارزنگ دیو درخوان ششم بسیار گوتاهست و وقتی ارزنگ گشته می‌شود و رستم سر بر پده اورا پیش «دیوان» می‌اندازد، همه مرد و بوم را از باد می‌برند و راه فرار در پیش می‌گیرند. از گفایت این جنگ چنین برمی‌آید که اندیشه شکست نایدیری ارزنگ در کارانی سیاه او نقش اساسی داشته است و بی او عز و بوم دیگر چیزی که قابل دماغ باشد، نبوده است. با از میان برداشتن ارزنگ، رستم خود را بجاگاه دیو سپید می‌ساند تا اورا از سر راه بردارد. دیو سپید همان موجودیست که شاه مازندران برای جلوگیری از ترکتایی ایرانیان به او یهاد می‌برد. همان کسیست که عملاً بدون جنگ لشکر گیکاووس را درهم می‌شکند و آنقدر بقدرت خود اطمینان دارد که باقیمانده سیاه ایران را هفت روز بحال خود می‌گذارد تا ارزنگ و لشکر یانش از راه برستد و آنها را بینه بکشند و گنج و خواسته‌ها یشان را تصاحب کنند. همان موجودیست که بشاه مازندران پیغام میدهد:

که عن هرجه بایست گردم همه بخان آور بدم سراسر ومه نه خورشید بینند روشن نه هاه مه پهلوانان ایران سپاه	اما دلیلی برای گشتن آنها ندیدم و ترجیح دادم تا در سختی و زاری پیوش بیایند:
--	---

بکشتن بسراو بر انکردم نیب بزادی و سختی بر آیدش هوش	بد آن تابدله فراز و نسب
---	-------------------------

رستم برای تبرد با چنین موجودی از هفت کوه می‌گذرد که بدان نره دیوان بسیار نه اما کسی راه بر او نمی‌پندد. در اطراف غار بی‌عنی که گنام دیو سپید است، دیوان بسیارند اما اولاد پرستم آگاهی میدهد که دیروها روزها بظواب می‌روند و جز اندگی از نگهبانان کسی بیدار نمی‌ماند. رستم صبر می‌کند تا آفتاب برآید. آنگاه با غریبی میان دیوان می‌رود و برایشان خنجر می‌کشد اما از آنان کسی بجنگ نمی‌ایستد:

و آن جایگاه سوی دیو سپید	بامد بکهار تابده شید
--------------------------	----------------------

بن چاه از تیر گشی نادید  
سراسر شده غل از او ناپدید

بمانند دوزخ یکن چاه دید  
بنادر یکن آلد دید کوه دید

غوش رستم دیو سپید را بیدار میکند. در ایندای لبرد رستم تیغ به میان دیو سپید میزند:

به نیروی رستم زبالای او

دیو سپید با جای افتاده با رستم مستیز ادامه میدهد اما با توجه به آسیبی

که دیده با خود میگیرد:

برده و گ و بوست یام رها  
بینند نیزم هصی «جاواران»

گرایدون که از جنگ این ازها  
له کمتر نه میتو بغازدران

در آخر کار تمدن بنیارویی جان آفرین دیو را از زمین بلند میکند و آنجنان بزمین میزند که جان از تنش بیرون میرود. بعد رستم جگر از تن تیره دیو بیرون میکشد تا آنرا برای کیکاووس ببرد و چشم تیره اورا بینا کند. کیکاووس بعداز اینکه بینانی و شهادتی را باز میگارد، نامه‌ای شاهزاده به پادشاه مازندران می‌نویسد و آنرا بوسیله فرهاد گرد به پایتخت مازندران میفرستد:

سواران و پولاد خیابان بدند  
لقبشان چنین بود بسیار سال

پنهانی کجا فرع بایان بدند  
کس را که بینی دویای از دول

اما نامه کیکاووس و همینطور رسالت بعدی رستم شاه مازندران را وداد به قبول شرایط ایرانیان نمیکند و اونه روانه ازدواج کیکاووس میشود، نه از کیشش دست بر میدارد و نه مازندران را تسليم میکند، چون خود را کمتر از کیکاووس نمیداند:

نه رسیه گیان باشد و راه گیتن  
کفر این جستخت خواری آید بروی

مرا بپنهان خواندن باش خوبی  
پراندیش و تخت از عقان مجوى

بدینترتیب دو سیاه برای جنگ آماده میشوند. ایرانیان با پیروزی‌های رستم کار را آسان میبینند، اما بازیش بینی عالی پرغور کیکاووس نادرست از آب دور می‌آیند و بعداز هفت روز جنگ نامرفت، شاه ایران کلاه از سر بر میدارد و در مقابل یزدان سر بخاک میساید:

ذسر برگرفت آن گیانی کلاه  
بیامد همی بود غربان بیای  
چین گفت کای داور راستگوی  
ایما آفرینده باد و خلا  
بعن فائز کن تخت شاهنشی

بیشته جهاندار کلاوس شاه  
بیش جهاندار و رهنه سای  
و ز آن بس اعالم بدخشان روی  
برین نره دیوان بی ترس و بنا  
مرا ده تو فیروزی و فرهی

جهاندار که ظاهر حفت روز از دور ناظر کارها بود تا بینند که بالاخره

تنه از را بیاد خواهند آورد یا نه، بیکباره جنگ را مغلوبه میکنند و ایرانیان را به پیروزی میرسانند. در آخر این تبرد پادشاه هازندران بعد از خوردن ضربه‌ای هولناک از گوز دستم تبدیل به تخته سنگ میشود و وقتی با تمدید و تمدد او را وادار میکنند از تخته سنگ بیرون بیاید. میبینند که تبدیل به گز از شده است:

بلدو در تکه کرد کلاوس شاه	پیکر رشت رو بود و بالا در او
سرخترن ویشک همچون گراز	
بعد از اینکه این موجود بلندبالی گراز شکل را بازه بازه میکند، سودای گشودن هازندران تحقق یافدا میکند و این سرزین جزئی از ایران میشمود.	

### ★ ★ ★

در سراسر روایت شاهنامه از لشکرکشی کلاوس به هازندران این نکته تأکید میشود که در آن سرزمین مردمی میزیسته‌اند که از نظر کیش و آنها با ایرانیان متفاوت بوده‌اند، به دیو و جادو اعتقاد داشته‌اند و همین دیو و جادو، با حمه پلیدی آنقدر قوی بوده‌اند که پهلوانانی بیزدان پرست ایران نهان با تکیه بر زور بازوی خود قادر به ازین بودن آنها نبوده‌اند و بهمین دلیل حتی اندیشه لشکرکشی به هازندران ایشان را بیسانک میکرده است. در آخر کار هم وقتی کیکلاوس با همه هشدارهای سپهدارانش به این کارزار دست میزند، روشی‌ای معمولی جنگ کارساز نمیشوند و فقط توصل به بیزانست که میتواند نیروی دیوان و جادوان را واپیل کند و پیروزی ایرانیان را میسر سازد. عبارت دیگر با مرور بر این وقایع، معلوم میشود که جنگ واقعی بین نیروهای بالاتر از نیروی پهلوانانی بوده است که در صحفه‌های ظاهری تبرد با گوز و شمشیر بجان هم افتاده و در سودای فتحی بودند که دست یافتن به آن از ابتدای کار از حد آن بیرون بود. با توجه به این نکته بحاست که از خودمان بیزیم که این هماوردها که در آن سوی کوه امیروز، در سرزمین پهنانور و عاصلخیزی از کوه البرز تا دریای هازندران میزیسته‌اند، چه قومی بوده‌اند، چه کیشی داشته‌اند و آیا با اطلاعاتی که در زمان حاضر از داستانهای کهن و اسطوره‌های اقوام همچوار در دست هست، میتوان حدس زد که آن قوم با این تمنهای همسایه ایران ارتباطی داشته‌اند یانه.

<sup>۱</sup> در شاهنامه وقتی صحبت از مردم هازندران هست، عبارت دیو و جادو بکار می‌رود. ایرانیان برای مقابله با کیش هنبوان خدایان ایشان را که دوانمده میشند دیو میانمیدند و آنها را جادوگر و زیانکار میدانستند. در مقابل هندوها هم اهوراهای ایرانی را اسروا میخواهند که از آن معنی بلید و بدکار مستفاد میشند. بنابر این آنجه به ذهن فردیک است، اینست که بین قوم‌سماکن در هازندران و آنها که در شبه‌جزیره هندوستان تمدن و کیش‌های هندو را بوجود آورده‌اند

از تباطی موجود باشد.

در شاهنامه بدقعات از کوه البرز بنام کوه هندو از دریای هزارندان به صورت دریای هند یادشده است. از نظر زمانی تزدیکشرين اشاره باين مطلب در داستان طره زال و پازواقتن او مشاهده ميشود، وقتی سام بعداز عمری انتظار پسری ييدا ميگند که موی سپيله و رخ سرخ دارد، او را زاده اهريم ميشن ميپند آزاد و برای رهانی از اين تنگ تصميم به طرد او ميگيرد:

پفرهود پس قاش برداشتند  
وزآن بوم و بر دور يگذلشند  
پخورشيد تزديك و دور از عروه  
يکي کوه بدنه امش البرز گوه

تبعيد کوه زال البرز کوه را گسي انتخاب ميگند که مرزهای ایران زمين را خوب ميشناسند و وقتی بر دور بودن آن از گروه و مرز و بوم تاکيد ميگند يابيد قبول کرده محلی را برگزيرده که فراسوی مرزهای جغرافيانی و گيشي است و بهمین دليل امكان بازگشتن از آن چندان زياد نیست. اما سام هرگز از اندیشه زال غافل نشده تا اينکه در عالم رویا مسافري از سرزميني که تبعيد گاه زال است سو ميرسد:

شين از شبان داغ دل خونه بود  
زکار زمساله برآشته بود  
چنان ديد گز گشود هندوان  
يکي هر دير تازی اسيب دوان  
از آن بر د شاخ برومند اوی  
سام يغکر باز آوردند زال ميافتند  
برآن بدگه روز دگر بهلوان

سوی کوه البرز پرسيد توان  
دگرباره خواب ديد گزکوه هند

در اين داستان کوه البرز، کوه هندو و گشود هندوان با هم و بجای هم ذکر ميشوند و پيداست که همه آنها در ذهن سام هر بوط بيك سرزمين واحد یودهاند. لاما آنچه از هنن شاهنامه مستفاد ميشود منحصر به قراین دعنى جغرافيانی نیست. در شرح الشترکشي گيکاووس به هزارندان از حق تازدیوان بهلوان نام برده ميشود و دو شخصيت فقط توصيف ميشوند. از ميان هفت نام، شش نام يعني سنجه. بيد، غندي (گاندي) کلاهور، جويا و گلارنگ. (کلارن) از اسمهاي هستند که هنوز در هندوستان متداولند. نام هفتم يعني ارزنگ یکبار دیگر هم در شاهنامه مي آيد و متعلق به بهلوانیست که در جنگ بازگان بحست طوس گشته ميشود. اما بنظر مي آيد که ارزنگ ديو خود يك شخصيت اسطوري هسته ای است جون در آنجا از بهلواني بنام ارزن نام برده ميشود که بقدرت رياضت، صدقه و درعین حال دلاوري يعني گذشتمن از نوعي هفتخوان، شيواخدي بزرگ هنوان را جبور گرد او را بمقام نيمه خدائی از قاعده دهد. شيوخ خواسته ارزن را برآورده با سلاح خدائی مسلحشي گرد و او را مأمور گرد با اسوارها يعني خدايان ايراني

بچنگند.

دو شخصیتی که نام خاص ندارند و فقط توصیف میشوند، عبارتند از دیو سپید که تنها تصویر از او از زبان وستم نهل میشود:

پاریکشی الد یکن کوه دید	سراسر شده غار او او فاپدید
جهان بوزبالای و پهنگ اوی	برلگشته روی چون شیرموی

و شخصیت دیگر پادشاه مازندران است که، فقط بکمال مقامش معرفت میشود. اندکی دیرتر در این برسی ما باید باین نکته پیشتر توجه آنیم و بینیم این مسئله اتفاقیست یا (بنکه دیو سپید و پادشاه مازندران در عقیمتی بوده‌اند) که فقط در وصف میگنجیده‌اند.

در شاهنامه اشاره‌های دیگری هم حست‌که میتوانند راه‌کشان باشند. مهترین آنها اینست که میگوید مازندران شهر نرم بایانست و مردم آن از دیرباز «دوال‌با» نسب داشته‌اند. در انسانهای کمی بسیاری از کشورها و از جمله ایران دوال‌با موجودی توصیف میشود که پاهای نرم و بی استخوان اما بسیار نیرومند عمانند تازیانه دارد و وقتی برزوی شاهه آدمیان قرار یکید، پاهایش را دور گردان آنها میبینید و محبوشان میکند بهرجا از اده عیکند، برونده. در داستانهای اساطیری هندوستان آمده است که یاما و خواهر توآهانش یاما اولین انسانی بودند و نسل آدمی از ایشان بوجود آمد. وقتی عدد آدمیان زیاد شد، بالاجبار مقرر شد که عده‌ای از ایشان بمیرند. یاما که پادشاه انسانها بود در طی برسیم‌ایش «راه پدرانه را یافته بود و این همان راهی بود که انسانها بعداز مردن باید از آن میگذشتند. آگاهی یاما از وجود این راه عجب شد که خدایان مأموریت میان اندیش انسانها را هم بعهده او بگذارند اما رفتار فتنه یاما ارتقاء مقام یافته و خود خدا و دلور اعمال مردگان شد و آن قسم از وظیفه‌اش که هدایت افراد در حال مرگ بسوی سرزمین‌پدران بود به خدایاری بنام نیز ترا متحول گشت که خود روزی از خدایان ودانی بود، اما در دوره‌های بعد تنزل مقام یافته بود. نیزینا هر وقت زمان هرگز کسی فرا میسر نیست، برروی شاهه او سوار نمیشد، پاهایش را محکم و تسمه‌وار در اطراف گزدن او قرار میداد و محبوش میکرد بطریق سرزمین‌پدران رهسیار شود (شکل ۱). از تباطع بین این اسطوره و لقب دیربای دوال‌با که شاهنامه به مردم مازندران میدهد، اگر ساکنان آن سرزمین واقعاً هندوکیش بوده باشند، دور از ذهن نیست.

در توصیفی که شاهنامه از تبردهای مازندران میکند، نکته دیگری نیز حست که نمیتوان ارتباط احتمالی آنرا با اسطوره‌ها نادیده تبرغت. در آخر کار پادشاه مازندران می‌آید که وقتی رستم ضربه هولناکی باور میزند و انتظار دارد که پیکر بیجان او از اسب فرو افتند، خود را با تخته منگ بزرگی زوبو و می‌ناید که پادشاه و درون آن پنهان شده است. این تخته منگ با زحمت فراوان ده

اردوی کیکاووس منتقل میشود اما پادشاه مازندران از آن خارج نمیشود، تا اینکه رستم تهدید میکند که سنگ را با تبر خرد خواهد کرد. با شنیدن این تهدید پادشاه دیوان همچو یکباره این بسر برش پولاد و در برش گیر از سنگ بدر آمد و فرد کاوس برده شد. کیکاووس اورا موجودی زشت با دست ییای دراز یافت که بدنه شبیه انسان و سرش همانند گراز بود. در اسطوره هند دیده میشود که ویشنو، که برخلاف همختنا و رقیب اصلیش شیوا اهل مدارا و تاسیس جد امکان آریزان جنگ و سنتیز بود، در شهر ایط مختلف بهده شکل در می آمد که یکی از آنها موجودی با دست و بیای دراز شبیه انسان و سری همانند گراز بود (شکل ۲). اگر در عالم فرضیه پردازی که گاهی چندان از قدر و عص دور نیست یک گام دیگر بچلو برداشیم و پیشیرم که مردم مازندران در آن روزگار هندو-کیشانی بوده اند که مانند همکیشانشان در دره هندو ویشوی صلحجو را پادشاه روی ذعین هیدانسته اند، میتوان جنس رُد که چرا پادشاه مازندران بجای اینکه خود بعنگ ایرانیان برود، سنجه را با بیامی نزد دیو سپید نیفرستند و میگویند:

### گون گر نیاشی تو فریادمن نیز گم

دیو سپید سنجه را دلکاری میدهد و میگوید که بی کاوس را از مازندران خواهد برید. آنگاه نبردی بین او و ایرانیان در میگیرد که در آن از جنگ تن به تن و سپاه و شمشیر ازی دیده نمیشود، فقط ایرانیانی در بالای سر لشکر کاوس ظاهر میشود و بعد آنقدر خشتم و سنگ از آسمان میبارد که ایرانیان شکسته میشوند و در دشتها پراکنده میگردند. در دامستانهای استحقرهای هند میخواهیم که شیوا همختن، رقیب و در عین حال شریک ویشنو (ویراهم) در تمثیلات دادن به امور عالم معمولاً بزور متول میشند و از عیان سلاحهایی که داشت، پیشتر بر قی و بیاد و طوفان و سیل را بکار میبرد که آنها را از رود راهای و دانی که پیشروش بحساب عی اند. در یافته داشته بود. اگر دیو سپید را مظہری از قدرت شیوا بیندازیم، در لئے این نگه آسمانتر میشود که دیو کیکاووس و باقیانه همپاوهش را پیش از زنگ یا از زن میسپارد که از اینها مأمور مبارزه با اسوراهای ایرانی بوده است. باز بگمک این فرضیه میتوانیم بفهمیم که چرا دیو سپید در داخل غار تاریک مانده کوه خفته‌ای در نظر رستم مجسم میشود و چرا فردوسی بهنگام تشریح جنگ عبارتی را بکار میبرد که در جایی دیگر نیده نمیشود:

### به نیروی رستم ز «بالای» اوی      «بینک» یاک ران و یاک بای اوی

معابد شیوارا در دل غارهای تاریک میساختند و در درون آن بیکره بسیار بزرگی از اورا که از سنگ سپید ساخته میشد قرار میدادند. شاید رستم بعنگ بتی رفتنه باشد و بالای اورا بخاک انداخته باشد. اما بهر حالت خواه واقعاً دیو زنده‌ای در بنده رستم بسلاکت رسیده باشد و خواه مظہر قدرتی بزیر

آورده شده باشد، پس از این رفتار شرط گشودن مازندران بدهیت ایرانیان بوده است و اینرا خود دیو نیک میدانسته زیرا در گیر و داد نبرد با خود میگوید که با زخمی که برداشته است حتی اگر زندگی بماند، دیگر کسی در مازندران به جاوده‌گانی او اعتقاد نخواهد داشت. این نکته را هم در دنباله فرضیه پردازیها باید اضافه کرد که هندوکیشان در پیکره‌هایی که از خدایانشان می‌ساختند، پجای چشم‌ها گوهری گرفته‌اند و میگذاشتند و معتقد بودند که این گوهرها بیماریها را شناخته و بخصوص بیاناتی را به چشم‌های نایینها باز میگردانند. شاید به خاطر آگاهی از همین نیروی شفابخش بوده است که کاوس برای بینائی‌لدن چشم‌ش چند قطره از خون دیو سپید را طلب میکند.

از مجموعه آنچه در این نوشته از روایت شاهنامه و اسطوره‌های هندی نقل شد، شاید بتوان نتیجه گرفت که در مازندران روزگار کیکاووس مردمی هیزیسته‌اند که با هندوان ساکن دره هندو نزدیکی بسیار دارند. اما البته باید تأکید کرد که اثبات این فرضیه امکان نیافرین نیست و تویستنده فقط سودای گشودن مازندران را بهانه قرار داده تا برآردن بیرون از حد و حساب شاهنامه بعنوان یک مجموعه دقیق از وقایع دوره‌های تاریخ ایران تأکیدی شاید غیرلازم نموده باشد. بنابراین امید است که این مقاله به صورت سودای گشودن معماً مسیر مهاجرت و عبور اقوام کهنه از ایران بلکه بعنوان مقدمه‌ای برای بحث بیشتر نقی شود.

## ایران

در نظرم تخته سنگ خارابی مجسم می‌شود که امواج [آن را] به ترکیبی غلطانده ولی تحولات کرده زمین آن را به خشکی کشانده و رودخانه عظیمی آن را به این سو و آن سو رانده و اکنون فرقوت و ساییده، شکسته و آسیب دیده اما هنوز همان تخته سنگ خاراست که با استواری د. میان دشتی خشکه و باز قرار گرفته است.

اما هر وقت طبیعت اقتضا کند سفرش را ازسر می‌گیرد و برایش کمترین اهمیتی ندارد که چه عاملی آن را با خودش می‌برد و چه ماجراهایی بر سرش خواهد آمد. هادامی که نایرده نشده همان سنگ خاراست و در برابر نیرویی که طرف مدت بیک سال آن را می‌ساید هزار سال دوام خواهد کرد.

## کنت دوگوبیتو

ص ۲۸۷ سه‌سال بعد آسیا ترجمة عبدالرضا عوشنگ - مهدوی

شوکو اوکازاکی  
استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا

نخستین هیأت سفارت (۱۸۷۱ به ایران

در دوره قاجاریه

ترجمه دانشجویان بخش فلسفی دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا  
زیر نظر دکتر هاشم رجبزاده

چکیده سخن

دولت ژاپن نخستین هیأت سفارت خود را در سال ۱۸۶۰ به ایران فرستاد. ریاست این هیأت با ماساهازو یوشیدا (Masaharu Yoshida) عضو وزارت خارجه ژاپن بود و توبویوشی فورودکارا (Noboyoshi Furukawa) از ستاد ارتش، ماکوایچیرو یوکویاما (M. Yokoyama) از شرکت بازرگانی اوکورا (Okura) و نیز چهار بازرگان دیگر در این هیأت بودند.

در سال ۱۸۷۹ ناصرالدینشاه در راه بازگشت از سفر اروپا و در سن-برنر زبورگ، بویو انوموتو (Buyo Enomoto) سفیر کبیر ژاپن در روسیه را به حضور پذیرفت و در این دیدار علاقه خود را به گشايش مناسیات دیبلماتیک و بازرگانی با ژاپن ابراز داشت. به تبال پیشنهاد انوموتو، دولت ژاپن تصمیم به فرستادن هیأتی به ایران گرفت. در روسیه نیز مذاکرات میان دو دولت پیشرفت کرد، و کاردار ایران طرح پیمانی را تسلیم کنسرول ژاپن کرد. اما ژاپن شتابی در عقد پیمان (سیاسی - بازرگانی) با ایران نداشت، و یوشیدا در مأموریت‌شی به ایران در مقام نماینده رسمی به ایران معرفی نشد. تصویر میرودکه نیست ژاپن آن‌بود که عنوان و امتیاز دولت کامله‌الوداد را در ایران بجا به حال آنکه ایران با چیزی خواسته‌ای موافقت نمی‌کرد. مأموریتی که به هیأت ژاپنی و اکنون ارشد فقط بررسی تجارتی در وضع اقتصاد و بازرگانی ایران بود. یوکویاما، که نایب رئیس ژاپن بود، مقدار معتبری چای را خود به ایران برداشت. چای دو میلیون رقم عمده صادرات ژاپن بود، و توسعه صدور اهمیت اساسی داشت. محتمل است که هدف اصلی این هیأت بررسی زمینه صدور چای ژاپن بوده باشد.

افراد این هیأت در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۸۸۰ پس از سفر دشوار ۴۲ روزه‌ای (از بوشهر) به تهران رسیدند. آنها پس از حدود ۱۱۰ روز توقف در پایتخت ایران، از طریق افریزی و هسپار کشود خسود شدند. گزارش رسمی یوشیدا از این سفر در بایگانی اسناد سیاسی ژاپن محفوظ است، و نیز یوشیدا و فوروکاوا سفر نامه‌هایی از خود باقی نگذاشته‌اند. این منابع تصویری از رویه ژاپن نسبت به ایران در آن هنگام و نیز آگاهی‌های ارزشی از ایران

دوره قاجار به دست می‌دهد. شرحی که در این متون درباره دیوینه ساسون (David Sassoon) و نیمچی مانکجی (Limji Manekji) آمده بوزیر پسیار جانب توجه است، یوشیدا از فعالیت‌های دیوینه ساسون، که در دهه ۱۸۲۰ در بوشهر در کار سلف‌خری و محصول تریاک بود، نوشته است، و نیز اطلاعاتی درباره مانکجی، که از سوی حکومت انگلیسی بهمه برای حمایت از پارسیان ایران فرستاده شده و در کار تجارت و معاملات عده افتاده بود، می‌نویسد.

### درباره این سفارت

عزیمت زاین به ایران در سال ۱۸۸۰ بود. هاساهارو یوشیدا ریاست هیأت زاین را داشت و فوروکاوا و یوکویاما از جمله همراهان او در این سفر بودند.<sup>۱</sup>

آنها در روز پنج آوریل سال سیزدهم پادشاهی می‌پیشی (۱۸۸۰) با کشتی نظامی از اسکله شینانگاوا (در خلیج توکیو) به راه افتادند. از هنگ‌کنگ، یوشیدا و یوکویاما با کشتی انگلیسی روانه بوشهر شدند و فوروکاوا و توچیدا (Tsuchida) یا کشتی جنگی (زاین) هی‌یی (Hi-i) سفر را دنبال کردند. یوشیدا روز بیستم ماه مه، چهل و پنجم روز پس از عزیمت از زاین، به بوشهر رسیده، درود فوروکاوا به این بندر در بیست و نهم ماه دوئن بود. یوشیدا و یوکویاما در این خاصله (و در انتظار رسیدن دیگر مسافران برای دنبال کردن سفر در ایران) از بقدام دیدن کردند.<sup>۲</sup>

گزارش یوشیدا از این مأموریت و سفر در می‌کن اسناد دولتشی زاین محفوظ است. یوشیدا و نیز فوروکاوا هریک سفرنامه‌ای هم نوشته‌اند. از خلال آیین نوشته‌ها جامعه ایران قرن نوزده را برمی‌رسیم و می‌بینیم که مسافران زاین احوال ایران را چگونه دیدند.

### كتابها و مقاله‌های نوشته شده درباره مأموریت هیأت یوشیدا

درباره سفر یوشیدا و همراهان او رسائل‌ها و مقاله‌هایی در دست می‌باشد:

۱- در نامه‌ای که بتاریخ ۶ آوریل ۱۸۸۰ نز قصونه‌نامی ساقو به کائورو اینوو فرستاده شده نام ژانسوجیرو نسوجی نیامده است، و نیز سفرنامه یوشیدا بازگانان همراه هیأت را جز یوکویاما و ایواکارو اسالوکا که دونفر دیگر نوشته است. ته‌ایچی اینوو، (ای‌اندروست‌فارسی‌دان که در سال ۱۹۸۷ در گذشت) گویی توکاکازی را همان بازگان درجه دوم دانسته است (خبرنامه‌الجمع درستی ایران و زاین، ۱۹۸۶، ش ۱، ص ۹).

۲- از اسناد مانده کنکلکا از دانشگاه کوکوسانی - شیوک که این مطلب را در اختیارم گذاشتند، سپاسگزارم.

- باشد، و در آین میان کیوشی ناگوهاشی (K. Tabohashi) تجربتین کسی است که بسال ۱۹۲۲ نتیجه تحقیق خود را در این باره ارائه کرد.
- کیوشی ناگوهاشی: تماس دیپلماتیک دولت میجی با ایران (سفرنامه ایران، نوشتۀ فوریو کاوا)، مجلۀ بررسیهای تاریخی زبان، شماره ۲۴ (۱۹۲۲)، ص ۸۱۸-۸۰۶.
- شوزو کانازاراشی (S. Kanazashi): داستان فرستاده ژاپن به ایران در اوایل دورۀ میجی (دورۀ پادشاهی امپراتور میجی از ۱۸۶۷ تا ۱۹۱۲)، نشریۀ «قلمر و اسلام»، دورۀ پنجم، شماره ۹ (۱۹۴۱)، ص ۸۲۳-۸۰۹.
- رییچی گامو (R. Gamo): پیراهون سخن سفر به ایران در اوان دورۀ میجی، نشریۀ «جهان اسلام»، جلد ۳ (۱۹۶۴)، ص ۷۲-۵۹.
- سه‌ایچی اوئه مورا (S. Uemura): سفر ایران ماساهازو یوشیدا، مجموعۀ تاریخ خاور، «یادنامۀ سالروز تولد استاد میکینو سوکه ایشیدا» (M. Ishida)، ۱۹۶۵، ص ۷۲-۵۹.
- توموهیده نائیتو (T. Naito): پیوند تاریخی ایران و ژاپن، در (کتاب) «ابروباد آسیای هیانه، تالیف نائیتو و میتسووهاشی» (نشر مه‌گورو، ۱۹۴۱)، ص ۱۵۴-۱۳۶.
- ثه‌ایچی اینوو (E. Inoue): تاریخۀ صددالله مناسبات ایران و ژاپن، در «خبرنامۀ انجمن ایران و ژاپن»، ژانویه ۱۹۷۱، ص ۹-۷.
- میتسوکوتی یوشیدا (M. Yoshida): جسمان باختن، در روزنامۀ آساهی، شماره ۱۰ ژانویه ۱۹۷۸.
- شوکو اوکازاکی (S. Okazaki): ژاپن دورۀ میجی و جهان اسلام، در «جهان اسلام، تاریخ و فرهنگ آن»، بکوشش استاد گاساسوفوجی، ناییکی، اوکازاکی (نشر عقاید جهان، ۱۹۸۱) ص ۱۷۴-۱۶۸.
- ثه‌ایچی اینوو (E. Inoue): استاد و متابع مناسبات ایران و ژاپن در دورۀ میجی، در «مقالاتی خاورشناسی»، بکوشش انجمن خاورشناسی ژاپن (نشر توسویی، ۱۹۸۴) ص ۴۸-۲۲.
- سان‌ئه کی ناکاواکا (S. Nakaoaka): مأموریت دیپلماتیک ماساهازو یوشیدا در سفر به ایران، در «یادنامۀ بزرگداشت هفتاد سالگی والاحضورت میکاسا»، ۱۹۸۵، ص ۴۳-۲۲۱.

### مسیر سفر هیات یوشیدا (سالهای ۱۹۸۰-۸۱)

۱۰ آوریل عزیمت از توکیو

۱۱ مسه ورود به بوشهر (۴۵ روز پس از حرکت از توکیو)

۱۲ ژوئن سفر به بغداد (یوشیدا، هیرا، با یوکویاما و مترجم هندی)

- ۲۹ ژوئن ورود فوروکاوا به بوشهر
- ۴۵ ژوئیه عزیمت از بوشهر (پس از ۵۶ روز توقف در اینجا)
- ۲ اوت ورود به شیراز (پس از طی ۴۴ فرستگ راه در هشت روز)
- ۱۱ اوت حرکت از شیراز
- ۲۳ اوت ورود به اصفهان (مسافت از شیراز ۸۳ فرستگ، و ۱۲ روز راه)
- ۲۹ اوت ترک اصفهان
- ۱۰ سپتامبر ورود به تهران (مسافت از اصفهان ۷۳ فرستگ و ۱۲ روز راه)
- ۲۷ سپتامبر باریابی پیش (ناصرالدین) شاه
- ۳۰ دسامبر عزیمت از تهران
- ۵ ژانویه ورود به رشت
- ۱۳ ژانویه عزیمت از آذربایجان (و ترک ایران)

### ۱- بدی راه

یوشیدا و همراهان او روز پیست و پنجم ژوئن از بوشهر (به قصد تهران) برآمدند. آنها حدود دو ماه در بندر بوشهر مانده و آز خدای پرچربی محل و گردایی که در روز از چهل و پنج درجه سانتیگراد می‌گذشت، و از پشه و مگس ناراحت بودند. ازینرو بازارگانان می‌خواستند تا هرچه ذودتر از بوشهر عزیمت کنند. اما (از همان آغاز حرکت) فرهنگ این سرزمین را برای خود بیگانه یافته.

راه بوشهر به شیراز سخت و ناهموار بود و نیز در آین موسوم که گرهای روز از چهل و پنج درجه بالاتر می‌رفت، حرکت در روز ناممکن می‌نمود. پیش از حرکتشان، یوشیدا توصیه کرد که باید شبها راه بیمایند، و نیز تدارک مفصل دید برای غذا و آب خوردنی و خارو و سلاح گهه می‌باشد همراه داشته باشند. یوشیدا نوشت که هرگاه او به (ناراحتی و مخاطره) سفر اشاره می‌کرد، رنگ از روی بازارگانان همراهش می‌برید و همه می‌گفتند که تصویر این دشواریها را نکرده بودند. ایران سرزمینی بود با فرهنگ بسیار متفاوت که در باورشان نمی‌گمجد و برایشان دشوار می‌آمد.

هشتم روز سفر (۴ فرستگی) آنها از بوشهر به شیراز بسیار سخت گذشت. روز پس از حرکتشان هوا چنان گرم شد که اشتباهی خوردن چیزی نیز آزادی و خدمت و گرفته شدند و بعضی از مسافران تپ گرداند و افتادند (سفر نامه فوروکاوا، ص ۱۱۹).

در راه بوشهر تا برآذجان تهدبادی سخت گرفت و فوجیتا (Fujita) یکی از مسافران، که عادت به سفر با چاربا نداشت، از پشت خر افتاد و سرش آسیب دید. دیگران که متوجه افتادن او نبودند، رفتهند و هر دو مجرح که می‌دید که کم در ریگ دفن می‌شود، فکر کرد گه منش رسیده است. اما یک

روستایی که تصادف از آنجا می‌گذشت، اورا یافت و نجات داد. رعیت‌ها فوجیتا را به ده نزدیک بردند و بهار هندوانه و نان و ماست دادند، و پس از آرام شدن توفان او را به کاروانسرای برآذجان رساندند. می‌تویند که فوجیتا نانی را که دهاتیها به او دادند به زاین برد و بنشانه سپاس در محابی نیاشنگانش گذاشت (سفرنامه، ص ۵۸-۵۹).

مسافران ما لباس گوناگون داشتند. چند تاشان ایام ازو ائم پوشیده بودند، چند نفر لباس ایرانی داشتند و چند تن از آنها هم ایام را ائم پوشیده و دو شمشیر به گمر بسته بودند (اصمانجا، ص ۵۰).

کاروان از زمانهای قدیم طریقه سفر بود<sup>۳</sup>. اندازه کاروانها گوناگون بود و از ده نفر تا صد نفر سوار برخ و شتر و کجاوه سفر می‌کردند. موریه در کتاب «سرگذشت حاجی پایای اصفهانی» در وصف کاروان نوشته است که با کاروان، چاوشان می‌رفتند و اینها اسلحه داشتند. پوشیده یک بار شتر را حمود هفتاد تن (۲۱۰ کیلوگرم)، بار استر را سی و پنج تن بتجاه من و بار الاغ را پیست و دو تن سی من نوشتند و کرايبة بار را حدود هر یکصد من دو قران ذکر کرده است. جز کاروان، چاپار هم در راههای مهم آمد و شد داشت، جزیکها مردم هم از امکانات آن استفاده می‌کردند. ترخ حمل بار با چاپار حدود یک قران<sup>۴</sup> در هر فرسنگ بود (سفرنامه فور و کوا، ص ۱۰۳).

کاروان ما چهل و تیو روزه از بوشهر به تهران رسید. این مسافت، چهل و پنج منزل راه بود<sup>۵</sup> کاروانها در روز حدود پنج فرسنگ می‌رفتند. فودوکارا فاصله بوشهر تا تهران را ۱۹۶ فرسنگ نوشتند، که آنها در سی و دو روز پیمودند و بدینسان تدقیر از سرعت معمول کاروانها، و حدود شش فرسنگ در روز بیش رفتند. همین مسافت را چاپارها دوازده روزه می‌پیمودند، از ویژگیهای این زمان (در ایران) نامنی راهها بود، راهها برعکسر بود و بسیار می‌شد که راهزنان به کاروانها حمله می‌کردند. در «سرگذشت حاجی پایای اصفهانی» که موریه نوشتند و صحنه آن ایران قرن نوزده است، می‌خواهیم که ترکمانها و گردها راه برکاروانها می‌بندند. در سفرنامه‌های نوشتند شده در این دوره و نیز در اسناد سیاسی برینای اشاره نامنی راهها بسیار است. پوشیده و همراهانش با دلهره و بیم از راهزنان سفر می‌کردند، اما

<sup>۳</sup>- درباره کاروانسرای نگاه کنید به مترجم تسوتومو ساکاموتو در «جهان اسلام» نوشته او کازاکی و استاد کاتسوفوجی در دوره دوم آن، ش ۲، ص ۴۳-۴۷.

<sup>۴</sup>- یک فرسنگ (فرسخ) شش کیلومتر است. فودوکارا فکر کرده که فرسخ برای است پاییک و نیم دری، (واحد طول زاین، مساوی که مردم خوش‌بنده می‌توانند دریک بیمامیند) (ص ۱۱۵).

خوشبختانه راه را به خطر گذاشتند و سالم به مقصد رسیدند، اما یوسفیا به حادثه‌ای که سه سال پیش از آن میان اصفهان و کاشان بود، اشاره دارد، که در آن همه خارجیان همراه کاروان هم کشته شدند و همه بار کاروان ربوه شد (سفرنامه، ص. ۱۱۳).<sup>۵</sup>

ناایمنی راهها مانع جریان منظم کالا و سند راه توسعه بازارگانی بود. این وضع ناهمانگی در توزیع مواد غذایی را موجب شد و سبب مهم وقوع قحطی هم بود. بتایراً این انگلیس و روس کوشش داشتند تا راهها امن بماند. چنانکه نتیجه این تلاشها ساختن راه اینچ (Lynch) (اعواز به اصفهان) بود که (انگلیس‌ها)، در سال ۱۸۹۹ با معاونت یختیاریها ساختند. دیگر اینکه قوام‌الملک اتحاد خمسه را درست کرد و خواست تا نفوذ ایل قشقایی را که در این ناحیه سبب ناازامی بود، کم کند، و قبیله‌های کوچکی را که در آن حدود زندگی می‌کردند متعدد کرد و خودش در رأس آن برای سلامت بازارگانی کوشید.<sup>۶</sup>

هرگاه که قدرت دولت و اداره و حکومت محل ضعیف می‌شد، آرامش زاچیه به هم می‌خورد و مسافرت خطرناک می‌شد.

یاساماسا فوکوشیما (Yasamasa Fukushima) فرستایه زبان که اندکی پس از قتل (ناصرالدین) شاه در ماه نهم سال ۱۸۹۶ به ایران رسید، از بلده راه خود شنید که «حالا از بوشهر تا تهران مردم خیلی پریشانند و راهزنان یدید آمدند که بی‌بال حمله و درزی و کشتار می‌کنند...» در این وقت در راه بوشهر به شهر از کاروانها زده شد و یک هزار بار درزیده شد، و بار فرستاده آسمان را هم که روانه تهران بود برداشت. در این وضع، بلده که فوکوشیما اختیا کرده بود از رفتنه خودواری کرد و او ناجارشده که تنها برود. تا سال ۱۹۲۰ و پیش از به قدرت رسیدن رضاشاه راهها هنوز امن نبود.

در سال ۱۸۶۲ قرارداد ساختن خط تلگرافی میان خانقین و بوشهر (از طریق گورانشاه و همدان و تهران و اصفهان و شیراز) میان ایران و انگلیس امضاء شد و تا پایان سال ۱۸۶۴ این خط تلگرافی با یکسیم دایر شد. تا

۵- «سخن‌های آسیای میانه» نوشته فوجیموتو سوئئو، و اوکازاکی (نشر کوغنو - شوبو، ۱۹۸۵)، ص ۲۳۳ و ۲۳۸-۳۹.

۶- «از آسیای میانه تا عربستان» نوشته یاساماسا فوکوشیما (نشر توکیو - گای، ۱۹۴۴)، ص ۴.

7- G. N. Curzon, *Persia and the Persian Question* (London, 1872), p. 609, and: C. Issawi, *The Economic History of Iran* (Chicago, 1971), p. 153.

آنوقت مسافران می‌باشست همه بولشنان را همراه ببرند و این کار خیلی خطر نالک بود. ولی با ایجاد خط تلگراف توائیستند بول را با حواله بفرستند. هرینه حواله بول گران بود، اما یوشیدا و همراهان او هم، مانند دیگران، بولشنان را با حواله به شهران فرستادند و نیاز نبود که پول زیاد در سفرشان در ایران همراه ببرند.

در سال ۱۸۸۸ بود که در ایران بانک تأسیس شد (بانک شرقی Oriental Bank)، که بعداً به بانک شاهنشاهی تغییر اسم داد، در تهران و بوشهر شعبه داشت. در سال ۱۸۸۹ بانک شاهنشاهی که در هر تاحیه ایران شعبه داشت، تأسیس شد. (یوشیدا) درباره ترتیب حواله بول دقیقاً نگفته است، اما احتمال می‌رود که این کار بجای بانک توسعه صراف انجام شده باشد.

شبکه پستی از سال ۱۸۷۷ درست شد. در سال ۱۸۷۵ ریدر Reider استرالیایی برای ترتیب کار پست استخدام شد و در سال ۱۸۷۷ ایران هم وارد اتحادیه پستی جهانی شد.

## ۲- وضع درهان

ایرانی که مسافران ما دیدند، از دنیای جدید خیلی دور بود. نخست، وضع درمان نظرشان را به خود گرفت.

در آنوقت در ایران هنوز درمانهای قدیمی مرسوم بود، به کسانی که سرديشان کرده بود گرمی می‌دادند و به آنها بیکاری که رطوبت هر اج داشتند خشکی می‌خوردند. تنقیه از مهترین راههای درمان بود. بعذار سیفر (ناصرالدین) شاه به اروپا، سخن از طب اروپائی زیاد بود، اما رواج آن بکندی انجام شد. اما در ولایات، در امتداد راههای اصلی یا خط تلفن که مردم با مسافران

مغرب زمین تماس داشتند، کسانی که فایده طب اروپائی را دانسته بودند، زیاد بودند و آنها براین پاور بودند که همه مسافران خارجی در بیشکی واردند و بسیار شد که از مسافر بیگانه درمان و عمل بزشکی بخواهند. یوشیدا را هم در چند ده «حکیم صاحب» خواندند و ازاو در خواست دوا و درمان کردند. در دعی بیرون شیراز او ناچار شد که به درمان بیماری پیرزاده او برونق توصیه کارمند تجارتخانه بوشهر، از کربشات سدیم که همراه داشت به آنها داد. در جایی دیگر، مادری که زبان کودکش میان دندان ها زده بود و ازان خون می‌ریخت، از او چاره خواست و سرانجام او قند را در آب جوش حل کرد و پس از آنکه سرد و عسلی شد به کودک داد و او را خوب کرد. گویا مردم آن ده از یوشیدا سپاسگزاری کردند و بای او را بوسیدند (سفرنامه او، ص ۶۷-۶۸).

مسافر بیگانه برای مردم ولایات که اورا دکتر رایگان می‌دانستند تعتمدی بود و برای آنها بیکاری که به طبیب ایرانی دسترسی نداشتند، فرشته نجات بود.

مسافر بیگانه هم برای اینکه سفر را راحت بگذارند، خواهش‌های مردم را انجام می‌داد، اما طب جدید کم کم رواج پیدا کرد و همراه آن، فقر دانش پزشکی و ضعف تشکیلات درمانی آشکار شد.

طب مغرب زمین تا آغاز قرن نواده به ایران آمد، بود و خارجی‌ها در ایران آن را پکار می‌بردند. «سرگذشت حاجی بابابی آصبهانی» درباره برشک ایرانی بنام میرزا احمد (احمد) و پزشک مغرب زمینی که بتازگی در میان آمده بود، شرحی جالب دارد.

### ۳- آموذش

صیات زبانی به برسی وضع تحصیل در ایران علاقه داشت. در ایران تدریس علوم دینی رواج داشت و حوزه علمیه از عمده مدرسه‌ها بود. اما در تبریز یا جلفای اصفهان چند مدرسه مسیحی هم بود و مدارس جدید هم بنیاد شده بود، می‌تویند که در آن هنگام در شیراز حدوده مدرسه جدید بود، اما در آنجا فقط خواندن و توشیح می‌آموختند. هر کس که دارای سوابی بود عنوان میرزا داشت و صاحب علم شناخته می‌شد. بدینسان (انگلیزی برای) پیشرفت آموزش نبود. از تحسین مدرسه که در ایران به شیوه اروپائی بنیاد شد، یعنی دارالفنون، هم یاد کرده‌اند که در اینجا از شاگردان شهریه نمی‌گرفتند (و ورود به آن شرایط دشواری نداشت). اگر در زاین جنبش می‌بود صدعاً و هزارها شاگرد داوطلب می‌شدند، ازین‌رو در مقایسه گفته‌اند که ما زبانی‌ها به تحصیل علامه بسیار داریم (فوروکاوا، ص ۱۶).

یک دشواری، پایین بودن اخلاق معلم‌ها بود، ماذن و کیلان (و وزیران)، مدرسین هم رشه و تعارف می‌گرفتند و پایین پایه درباره شاگردها نظر می‌دادند. چنین جیزی در زاین هرگز واقع نمی‌شد. دیگر اینکه در ایران لزوم درس خواندن را نمی‌شناختند، مسافران ما توصیه می‌کنند که باید این فکر رواج پیابد که دارا و نادر هردو درس بخواهند (همانجا).

اما عده‌ای از استادان و دانشوران به ضرورت تحصیل دانش آگاه بودند و چند فقر محصل به خارج فرستاد شدند و دارالفنون هم ساخته شد. با خواندن سفرنامه مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) می‌بینیم که علاقه به تحصیل قوی است<sup>۸</sup>، اما این فکر به سراسر ایران نرسید. اگر دولت و حکومت هم این مصلحت را در بیش چشم داشتند، آموزش پیشرفت می‌گرد. أما سیاست آن‌مان بسیار متفاوت بود و این سیاست مردم را تشویق به تحصیل نمی‌گرد. این وضع تا سال ۱۹۶۰ چندان تغییر نیافت. يك سبب احوالی که برایران گذشت

۸- مهدیقلی هدایت، سفرنامه تشریف به مکه... (قهران، ۱۳۶۴)، ص ۱۰۳.

این بود که در تجدد شتاب کروند، اما آموزش یکی از موجبات آنست (و از آن خالف مانندند).

آنروزها در خانواده‌های اعیان رسم بود که بجهه‌هاشان را به معلم خصوصی می‌سپرندند. کسانی می‌گفتهند که این وضع عاقبت خوش ندارد. یوشیدا می‌گوید که در این کشور مردم دانا و آنکاه زیاد هستند. آنها به‌هند و سرزمه‌های دیگر رفتگاند و وضع دنیا را دیده‌اند. عده‌ای از هردم، و نیز حکومت، از این نگرانی دارند.

بدینسان یوشیدا از تضادهایی که در ایران می‌بیند نوشته و افزوده است: «(سیاست) روس و انگلیس مایه بدینخنی ایران است.

#### ۴- مجازات‌ها

شرح مسافران زائی از مجازات‌هایی که در ایران عمومی بود، جالب است. درباره انواع مجازات‌ها، هردو سفر نامه (یوشیدا و فوروکاوا) مفصل نوشته‌اند و نوشتة آنها در این موضوع بهتر از کتابهای اروپاییان است (نگاه گنید به سفر نامه یوشیدا، ص ۱۶۹-۷۰ و سفر نامه فوروکاوا، ص ۴۸-۴۹).

یوشیدا و فوروکاوا انواع مجازات‌ها را چنین شرح داده‌اند (نام مجازات‌ها در تنظیم که به حروف زائی ضبط است، تکاه مفهوم نیست و در قریب بعضی به قیاس از شرحی که داده‌اند نوشته شده است):

#### ۱- مجازات‌های سنگین

**سر بریدن** - در اجرای این مجازات، جلد دو انکشافی را در سوراخ بینی محکوم می‌برد و سر اورا بالا می‌آورد و سپس گلوبیش را می‌برد. آنکاه سر بریده را بالای چوب می‌کند و آنرا به مردم نشان می‌دهد.

**چشم گشتن** - در این مجازات چشم محکوم را از گاسه در می‌آورند. فوروکاوا می‌گوید که محکومان در اثر این مجازات نمی‌میرند (ص ۴۹).

**جان گشتن** - سر محکوم را میان دو تخته چوب می‌گذارند و تخته‌ها را می‌بینند تا او جان بدهد!

(لای) **جز غذاشتن** - زمین را می‌کنند و محکوم را از گردن به پایین در آن چال می‌کنند و سوراخ را با دوغاب گچ پر می‌کنند. با بسته شدن گچ و فشار آن، محکوم می‌میرد (این مجازات، «گچ گرفتن» یا «چال گردن» گفته می‌شد). لای جزو گذاشتن هنگامی بود که یک یا چند محکوم را بر سطح زمین یا بالاتر، عیان دیوار، ایستاده نگاه می‌داشته و دور او، تا بالای سر، دیوار یا چیزی می‌ساختند و او در میان آن جزو زنده مذفون می‌شدند.

**طناب انداختن** - ستون سوراخ داری را در زمین می‌نشانند و سرطناًی را که دور گردن محکوم پیچیده است از آن سوراخ می‌گذرانند گار آن را می-

کشد و محکوم با فشار آن جان می‌دهد.

**گردن زدن** - رقطع سر محکوم ظاهراً بضرب سمشیر یا گانه آن). از مجازات‌های سنگین‌تر، به چهار میخ کشیدن و بی بردن. یوشیدا یاد نکرده اما فوروکاوا در این پاره نوشته است:

به چهار میخ کشیدن - چندجا از ران تا سر محکوم را به تخته‌ای می‌گویند، بی بریدن و تن بریدن<sup>(۱)</sup>) شقه‌گردن - هر چهار محکوم را به‌اسب یا گاوی می‌بندند و با حرکت آنها (به دو جهت) آتش از هم دریده می‌شود.

### ۲- مجازات‌های وسط

گوش بریدن

دماغ بریدن

با بریدن، بازو بریدن، دست بریدن

### ۳- مجازات‌های سیک

چوب زدن (فوروکاوا «چوب بریدن» نوشته است).

پشت زدن (چوب زدن به پشت یا پشت گردانی<sup>(۲)</sup>)

چوب و فلک گردن

جزیمه گرفتن

ضبط و مصادرة اموال

و باز، برایت «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» این مجازات هم معمول بود که محکوم را به دهانه توب می‌بستند و آنرا آتش می‌گرداند (به دهنه توب گذاشتن). ویلسون (S. G. Wilson) از سال ۱۸۸۰ بعده سال بعده مبلغ مذهبی در تبریز می‌زیست شاهد اجرای این مجازات درباره یک ذرده معقول بود.<sup>(۳)</sup>

بسیاری از محکومان (به اعدام) را پیش از مجازات در حالی که ازین‌شیوه نجات گذاشته بودند در سراسر تهران می‌گردانند و درخیم با نشاندادن او از مردم (ممولاً دکانداران) اعتمان می‌گرفت (یوشیدا ص ۱۶۹). نیز نگاه کنید به سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، چ ۲، ص ۳۵۰ - از ترجمه راینسی -).

۱- «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» (ترجمه راینسی) (نشر هیونشا، قزوین - یونکو، S. G. Wilson, *Persian Life and Customs* (London, 1982), ج ۲، ص ۳۵۰،

۲- ۱۸۹، داصل نجمی، *ثارالخلافه تهران* (تهران، ۱۳۴۸)، ص ۲۱۹.

در کتاب یوشیدا این اخاذی که کسبی بود با وسیله ساختن محاکوم به اعدام، بصورت «خشش» نوشته شده است. این مجازات شامل پدر و مادر، زن و فرزندان و خویشان گناهکار هم هست و عمه آنها اموالشان ضبط می‌شوند. دادرسی یک متبع درآمد بود. بدنشته فروکارا: «کسانی که می‌خواهند از اجرای قانون فرار کنند می‌توانند مجازات را با دادن مال بخرند. این از عدالت دور است.» (ص ۷۴) شرح فساد مأمور مجازات و اخاذی او از کسی که محاکوم به تازیانه خوردن شده بود در سرگذشت حاجی بابای اصفهانی بصورتی لطیفه‌آمیز نوشته شده است.

در اوآخر دوره قاجار برای وضع قانون و اصلاح عدلیه کوشش شد، مشیرالدوله نایبی وزیر عدلیه به این کار شوق فراوان داشت. اما چون شاه و اعیان دولت با او در این کار همراه نبودند، کامیاب نشد.<sup>۱۰</sup>

### ۵- انعام و تعاقف

یکی از جیزهایی که مسافران را به تعجب آورد، بی‌تریمی (حقوق و مرسوم) در ایران بود.

در ایران حقوق فراشان و گماشتنگان کم بود (یا که موافق نداشتند) و گرفتن خارف برایشان متبع درآمد بود. بسیاری از اعیان و دارایان به توکرها «واجب نمی‌دادند، اما خود هم از دادن تعارف و انعام بستوه بودند. سرگذشت حاجی بابای اصفهانی شرحی در این باره دارد (ج ۲، ص ۳۴۸).

معتمدالدوله والی فارس اسبی برای یوشیدا هدیه فرمود. یوشیدا در مقابل، برای تشکر، گلستان و هدایای دیگر داد. اما به توکرهای والی که اسب پیشکشی او را آورده‌اند می‌باشد ۱۲۰ قران بدده. در این زمان گندم در تهران خرواری ۱۰۰ قران بود (در سال گرافی)، و متوسط درآمد سرانه ۲۰۰ قران

۱۰- اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار (تهران، ۱۳۴۲)، ص ۲۴۸.

\* عبدالله مستوفی می‌نویسد: «مشیرالدوله... چنان اطراف کار دادگستری را جمع نمود که برای مخالف و مؤلف مجلل انکار باقی نگذاشته حتی دست و پی حکم را در اجرای قبیلهای یدنی، و احکام قتل، بست و در این زمینه ملفوظه فرمانی هم صادر و به حکام ابلاغ شد. شده در این ملفوظه فرمان، کار حکام را در اعمال جزائی قلمرو خود به جلس متوجه و تحقیقات مقدماتی و ارسال نتیجه آن به مرکز محصر کرد. دادن حکم را به شخص خود شاه، و در حقیقت به وزارت عدلیه اختصاص داد. مخصوصاً ملفوظه فرمانی که در این موضوع به ولی‌عهد خطاب گردید بود در روزنامه منتشر شد که باقی حکام حتی عموماً و سایر پسرهای شاه هم تکلیف خود را مدانند. ربيع‌الثانی ۱۲۸۸هـ. (شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۹۵-۱۱۳).

بود. با ملاحظه اینها معلوم می‌شود که ۱۳۰ قران چه بوق کلانی بود. انعام دو صد پرایر ارزش هدیه بود و فوروکاوا می‌نویسد: «عادت در این ولایت چنین است. رسم اداری اینجا تقریباً به چین شبیه است» (ص ۷۲)، این وضع خواه ناخواه آنها را ناراحت ساخت.

اعیان برای آنها چیزهای خوردنی بیشکتش هی فرستادند، اما هر بار می‌پاییست به توکر انعام داد. اگر قیمت بیشکشی دو سه قران بود، همیشه می‌پاییست چیزی یا بیچ قران انعام برداخته شود (فوروکاوا، ص ۷۰-۷۱). وقتی که شاه در تهران برایشان هدیه‌ای فرستاد، فراشان از ایشان انتظار ۱۰۰ قران انعام داشتند (فوروکاوا، ص ۲۳). این وضع برای مسافران ژاپنی تا بسته بود زیرا هر کار که می‌گردند می‌پاییست اعماقی بدهند.

مسافران باختنی در کتابها و سفرنامه‌هایشان از رسم تعارف و انعام انتقاد کرده‌اند. اما پسیاری از آنها در باره این وضع از پیش می‌دانستند و در جامعه خود آنها هم این سنت رسم به کیفیتی دیگر بود. اما یوشیدا و همراهانش که دنیابی جز زاین نمی‌شناسخند و درباره رسم دادن و گرفتن تعارف و انعام چیزی نمی‌دانستند، برخورد با این وضع برایشان تکان دهنده بود. چنین رسم و رفتاری در زاین نبود.

آنها از رویه فراشان هم ناراحت شدند، فوروکاوا می‌گوید که از ولایت فراش حکومت همه پنهانی و همیشه رشوه می‌گیرند و قبلاً در فکر منتفعت خود هستند. او، برای نمونه، شرح می‌دهد که دفتر تلکراف و تلفن شیمی از را می‌ساختند، برای هزینه این کار ۱۰۰۰ تومان از دولت گرفتند؛ اما از این بول والی فارس و مشیرالحکم هریک ۲۰۰۰ تومان بردند و ۱۵۰۰ تومان آنهم نصیب چند کس دیگر شد و سرانجام برای ساختن بنا فقط ۵۰۰ تومان هزینه گردند.

تحمیل هساد برای مسافران ژاپنی آسان نبود. تویوکیچی یه‌نائاگا (Teyekichi Ienaga) (فرستاده حکومت ژاپنی نایوان که در سال ۱۸۹۹ به ایران آمد) در کتابش، «سفرنامه آمیابی»، از هساد فراش و چابار و اجزای حکومت انتقاد کرده است.

### ۱- تجارت خارجی ایران

وزارت خارجه زاین از طریق وزیر مختار بریتانیا در توکیو از وزارت خارجه انگلیس درخواست مساعدت و همراهی (با هیئت یوشیدا) کرده بود. اما سفارت انگلیس در تهران در برابر آنها خودسری نشان داد. رس (Ross) تهاینده حکومت هند مقیم بوشیر ورود یوشیدا و همراهان را به وزیر مختار

انگلیس در تهران تبلگراف کرد<sup>۱۱</sup>، اما ترتیب اثری داده نشد. فرستادگان را پنی یک شب در عرضه کششی جنگی هی بی (دز بوشهر) مهمانی دادند، اما از نمایندگان سیاسی انگلیس کسی در آن حاضر نشد (فوروگوا، ص ۱۶۳).

آنها به تجارتخانه‌های خارجی اطمینان کردند. آنروزها بزرگترین شعبه شرکت خارجی در بوشهر، بازرگانی هاوس (Hotz and Son) بود و هیأت را پنی در حد توقیف در بوشهر در بنای این تجارتخانه مستکن نگرفتند و در اصفهان هم در خانه مدیر شعبه این شرکت ماندند.

این شرکت هلنلندی بود. آنروزها در ایران فقط انگلیس، روسیه، فرانسه، آلمان، اتریش و ایتالیا سفارتخانه داشتند. بنابراین، شرکت هائنس مرکز خود را به انگلیس برده و در اینجا در حمایت دولت انگلیس کار می‌کرد. همینطور شرکت زیکلر (Ziegler and Co.)، که شرکت سویسی بود، چون سویس در ایران نماینده کنسولی نداشت، در حمایت ائتمیس فعالیت می‌کرد.<sup>۱۲</sup>

تجارتخانه‌های خارجی می‌باشد در حمایت کشور تیر و مندی باشند تا در شعراهای تجاری با بازرگانان ایرانی دشواری پیدا نکنند و تیر غرامت راهزنی و دزدیده شدن (مال التجاره‌شان) را از دولت ایران بخواهند. تجارتخانه‌های خارجی زیر حمایت بزرگترین کشور سوداگر جهان (انگلیس) داد و ستد می‌کردند.

پوشیداد همواره از این تجارتخانه‌ها راعنمایی سفر و آگاهی‌های گوناگون درباره ایران نگرفتند. شعبه این شرکت‌ها در اصفهان بیشتر در معامله تریاک فعالیت می‌کردند و در سفرنامه‌ها چیزهایی درباره تجارت تریاک نوشتند است.

یه‌ناکا (فرستاده حکومت راپنی) تایوان که در سال ۱۸۹۹ به ایران آمد از تایوان به شرکت تجاری (در سوریه) پول حواله کرد. بنظر می‌آید که شرکت‌های خارجی در آن زوّتها جزو معاملات تجارت بمعنای خاص، کارهای گوناگون می‌کردند.

## ۷- درباره هافکچی

در ایران، تاجرهای پارسی (زرتشتی) زیاد بودند. در استاد سیاسی بریتانیا ذکر شده است که در سال ۱۸۹۳ در کرمان ۳۰۰ بازرگان انگلیسی -

۱۱- استاد سیاسی وزارت خارجه بریتانیا (F. O.)، شماره ۶۰/۴۶۸ لاز تهران ۹ آوری ۱۸۸۸

12- D. Wright, *English amongst the Persians* (London, 1977), and; Curzon, vol. I, p. 375.

هندي بودند.<sup>۱۳</sup> تئيشته از اين، در نواحي يزد پارسيان زياد زندگي مى گرددند و چه بسما كه مورد آزار واقع مى شدند.

پارسيان مقيم هند از دولت انگليس درخواست حمایت از پارسيان ايران را گرددند. بنابراین، حکومت هند در اين کار ترتیب هايي داد و در سال ۱۸۵۴ (جمعه مدیر صندوق بمبيود وضع پارسيان ايران) *(Managing Committee of the Zoroastrian Amelioration Fund)* را درست گرد و سپس مانکجي (Manekji Limji Hatarai) را به رئاست گرد و سپس مانکجي فرستاد. از در حمایت دولت بریتانیا، نفوذ کلام زياد در دولت ايران داشت، و به حفظ و حمایت پارسيان اینجا گوشيد.<sup>۱۴</sup>

ظل السلطان والي اصفهان مى خواست كه دختری پارس را به حرم خود ببرد، اما جون پدر و مادرش گردن نتهايند، شاهزاده فرمانروان آنها را در فشار نتهاي، مانکجي اين قضيه را به (ناصو الدین) شاه گزارش گرد و او دستور داد که متعرض اين خاتواده نشوند، یوشيدا در سفرنامه اش اين هاجرا را تسویه است (ص ۱۵۷).

مانکجي برای سامان وضع پارسيان کار مى گرد. یوشيدا در تهران که بود هر روز او را مى دید. (با اين آشنایي)، مانکجي برادرزاده خود را برای مترجمي پيش یوشيدا فرستاد. اين جوان كيفيت کار ايران را خوب مى دانست و یوشيدا توانست آگاهی هاي مهم درباره وضع اقتصادي و تجاري ايران را بگيرد.

مانکجي، جز حامی پارسيان، تاجر معتبری هم بود. یوشيدا او را «تاجر بزرگ هندی» مى نامد (همانجا). در استاد سیاسي بریتانیا (شماره ۶۰/۳۶۵ بتاریخ ۳ نوامبر ۱۸۷۴) مى بینيم که مانکجي به سه ایراني ۱۵۰۰۰ تومان وام داد (ستدي درباره اين وام هست که دو خانه بزرگ و ۱۸ پارچه آبسادي در هاز ندران و پرات دولتشي و تيقه اين وام شده). با اين حساب مى شود فکر گرد که او تاجر بزرگی بود.

علاوه، مانکجي محقق آگاهی هاي درباره وضع تجاري ايران جمع آوري مى گرد. «تاریخ کاشان»، يكی از پرسنل های جغرافیائي که در قرن ۱۹ تسلیم شد، در یاسین پرسنلی که مانکجي از دولت ايران گرد توشه شده است. همین سان، درباره اطلاعات دیگر هم او صورت رسمي و دولتشي به کار خود داده بود.<sup>۱۵</sup> جز از اين راه ممکن نبود که نقشه ها و اطلاعات اقلیمي به تقاضاي او فراهم شود.

۱۳- استاد سیاسي وزارت خارجه بریتانیا (F. O.)، شماره ۲۴۸/۵۷۲، ۱۶ (آفريه ۱۹۸۳).

۱۴- استاد سیاسي وزارت خارجه بریتانیا ، شماره ۱/۴۵۰، ۸ سپتامبر ۱۸۸۳

15- C. A. Storey, *Persian Literature*, vol. 1 (London, 1953), p. 350.

هر چند که هنوز سندی در این باره ندیده‌ام، اما شاید که مانکجی در خدمت حکمرانی هنر بود، زیرا که او می‌توانست خوب فارسی حرف بزند و مخبر و آزارش دهنده در میان ایرانیها زیاد داشت، و از این رو بهترین مرجع جمع‌آرایی اطلاعات بود.

#### ۹- استبداد حکومت

مسافران زاری در نظام حکومت استبدادی ایران دقیق شدند. در این باره یوشیدا می‌نویسد که آنگاه که فرماتروای مستبد عصیانی شود، خشم او هولناکتر باز رعد است.

یوشیدا (ناصرالدین) شاه را مستبدی پوالهوس یافته است. این بسیار درست است زیرا که دلمندی بودن صفت نوعی فرماتروای مستبد می‌باشد. استبداد حکومت و دلمندی مزاج بودن حاکم در ایران قرن بیست هم کم و بیش صدق می‌کند.

سپهسالار که دوم زمامدار ترقیخواه پس از امیر کبیر بود، پس از رسیدن یوشیدا و همراهان او به تهران مقامش را از دست داد، و آنها تمدنی از مصادره اموال را به چشم دیدند. همینکه سپهسالار که از وزارت خارجه معزول شده بود، با خانواده‌اش عازم ولایت خود، قزوین، شده، مأمور دیوانی مصادره اموال وارد خانه شد و دارایی او را در اختیار گرفت. پس از آن او باش، که خانه را دوره گردید بودند، ریختند و مائده اموال را به یافسا برداشتند. یوشیدا می‌نویسد: «آنهمه جاه و مقام به لحظه‌ای بعییج فر پوچ شد.»\*

\* نظام‌الاسلام کرمانی در «تاریخ پیداری ایرانیان» در شرح حال میرزا حسین‌خسرو سپهسالار می‌نویسد:

... ابتداء او را سپهسالار اعظم و بعد صدراعظم نمودند. اگرچه ابتدا صدارت او مقارن با گران و فتحطن سال ۱۲۸۸ شد و این فقره شکستی به کار او وارد آورد، مع ذلك کفایت و قابلیت خود را ظاهر ساخت. چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه صورت نصی گرفت، خواست جسم و گوش ناصرالدینشاه را بازگرداند و ترقی دول مشروطه را برای‌البین ببیند، اورا به سیرو میاحت اریانا برد. در غیاب او دریازیان، علماء عظام طهران را قرساقدند که مشیر‌الدوله می‌خواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری کند و امیرخاطمان را به انگلیسی‌ها داده است. اذًا مرحوم حاجی ملاعلی (کنی) و آقا سعد صالح‌عرب و عده‌دیگری از علماء و غیره حکم به کفر مشیر‌الدوله نمودند. زمانی که ناصرالدینشاه به منحدر ایران معاودت نمود در رشت لایحه علماء به او رسید که مشیر‌الدوله نباید به ایران جاید و اگر بخواهید اورا به طهران بیاورید ما شما و بعثت پادشاهی نصی‌شناسیم. ناصرالدینشاه از آوردن مشیر‌الدوله خائف شده اورا معزول نموده در رشت بعنوان حکومت گذارده و خود به

«آنچه که شکفت آور می باشد، قدرت مطلق شاه ایران است و چیزی که رقت بار است ناتوانی مقام پای زیر دست اوست.» (یوشیدا، ص ۳۱-۳۰) این سخن برای بررسیمن حال و روز ایران در این روزگار هم به کار می آید. این معنی واقعیت تاریخ ایران بود که برای هر عصر صادق است. گسی هم که در پایگاه قدرت نشسته است، همیشه نب و ناب و «ناراحتی» دارد. این شیوه کی اجتماع ایران بود.

پدنسان، مقام و منصب دیوانی هم بی ثبات بود. گسی که نظر عنایت شاه را دریابد، اگر هم مردی بی نام و نشان باشد، بزودی مقام عالی و خانه و زندگی خوبو درجه و اعتبار پیدا می کند. اما همین که مورد خشم شاه بشود، همه چیز را از دست می دهد و تسبی و بی پناهی ماند (یوشیدا، ص ۱۷۵).

یکبار یک والی هنگام تصدیش مال فراوان از مردم گرفت و چون به تهران برگشت بول زیاد داشت. شاه که این را شنید (برسم مهمانی) به خانه اورفت و پس از ضیافت فرمان داد که او همه دار و نسدارش را بیاورد و تقدیم کند. اینگونه، او هر چه را که سالمها به دست آورده بود، یک شبے از دست داد (همانجا) مقام و نفوذ افراد بی قوام بود. ایران نمونه اجتماعی بود بی استحکام و ثبات و دستخوش آشوب.

یوشیدا و همراهانش در شیراز با شاهزاده والی ملاقات کردند. در این دیدار، حکمران فارس از آنها درباره طریقه زراعت چای زیاد پرسید و یافته های کرد که از ۷۱۰ کشاورز چایکار استخدام کند و کاشت و تجارت چای را رونق بددهد (فوروکارا، ص ۱۷۹). تجارت کشاورزی در آذربایجان روبه رونق بود و این حکمران عم برای توسعه زراعت اهتمام داشت. مصر فجای در ایران زیاد می شد و چای از واردات مهیم بود. چون یک مقصود عمده بازیگانان را پنی فروختن چای بود، والی فارس درباره طریقه زراعت چای از آنها پرسید. او یوشیدا و همراهانش را پذیرفت و چنانکه بیشتر گفته شد، یک تصمیم به آنها بیشکش کرد.

→ طبران آمد.

در سال ۱۲۹۱ از رشت به طبران احضار شد و اوزا وزیر دول خارجه و بعد از آن سپهسالاری نظم را بر آن شغل خطیب انگردند. اما مشیرالدوله داشت که حفظ مقام و مستند آنها بود که مشیرالدوله را تکفیر می نمودند همه برگشتند، بعضی هم اوزا تعدیل کردند جز اوز به همراهی با جماعت است، لذا در مقام جلب قلوب و جدب بیل خواص جر آمد... مجلس امنیت حاج ملاعلی که این شخص بزرگ از حکم خود تکول نکرد...  
بازی، ایستانگری منحوم حاج ملاعلی باعث شد که باز مشیرالدوله را از کار مغزول نموده و به قزوین فرستادند. (ص ۳۵-۳۴).

آنها ظل‌السلطان والی اصفهان را که در آنوقت برسر قدرت بود ندیدند، اما از شهرت بد او یاد کردند.

## ۹- قلت علماء

شاه زورگو بود و به خواست مردم اهمیت نمی‌داد. اما معلوم بود که روحانیان بیشتر قدرت دارند تا شاه. در دوره حکومت فاجار روحانیان عالی شیعه قدرتشان زیادتر شد. چنین پیداست که علمای شیعه که به «یکی بودن دین و دولت» عقیده دارند، بهجایی که باید برسند فراز آمدند.

یک نمونه از نفوذ سیاسی روحانیان آینست: سرباز روسی از زن گرجی مسلمان هنک ناموس کرد. آنها این را کار خظیر دیدند و شاه را که در اصل حاضر به جنگ با روسیه نبود مجبور کردند که دومنی جنگ با روسیه را شروع کند. نمونه دیگر واقعه زیر است: در اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای، زن ارمنی اصل مسلمانی را که در حرم یکی از اهیان دولت بود، به روسیه نسلیم کردند و این بیشامد احساسات علماء را برانگیخت. بس آنها تصمیم گرفتند که آن زن مسلمان را از دست کفار (روس) بازگیرند. مردم به کنسولگری روسیه حمله برند و بیشتر مأموران ووسی را که گریبانید و هم از آن میان بود، کشتهند.\*

روشید! درباره قدرت علمای دین می‌نویسد:

- ۱- بسته عهدنامه (و امتیازنامه با خارج) از کارهایی است که شاه خود تصمیم می‌گیرد. اما اگر روحانیان آنرا مناسب با موازین دین ندانند، قدرت رد آنرا دارند.
- ۲- آهوزش و کارهای عام‌المنفعه دیگر اگر با مشورت عنماء صورت نگیرد، انجام پذیر نیست.
- ۳- روحانیان (و افراد مسلمان) می‌توانند از ترفتار و لباس و ظاهر مردم استفاده کنند (امر به معروف و نهی از منکر). فوراً کاوا نیز می‌گوید: «علمای

\* عبد‌الله مستوفی می‌نویسد: «... یکی از شرایط ایسن عهدنامه (ق. کمانچای) استرداد اسرائیل طفین بود. آقا محمدخان در معرفه‌ای جلگه خود زن و دختر زیادی از گرجیها به اسرات آورده بود که ایرانیها آنها را ازدواج کرده و آنها اسلام هم قبول کرده بودند و از ایرانیها فرزندان داشتند. گریبانید و هم از حقیق کایپتو لاسیون سوء استفاده هم، کرد و گشاشتگان خود را که مصوبیت داشتند و از محکمه محکم ایرانی آزاد بودند بد رخانه‌های مردم می‌فرستاد و ذهن‌ها مردم را به عنوان استرداد اسرائیل جنگ (؟) مطالبه می‌کرد تا بالآخره مردم از این دریه بهتگ آمدند و بلوا کردند و مفیر را کشته‌ند. (شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۳۳).

مسلمان همیشه نفوذ سیاسی دارند و قدرت آنها در کشورها و میان اهل مذاهب دیگر همتا ندارد... قدرت واقعی علماء کاه با قدرت شاه تقریباً برابر و از قدرت صدراعظم بیشتر است.<sup>۴</sup> (ص ۶۴). فوروکارا برای نمونه اشاره دارد که سپهسالار (میرزا حسین خان) در نتیجه فشار علمای دین مقام صدارت را از ادمت داد (نگاه کنید به شماره ۸).

این در ایران قدرت و نفوذ سیاسی داشت. را پیمان نصی تو استند. این را خوب بقلمند ازین و فرق شیعه و سنتی را با «هوکه» و «مورتو» در آین بودا مقایسه کردند (پوشیده، ص ۱۷۱)\*.

#### ۱۰- بوضع قشون

ترتیب لشکر و نیروی نظامی از امور مهم یک کشور متوجه است، اما آن روزها نظام لشکری ایران هیچ بهای زای نمی دارد. خدمت نظام و مشق نظامی وجود نداشت، سربازها بی جبره و مواجب بودند و می بایست به کار و حرفا ای بپردازند تا زندگیشان را بگذرانند و سران لشکر هم قدرت و قابلیتی نداشتند. تفکیک هم زنگ زده بود و سربازها نبی تو استند آنرا بکار ببرند، افسران خارجی به سربازان ایرانی مشق و تعلیم می داد، اما آنها هیچ وقت قوی نبودند. لوله و دهانه خیلی از تفکیک ها کج و خم و تاهموار شده بود و سربازها نبی تو استند خوب نشانه بگیرند.

هر ولایت می بایست تعداد معین و مقرر (برابر دفتر جمع) سرباز آماده داشته باشد، اما می گویند که حاکم و والی بپرها و بجهه ها را در شمار سربازها می نوشتند را تکمیل کند (ص ۱۶۶-۱۶۷).

انگلیس و روسیه و دیگر دولتها نیرومند آنوقت نیروی نظامی محافظه برای سفارت و کنسولکری خود داشتند. این نیروها خیلی قوی بود و هنگام

\* هوکه - شو (تشدید دک)، یا بیچرین شو، مکتب بودایی که بوسیله نیچرین مساز ۱۲۵۳ بیشاد شد، میتوان بر تعالیم تمایی بودا و شامل سه اصل عمد است: بیستش (هونزون)، ملریقت (دایموکر) و اخلاق یا فضیلت (کایداان). اما این معانی چنان عجیب است که فقط بودا و اصحاب خاص دین می توانند به آن برسند. بیرون این اصول و مکتب در چند سده گذشته از بروشور قرین و منصب ترین بوداییان بوده اند. مونتوشو یا ایکوشو یا شین-شو یا فرقه ایست بودایی که بوسیله شینزان - شیونین بسال ۱۲۲۴ بنیاد گرفت و براین اعتقاد است که انسان با گردار یا عبادت خود به دستگاری تعزیز و دستگاری او فقط بغاوه رحمت اینها (بودا) است. این را مکتب بروستانتی و آئین بودا در زبان (ور مقایسه بسی مذاهب عیسوی) دانسته اند. با ملاحظه اصول عقاید این دو مکتب بودایی بیداشت که مذهبیه آنها با تسبیح و تسنن در اسلام از روی تراحل و ناگاهه است.

به سلطنت رسیدن پادشاه نازه که آشوب سیاسی روی داد، به آرام ساختن اوضاع کمک می‌کرد.

شرح فوز رکاو در باره وضع قشون ایران مفصل است و او با استفاده از منابع به مقایسه برآمده است.

مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) که از زاین دیدار گرد (زمستان ۱۹۰۳-۱۹۰۴) و سفرنامه‌ای هم نوشته است و همواهانش در کیوتو با رسیدن اینکه اهالی جوانانشان را با شوق به خدمت نظام می‌فرستند، حسرت برآورد.<sup>\*</sup> این نشان می‌دهد که دولتمردان ایران هم اندیشه اصلاح وضع قشون را داشتند.\*

برای کسی که نازه به این کشور آمده بود وضع اندرون (حرم) هم دیدنی بود، در جایی که پوشیدا و همراهان او اقامت کردن ساختمانی بود که پیشتر حرمخانه بود. آنها انعامی به نگهبان دادند و توی این ساختمان را تماشا کردند. دور این بنا را دیوار آجری که بلندیش حدود هفت متر بود احاطه می‌کرد و دروازه ورودی در وسط ساختمان بود. اتاقها به حیاط باز می‌شد و با طرح و نقش یا با کاشی آذایش شده بود و در حیاط کل و درخت کاشته بودند. آنچه‌ای کوچکی هم در میان حیاط بود (ص ۱۴۰-۱۴۱). اعیان دولت هریک (بتناسب وضع خود) اندرونی داشتند، و می‌گویند که در حرم پادشاه یکصدو هفتاد زن بوده.

«من گذشت حاجی بابائی اصفهانی» درباره پژوهش اندرون شاه نوشته است:

در باره لباس، بزرگان و اعیان کلاه بشمشی سپاه بر سر می‌گذاشتند و قبایی که آستین گشاد و یقه پهن داشت و شلوار با گش چرمی سبک می‌پوشیدند. متعدد‌ها کلاه ایرانی نداشتند و تیز لباس اروپائی می‌پوشیدند. از هرده صاحب دیوانی چهار تاشان لباس اروپائی می‌پوشیدند و شش نفرشان لباس مرسوم ایرانی داشتند\*. (ص ۱۴۰).

## ۱۶- هدایت، ص ۹۷

\* مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) می‌نویسد: «روز ۱۳ دسامبر (۱۹۰۳) تمام خانه‌ها شاخه سبزی پرورب خاله زده بودند، گوشه هیچ بود، معلوم شد امروز در حوزه کیوتو سربازان حديد داخل نظام می‌شوند. بینامست که خدمت نظام را واچه درجه اهمیت می‌دهند و افکار جسمیود تاچه درجه متوجه امور است.» (سفرنامه تشریف به مکله معظمه از طریق چین، زاین، امیریکا، تبران، ۱۳۲۶، ص ۹۷).

\* عبد الله مستوفی در شرح اصلاحات مشیرالدوله (میرزا حسین خان سپهسالار) می‌نویسد: «... در لباس مستوفی‌ها و سایر کهفوریها هم تغیراتی داد. تنبهای گشاد قسب

پس از آنکه شاه به اروپا سفر کرد، به نوسازی شهر تهران به الگوی پاریس پرداخت و دور شهر دیوار و خندقی هشت گوشه ساخته شد. فوروکاوا این دیوار و خندق را اندازه گرفته و بینای خندق را ۳ تا ۶ متر و عرض دیوار را ۲۱ تا ۲۵ متر نوشته است. در خیابان شهر هم چراع گاز کار گذاشته بودند، اما پس از تمام شدن ساخت چراع، گه شمع در آن می‌سوزخت، شهر تاریک می‌شد (ص ۲۱۰).<sup>۱۶</sup>

در سال ۱۸۸۸ یک خط آهن (از تهران) تا شاه عبدالعظیم کشیده شد و در سال ۱۸۸۹ خط واگن در شهر راه افتاد. وقتی که یوشیدا و همراهاش به ایران رسیدند این سوغات‌های فرنگ هنوز نبود. قوروکاوا جمعیت تهران را در این وقت ۱۰۰,۰۰۰ نفر نوشته است، پس تبریز (با ۱۲۰ هزار نفر جمعیت) بزرگترین شهر بود (فوروکاوا، ص ۷). اما در تحقیق اخیر، جمعیت تهران در آن هنگام حدود ۱۵۰,۰۰۰ نفر برآورد شده است.<sup>۱۷</sup>

## ۱۱- هدف سفارت یوشیدا

گروه یوشیدا روز دهم می‌باصر (۱۸۰) به تهران رسید و تا روز سیام دسامبر (حدود یکصد و ده روز) در این شهر ماند. در آن وقت در تهران دو هتل اندیجا بی بود. آنها ابتدا در هتل پرتو (Pérot) که مدیر فرانسوی داشت، جا گرفتند، اما بعداز چند روز به مهمناسرا بی که دولت ایران در اختیارشان گذاشت، منتقل شدند. اما آنچه‌ای این عمارت، بجز اثاث محرقی،

سودهای به شلوارهای تنگ ماهوت، و قیاحای راسته به کمرچین و کلاههای دراز بکلاه یک چار کی مبدل شد. کلجه منسوج در بجای آن سرداری یقه عربی چین دار معمول گشته ولی در ایام سلام این طبقات تغییری حاصل نشده، همان چبه و شال و کلاه و جوراب سرخ مثل نیاس رسمی طبقات اهل فلم و وزراء و اعیان بود... (شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۱۱۸).

۱۷- نسخه‌مو ساکا موتو، برآورد جمعیت تهران در سده ۱۹، در مجله زبان ادبیت، دوره ۲۷، ش ۱ (۱۹۸۴)، شوکو اوکازاکی، وضع حکومت در آسیای معاصر و اقتصادشهری، جزوی درسی در دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا (۱۹۸۴)، ص ۱۷۵. دربازه شهر تهران، جز این نوشندها، می‌توان مقاله زیر را نام برد:

- Mansoureh Ettehadieh, "Patterns in Urban Development: The Growth of Tehran (1852-1903)", in: E. Bosworth and C. Hillenbrand (ed.), *Qajar Iran: Political, Social and Cultural Change, 1800-1925* (Edinburg, 1983), pp. 199-212.

۱۸- درباره این مهمناخانه فیضگاه کنید به کتاب Curzon . ج ۱، ص ۳۷.

برهنه بود و کفپوشی هم نداشت. آنها می‌باشد انانه برای آنجا بخوند و نوکر استخدام کنند. وضع غذا ناراحت‌تر از همه بود. کاه می‌باشد به هتل بروند تا غذا بخورند (ص ۱۲۶).

چنانکه پیشتر گفته شد، نایندگی سیاسی انگلیس نسبت به آنها رفتاری سرد داشت. وقتی که این هیات به تهران رسیده تا مدتی کسی سراغی از آنها نگرفت.

آنها می‌خواستند شاه را ببینند. در می‌قریبی روزهای پس از برکناری سپهسالار، که تصدی وزارت خارجه را داشت، پذیرفته شدند آنها پیش شاه به تعویق اندخته شد زیرا که فکر می‌کردند که سپهسالار آنها را دعوت کرده‌اند. پس از اینکه آنها اصرار فرزیدند و درخواست خود را تکرار و تجدید کردند، سرانجام توافقنامه در روز بیست و هفتم سپتامبر شاه را ببینند. شاه در این دیدار بتفصیل درباره راه‌آهن (و ایجاد آن در زبان) پرسید و بخصوص می‌خواست بداند که چه اندازه از تکنولوژی و مصالح این کار را از خارج وارد کرددند. او بعلاوه درباره تسليحات و تعداد افراد قشون و اینکه ترتیب و تدارک آن اروپایی شده است یانه، پرسیده. شاه درباره سلسله‌ای امپراتوری و مشروطیت ژاپن هم پرسید. این چیزها در آنوقت مورد توجه و علاقه بسیاری از مردم (ایران) بود.

از هیأت یوشیدا احترام و پذیرش باشته شد. در سال ۱۸۷۴ گه هیأت سفارتی از برمه به ایران آمد از آن استقبال گردیده و تصمیم گرفته شده بود که برعایت ادب و بوسنم مقابله، هیأت سفارتی به آنجا فرستاده شود.<sup>۱۹</sup> بیشیدا و همراهانه او بطور شایسته استقبال نشدند. اما چنین نبود که این هیأت سفارت از کشور ناشناخته بی‌نام و نشانی (بوبی مقدمه) آمده باشد. در سال ۱۸۷۹ گه تاصر الدین‌شاه به سفر اروپا رفت، در میان پریزبورگ پایتخت روسیه، بویو انوموتو (B. Enomoto) سفیر ژاپن را به حضور پذیرفت و در این دیدار درباره بستن محمد نامه‌ای میان دو کشور مذاکره شد. انوموتو که به ژاپن پرگشت، فرستادن هیأت سفارتی به ایران را پیشنهاد کرد. از طرف دیگر، هذاگرات میان دو دولت (در سطح دیپلماتیک و در میان پریزبورگ) پیشرفت کرد تا آنجا که کاردار ایران طرح بیانی را تسلیم کنسول ژاپن نمود. در آغاز سال ۱۸۸۰ قرار شده بود که کشتنی جنگی می‌بی از اقیانوس هند بگذرد و مانور بدهد. در فرستادن هیأت سفارت هم مشتاب شده چون تصمیم برایش شد که آنها با این کشتنی رهسیار شوند، پس فرصتی نبود که طرح بیان با دولت

۱۹- اسناد سیاسی وزارت خارجه پریمانیا نمرات ۳۰، ۶۰/۳۶۲، ۳۰ اکتبر ۱۸۷۴، و نمرات ۳۰، ۶۰/۳۶۳ تقویت ۱۸۷۴.

ایران بروزی و درباره مواد مذاکره از پیش انداشته شود.

این هیأت مأموریت دیپلماتیک و ایجاد روابط سیاسی نداشت. به یوشیدا هم هیچگونه اعتبارنامه‌ای داده نشده بود. صدر این هیأت از مأموران عالیرتبه وزارت خارجه ژاپن نبود. چنین می‌نماید که آنها طرح د مقصود ایران را نادیده گرفته‌اند و برای افتاده.

دستورالعملی به یوشیدا داده شده بود. اما این گام‌گذار اختیار تحقیق و تدبیر بیشتری را به او نمی‌داد. این دستور کار، درباره مذاکره با دولت ایران می‌گفت: «نخست باید توجه کنید و سواد و ذیان را بستجیه و موجبات آنرا بررسی. اگر دریافتید که بنابه برآوردن این بازرگانی سود نخواهد داشت، راهی پیدا کنید که از بیشتر پیمان دوری کنیم. اگر هم ببینید که بازرگانی با ایران سود دارد، در این کار تدبیر کنید و چیزی بروز نشانید.» از این سند می‌بینیم که دولت ژاپن خیلی مواهظ کار بود. شاید که این رفتار ژاپن با فکر و نیت ایران تباين داشت. عجیب نبود که دولت ایران مستقبلی از این هیأت نشان نداد.

گزارش نامسون (وزیر مختار بریتانیا، سند شماره ۶۲/۴۲۸ تاریخ ۱ اکتبر ۱۸۸۰ از استناد سیاسی انگلیس) می‌گوید که مأموریت اصلی این هیأت برآورد تجاری و بازاریابی بود. اما از دید خودشان کساد آنها فقط بروزی مقدماتی بود. برای شروع تجارت لازم بود که هیأت سفارتی فرستاده شود که بتواند دشواریهای کار بازرگانی را حل کند و نیز امتناع دولت کامله‌الواد را (برای ژاپن از دولت ایران) بگیرد. اما ایران نظری به اعطای عنوان دولت کامله‌الواد که در آنروزگار در وضع ثابت‌ابر درباره بسیاری از دولتها برقرار شده بود، درباره ژاپن نداشت.<sup>۲۰</sup> گمان می‌رود که این مسئله بزرگترین دشواری در مذاکره میان ایران و ژاپن بود. برخلاف نظر انوموتو (سفیر ژاپن در روسیه) هیأتی غیر رسمی از مقامهای پایین‌رتبه و بازرگانان به ایران فرستاد شد. برای نمایندگی بازرگانان در این هیأت مأموریتی بیکاری و یوکویاما که مقام سوم و نایب رئیس شرکت اوکورا بود، برگزیده شد.

کیهایچیرو اوکورا در سال ۱۸۷۲ و پس از بازگشت از دیدار اروپا و امریکا شرکت اوکورا را بنیاد گرده بود تا در بازرگانی خارجی که تا آنوقت در غلبه تجارتخانه‌های خارجی بود، فعالیت گند. یوکویاما نیز یکی از سرمایه‌گذاران این شرکت بود. یکسال بعد، در ۱۸۷۳، اوکورا نخستین (شعبه) تجارتخانه ژاپنی را در لندن بازگرد. این شرکت بیشتر در صادرات چای سعیز

<sup>۲۰</sup> توموهیده نائیتو و میتسوهاشی، «اير و باد آسياي هيانه» (نشر مه گوردو، ۱۹۴۱).

فعالیت داشت. با همت و کوشش او، چای زاین به بازارهای خارج راه بازگرد و این شرکت نماینده صادرات آن شد.<sup>۲۱</sup> در سال ۱۸۷۲ چای زاین در نمایشگاه جهانی بازرگانی در وین ارائه شد. در سال ۱۸۸۰ ارزش مجموع صادرات چای زاین به عفت میلیون و پانصد هزار بین رسید و در صادرات زاین مقام دوم را، پس از ابریشم خام، داشت.

#### آمار صادرات چای و ابریشم خام زاین (واحد: ۱۰۰۰ ی恩)

سال	چای (تن)	ابریشم خام
۱۸۷۲	۴۲۶۶ (۸۸۴۰)	۵۲۰۵
۱۸۷۶	۵۴۰۴ (۱۲۱۳۱)	۱۳۱۹۸
۱۸۷۷	۴۳۷۵ (۱۲۴۴۲)	۹۶۲۷
۱۸۷۸	۴۲۸۴ (۱۳۰۵۵)	۷۸۸۹
۱۸۷۹	۷۴۴۶ (۱۷۱۷۱)	۹۷۳۵
۱۸۸۰	۷۴۹۸ (۱۸۱۹۷)	۸۶۰۷

(نقل از نشریه بانک زاین، آمار اقتصاد کشور از دوره میجی - ۱۸۶۷ و پس از آن - سال ۱۹۰۸، ص ۲۸۲).

یوکویاما مسلمان برای این به عضویت این هیأت انتخاب شد که بررسی کند که آیا ایران بازار امیدبخشی برای چای زاین هست یا نه. آنها نمونه چای پسیار همراه برداشت، بازار نمونه‌ای بازگرداند و این چای را در آنجا فروختند. در برآورد رقم واردات ایران نوشته است که در سال ۱۸۸۰ بازیش ۱۱۰۰۰ ریال روزیه چای زاین از طریق بوشهر وارد شد (کل ارزش واردات چای ۱۶۰ ریال روزیه بود)،<sup>۲۲</sup> اما بعداز آن تا مدتی واردات چای از زاین نبود. معلوم می‌شود که این همان چای است که یوکویاما بعنوان نمونه همراه بود.

این قایقران چنانچه کالای گوناگون برداشت، آنها در بوشهر و تهران بازار نمونه باز کردند. اما با اینکه بازار و کالای آنها برای ارavia بیان مطلوب بود، ایرانیها استقبالی از آن نکردند. فور و کاوا هم می‌نویسد: «ایرانیها مانند

۲۱- «تاریخ شرکت ساخته‌انی تایس» (Taise)، ۱۹۶۳، ص ۳۸ و ۴۳-۴۴.

22- Report on the Administration of the Bushire Residency for 1880, India Office Record.

کسانی مستند که دوغ و دوشاب را از هم فرق نمی‌گذارند.» بیدا است که این بازارگانان ایران را بازار مناسبی برای زبان نیافرند. در هردو کتاب (سفرنامه‌های یوشیدا و فوروکاوا) درباره اقتصاد ایران زیاد نوشته شده است. اما راجع به کاشت درخت توت گفته‌اند که در دوره محمد شاه (۱۸۲۴-۵۸) فرمان کاشتن درخت توت در نزدیکی تهران داده شد، و دیگر اینکه نزدیک دریای خزر درخت توت پیر زیاد است، و فوروکاوا می‌نویسد که «منظره آن توتستان مثل درختان توت نزدیک یونهزاوا است، و این درختان همه گوته شده و به درختان نزدیک جوشو مانند است.» (ص ۱۸۸). فوروکاوا در کتابش از «گزارش اداره خلیج فارس» (Persian Gulf Administration Report) — شعبه حکومت انگلیسی هند — نیز ذکل گردد و گزارش وزارت کارون در آن جالبتر از همه است.

## ★ ★ ★

بعداز هیأت یوشیدا، در سالهای ۱۸۹۵-۹۶ یاسمو ماساگو گوشیدا فرستاده زبان سفری به ایران گرد، و در سالهای ۱۸۹۹-۱۹۰۰ توبوکیچی یدناگا از حکومت (زبانی) تایوان به ایران آمد. اما پس از استقرار حکومت رضاشاه (۱۸۲۶) بود که مناسبات (رسمی) میان دو کشور ایجاد شد.

## ★ ★ ★

## درباره این مقاله

تاریخ مناسبات ایران و زبان موضوعی است که کمتر در پرتو تحقیق در آمده و در زبان نیز بیشتر در چند سال اخیر به آن توجهی شده است. زبانی‌ها پس از نهضت تجدد در سالهای نیمة دوم سده نوزده با آغاز بادشاھی امپراتور می‌چی (۱۸۶۷ م.) و با خودآگاهی و جهان‌بینی قازه‌ای که یافته بودند، تندریساخستند و گوشیدند تا جای خود را در این زمینه برتلاش و سنتیز بیابند و با دکتر گونیهای جهان صنعتی همگام، و سرانجام در این عرصه پیشگام، بشوند. بیش از سیزده سال از شروع نهضت تجدد زبان نگذشته بود که با شناخت اهمیت ایران همچون یک بازار امیدبخش، گوشیدند تا راهی به آن بازگشته و نخستین هیأت سفارت خود را در احوال دشوار آذروزگار به ایران فرستادند.

برفسور شوکو اوکازاکی استاد دانشگاه مطالعات خارجی اوساکا و ایران‌شناس یویا و پویتش زبان با تکاهی دقیق و قلمی عوشکاف حال و درز این نخستین هیأت سفارت زبان به ایران را بررسیده و در مقاله مستندی به تحقیق آن برداخته‌اند. برای خواننده ایرانی جالب است که تدبیر و شیوه اعزام این سفارت، رهنمودهایی که داشته و رویه و رفتاری که دنبال گردد، آیینه و الگویی از برخورد زبان امروز با جهان خارج و از جمله با کشور ما نیز هست. استاد اوکازاکی با جزء بردازی و ظرافت قلم، بسیاری از این نکته‌ها را

شکافته‌اند، و بسیاری دیگر را نیز خواننده مغضّ شناس خود بصرافت و از میان سخن درمی‌باید.

در این مقاله، و از زبان و قلم مسافران زاینی در یک سده پیش، دنیای ایران عصر قاجار بی‌برده و بیرایه ترسیم و تصویر شده‌گله چشم‌اندازی از حقیقت است، و حقیقت نیز در این دوره تیره تاریخ ایران عصر قاجار بسا که تلخ بکام می‌آید. سخن اینجاست که سوداگران زاینی که خالی از ذهن به ایران، این دنیای تازه و بیگانه برای آنها، آمده بودند و سفرنامه‌هایشان را در بیان ضمیر و برای مردم خودشان نوشته‌اند، جامعه ایران را در آن هنگامه چگونه دیده و یافته‌اند. اگر سخنان بی‌تیش، و گاه تگزنه و دردآور باشد، برآنان و برآهل تحقیق خرد نگیریم، و گزافه‌های گله‌گاه را نیز براین «جهان‌دیدگان» که بسیار هم دروغ نگفته‌اند، بپخشاییم، و در کار و حال خود بگیریم، ارزش‌های خوب قدیم را دریابیم، اما یکسره هم شیفت و شیدای هرچه بودیم نباشیم؛ خودمان را بشناسیم و با ذمّه بیش برویم. به سخن فاضل خسرو:

خویشن خویش را دونده گمان برو.

منابع تاریخ ایران در دوره قاجار به سفر یوشیدا و همراهانش اشاره‌ای کوتاه دارد. محمد حسن خان اعتماد‌السلطنه در جلد اول المأثر الآثار یا «چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین‌شاه» که تاریخ رسمی این دوره و در همان سال ۱۸۸۰ تألیف شده، سفر این هیأت را در شمار «افتتاح مناسبات رسمیه با دولت» بقلم آورده است (نسخه نظر شده بکوشش استاد ایرج افشار، ۱۳۶۲، ص ۱۴۹)، و در ذکر «کسانی که در این سنتین ربیعین به سمت رسالت هرقته و ایلچیگری موعد مخصوص (فوق العاده) به دربار ایران وارد گردیده‌اند» نوشته است: «ایلچی دولت فتحمه زاین موسوم به یوشیدا مسحرو (ماساهارو) که به همراهی «یوکویاما کوئی چی رو» مترجم (۱) و «فوروکاو نولویش (نو بویشی)» سلطان مینتس و چهار نفر تاجر زاینی در ماه شوال سنه هزار و دویست و نود و هفت هجری وارد دارالخلافة طبران شده و به اشرف حضور مبارک نایل گردیدند و تقدیم نامه محبت‌انگیز و تبلیغ بیام مودات‌آمیز اعلیحضرت پادشاه مملکت زاین کرده اصقاء از طرف قرین الشرف نمودند». (همانجا، ص ۳۳۱). در مقاله استاد اوکازاکی می‌خواهیم که هیچگونه اعتبارنامه یا معرفی نامه رسمی یا پیام نوشته‌ای به این هیأت لاده نشده بود و در این حال «نامه محبت‌انگیز» پادشاه زاین را که در تألیف بالا بیاد شده است باید از تعارف‌های تاریخ نویس درباری دانست.

روزنامه جیل‌المتین کلکته نیز انگیزه فرستاده شدن هیأت زاینی را علاقه‌امپراطور زاین به اتحاد ملل شرق دانسته و در سرمهایه بالای‌لندی در شماره ۸ سال بیستم خود (۵ اگست ۱۹۱۲) در سوک امپراطور می‌جی (که در سال ۱۸۶۷ پادشاهی یافت و در ۱۹۱۲ درگذشت و آغاز املاکی زاین در عصر او بسود)

نوشته است: «... امیراتور متسوہیتو از چند سال باین طرف کمال میل و توجه را بطرف اتحاد ملل شرقیه و سلاطین شرق داشت چنانچه کمیسیون مخصوص بدربار ایران گسیل فرمود ویک هیئت بحریه بهاسلاممول فرستاد. ولی چون هنوز ما و برادران عثمانی بمنافع آجل پی نبرده و روابط عاجل را بین را این قدرها مفید بحال خود تصور نمی کردیم، صرف نظر از دوستی و روابط با این دولت قویه شرق نمودیم. ولی عمل عمدۀ همانا موانع باطنی یعنی قوت روس بود که ایران و عثمانی را مانع از اتحاد و روابط با زاپن بودی.» ترقیخواهان ایران در آن دوره امید داشتند که ایران نمونه زاپن را در تجدیده و پیشرفت دنبال کنند و تیز از همدانی و یاری ایندولت نوخاسته آسیایی در نیل به استقلال واقعی در برآبر همسایگان تبر و متند ببرهند شود.

مقاله فاضلانه برسور او کازاکی را که به زاپنی است دانشجویان سال دوم بخش فارسی دانشگاه مطالعات خارجی او ساکا بفارسی ترجمه کرده‌اند و آنچه در اینجا آمده بازنوشتۀ ترجمۀ آنهاست. کوشش شد تا در عین‌هاهنگ کردن نوشته‌های این هفده دانشجویان در زیر می‌آید: ناخومی فوروکاوا، ناخومی گشیرو، میو ایچیکاوا، ساتسوکی گومورا، کانزو ماتسودا، ساتاکه موتسوکا، چینامی ماتسوموتو، نوبوئه ناگوهو، تومویو ناکاموتو، کیوکو سانگی، نانوکو سنه‌نوغو، یولیسا تاکاهاشی، ایاکو تاکه‌شیتا، نانوکو نهرویی، نهایجی ثوروتا، نوهومی یوشیدا، یوکو یوشیدا.

هاشم رجب‌پژاده

## خلف وعله

که او زو عده خلافی چرا ابا نکند  
یقین که تکذیب از نظم نفر ما نکند  
در این شماره کنم درج و کس خطانکند  
رسیده امیت که درد کسی دوا نکند  
بهین مطالب دیگر کس اعنتا نکند  
چو کهنه گوئی کس نامة تو وا نکند  
هزار و عده خوبان یکی وفا نکنده

شگفت آیدم از شخص ایرج افشار  
سخن ز کاغذ و کمیابیش بنظم آمد  
بمن نوشست که: البتة و صد البتة  
شماره یک و دو ز آن سال پائزدهم  
سخن ز «صالح» و «تیهورناش» و «فیروز» است  
«سخن نوار که نورا حلاوتی است دگر»  
خلاصه «برهان» چون شعر خود ندید بگفت

دکتر سید برهان الدین میر منصوری

## روزنامه‌های به زبان فرانسه در ایران

دانشمند گرامی، آقای مسعود برزین که پژوهش‌ساز ایشان درباره مطبوعات جای شایسته‌ای در مواد مربوط به تاریخ مطبوعات دارد، در پایان مقاله‌ی خود<sup>۱</sup> فهرست کوتاهی از روزنامه‌های فرانسه‌زبان انتشار یافته در ایران داده‌اند. مطالعه‌ی این مقاله مرآ برآن داشت که فهرست یاد شده را با افزودن بخشی اشاره‌ها به زیره اعتنا به روزنامه‌های زبانه و جند زبانه در حد اطلاع خود و دسترسی به مدارک و استناد تکمیل کنم. بنابراین صورت زیر فراهم آمد که به ترتیب تاریخ انتشار است و امیدوارم پژوهندگان دیگر کمبودهای آن را بر طرف سازند.

### ۱- لایاتری La Patrie (وطن)

این روزنامه در تاریخ ۵ فوریه ۱۸۷۶ برایر با نهم محرم ۱۲۹۳ در تهران منتشر شد و چون نوشته‌های آن با مذاق دستگاه استبداد جور در تمی آمد پس از شماره‌ی نخست برای همیشه خاموش شد. مدیر و سردبیر آن بازدیدو نورمان بلژیکی بود. از لایاتری تاکنون هیچ نسخه‌ای به دست نیافرده است.

### ۲- روزنامه علمیه دولت علیه ایران

این روزنامه‌ی ماعانه‌ی نامرتب، در اول شعبان ۱۲۸۰ ق (۱۱ زانویه ۱۸۶۴) در تهران آغاز به انتشار کرد و همچون دیگر روزنامه‌های آن عصر دولتی و با چاپ سنگی بود. ترجمه برخی از مطالب روزنامه به زبانهای فرانسه و عربی در آن جا می‌شد. «روزنامه علمیه دولت علیه ایران» در ۴ تا ۱۷ صفحه به قطع ۳۴ × ۲۰ سانتیمتر انتشار یافته است.

### ۳- اکودویرس Echo de Perse (صدای ایران)

روزنامه‌ی اکودویرس در ۲۹ صفر ۱۲۰۲ ق (۱۲ مارس ۱۸۸۵) به زبان فرانسه منتشر شد و بدین ترتیب دوین روزنامه‌ی روسایر فرانسوی چاپ ایران بود. مدیریت روزنامه را دکتر مورل بر عهده داشت. جز آنکه به ظاهر تنها یک شماره از اکودویرس نشر یافته اطلاع دیگری از آن در اختیار ندارم.

۱- «مطبوعات فرانسوی زبان در ایران» در «آینده» شی ۲-۶ سال میزدهم سیص  
۱۳۰۹، ۴۰۹.

## ۴- شرق

روزنامه‌ی روزانه‌ی شرق در ۱۴ رمضان ۱۲۲۷ (۳۰ سپتامبر ۱۹۰۹) جانشین روزنامه‌ی توقيف شده‌ی رعد شد و از شماره‌ی ۹۱ صفحه‌ی آخر آن به زبان فرانسه انتشار یافت. صاحب امتیاز و مدیر روزنامه سید ضیاءالدین طباطبائی و سردبیر آن هنگام افزودن صفحه‌ی فرانسه دکتر حسین خان کحال بود که سال بعد اندپاندانس پرس را منتشر ساخت. شرق به ترتیب در سه قطع ۵۷ × ۴۱، ۵۶ × ۴۸ و ۵۲ × ۴۱ سانتیمتر در چهار صفحه‌ی چهار تا پنج سوتونی چاپ می‌شده.

## ۵- اندپاندانس پرس Indépendance Perso (استقلال ایران)

اوکین شماره‌ی روزنامه‌ی فرانسه زبان اندپاندانس پرس در چهارم زوئن ۱۹۱۰ (برابر با ۲۵ جمادی الاول ۱۲۲۸) به صورت هفتگی منتشر شد و پیش از سه شماره دوام نداشت. دکتر حسین خان کحال صاحب امتیاز و مدیر آن در ۴۴ جمادی الاول ۱۲۲۸ روزنامه‌ی فارسی زبان استقلال ایران را به عنوان ارگان حزب اتفاق و ترقی انتشار داد.

## ۶- برق

روزنامه‌ی «برق» در پنج شوال ۱۲۲۸ (۹ اکتبر ۱۹۱۱) جانشین شرق شد و همان ویژگیهای روزنامه‌ی راد شده - از جمله صفحه‌ی فرانسه‌زبان - را دارا بود. این روزنامه ابتدا هفته‌ی چهار شماره و پس از آن دو شماره در هفته انتشار می‌یافت. برق در چهار صفحه‌ی پنج سوتونی به قطع ۵۷ × ۴۲ سانتیمتر چاپ می‌شده.

## ۷- بیطرف

روزنامه‌ی «بیطرف» از محرم ۱۳۳۱ ق (ژانویه ۱۹۱۳) در تبران به صاحب امتیازی و مدیریت حسین پرسنگزاده منتشر شد و حدود نیمی از مطالب آن به زبان فرانسه و عنوان این بخش ترجمه‌ی نام روزنامه به فرانسه یعنی Impartial بود<sup>۲</sup>. «بیطرف» به ترتیب به صورت هفتگی، دو شماره در هفته و سه ایام هفته‌ای سه شماره انتشار یافته و جای خود را به «اطلاعات» داده است. این روزنامه در ۴ تا ۸ صفحه‌ی دو تا سه سوتونی به ترتیب در قطعه‌های ۳۵ × ۲۱ و ۴۲ × ۳۰ سانتیمتر چاپ شده است.

<sup>۲</sup>- این نام خود قلیل‌دی از یک یوپیه‌ی معروف فرانسوی است.

### ۸- ایرانشهر

روزنامه‌ی ماهانه‌ی «ایرانشهر» در جمادی‌الاول ۱۳۲۲ (آوریل ۱۹۱۴) در پاریس انتشار یافت و دارای سه صفحه به فارسی و یک صفحه به زبان فرانسه بود. ناشران ایرانشهر ناشناسند و برخی قرائت نشان میدهد که شادروانان بورداد و کاظمزاده ایرانشهر در کار انتشار آن دست داشته‌اند. «ایرانشهر» در چهار صفحه‌ی چهارستونی به قطع  $40 \times 50$  سانتی‌متر به چاپ میرسید و هردار دول محور بود.

### ۹- اطلاعات

در ۲۶ شعبان ۱۳۲۲ ق (بیستم روزیه ۱۹۱۴) روزنامه‌ی اطلاعات با حفظ ویژگی‌های «بیطرف» به جای آن منتشر شد. در این هنگام میرزا علیخان‌زنجانی سردبیر روزنامه و سردبیر بخش فرانسه مشیل حاجیان بود. «اطلاعات» هفتگه‌ی سه شماره در ۸ تا ۱۲ صفحه‌ی سه ستونی به قطع  $42 \times 30$  سانتی‌متر چاپ می‌شد. این روزنامه ارتباطی یا روزنامه‌ی معروف اطلاعات که بعدها به صاحب امتیازی عباس مسعودی انتشار یافت ندارد.

### ۱۰- آلبانس فرانسز Alliance Française

برپایه‌ی برخی از منابع، روزنامه‌ی آلبانس فرانسز در ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹ م) از سوی موسسه‌ی آلبانس فرانسز به زبان فرانسه در تهران منتشر شده است. من به همیج نسخه‌های از این نشریه دست نیافرستم.

### ۱۱- پارس

محله‌ی پاخزده روزه‌ی «پارس» به مدیریت ابوالقاسم لاهوتی و دانشمند ترک جلال انسی در استانبول از ششم شعبان ۱۳۳۹ ق (۱۵ آوریل ۱۹۲۱) آغاز به انتشار گرد و دو زبانه (فارسی - فرانسه) بود. سردبیری بخش فرانسه مجله را شادروان حسن مقدم (علی نوروز) بر عهده داشت. این مجله در سی و دو صفحه‌ی دوستونی به قطع  $21 \times 14$  سانتی‌متر منتشر می‌شد.

### ۱۲- حصار عدل

از این شماره‌ی روزنامه‌ی هفتگی «حصار عدل» در ۱۸ جدی ۱۳۰۱ (نهم زانویه ۱۹۲۳) منتشر شد. صفحه‌ای آخر این روزنامه ابتدا به زبان فرانسه بود و پس از چندی به زبان روسی تبدیل یافت. صاحب امتیاز و مدیر این روزنامه حسین حسن‌زاده کسرائی و سردبیر آن ابوالقاسم ذرقی بوده است. «حصار عدل» در چهار صفحه‌ی دوستونی به قطع  $40 \times 28$  سانتی‌متر منتشر می‌شد.

میشند.

### ۱۳- ایران

«ایران» نویل نامه‌ای بود که از سوی گلوب بین‌المللی ایران در میزان ۱۳۰۲ (سپتامبر ۱۹۲۳) انتشار یافت و مدیریت و سردبیری آن را روانشاد استاد نصرالله فلسفی بر عهده داشت. این مجله‌ی دو زبانه (فارسی - فرانسه) نخستین مجله‌ی تمبرشناسی ایران بود و به طور معمول در ده صفحه‌ی دوستونی به قطع ۲۰۵۰ × ۱۴ سانتیمتر چاپ میشد.

### ۱۴- شیر خوشید سرخ ایران

نشریه‌ی «شیر و خوشید سرخ ایران» به صورت یک مجله‌ی ماهانه از خرداد ۱۳۰۴ آغاز به انتشار کرد و بخشی از آن به زبان فرانسه بود. مجله به صور معمول در ۴۴ صفحه‌ی یک ستونی به قطع ۲۳ × ۱۵ سانتیمتر منتشر میشد.

### ۱۵- مسازه دو تهران (قاصمه تهران) *Messager de Téhéran*

این روزنامه‌ی منظم فرانسه زبان در شیرپور ۱۳۰۵ (سپتامبر ۱۹۲۵) آغاز به انتشار کرد. «مسازه دو تهران» هفت‌های پنج شماره به مدیریت فرانسوا ملک کرم چاپ میشد و جز آنکه پس از شهرپور بیست شماره‌ای از آن انتشار یافته در حال حاضر اطلاع دیگری در اختیار من نیست.

### ۱۶- رهنماهی بانوان

مجله‌ی ماهانه‌ی «رهنماهی بانوان» را شادروان عبدالرحمن سیف‌آزادی‌سال ۱۳۰۵ (۱۹۲۶) در برلین پایتخت آلمان به سه زبان فارسی - انگلیسی و فرانسه انتشار داد. این مجله در ۲۸ صفحه‌ی دوستونی به قطع ۲۱۵۰ × ۲۶۰۰ چاپ میشد.

### ۱۷- علم و هنر

«علم و هنر» مجله‌ی ماهانه بیست که در مهر ماه ۱۳۰۶ (اکتبر ۱۹۲۷) در برلین آغاز به انتشار کرد و صاحب امتیاز آن ابوالقاسم و ثوق مهندس بود. سردبیری این مجله را محمد علی جمالزاده بر عهده داشت. هرشماره از «علم و هنر» حاوی ۳ تا ۵ صفحه مطلب به زبانهای فرانسه و آلمانی بود، این مجله در ۴۶ تا ۶۲ صفحه‌ی دوستونی به قطع ۲۰۵۰ × ۲۳۰۰ سانتیمتر چاپ میشد.

**۱۸- قلم آزاد**

مجله‌ی ماهانه «قلم آزاد» در اول آبان ۱۳۰۸ (۲۳ اکتبر ۱۹۲۹) به صاحب امتیازی ح. معطر و سردبیری ع. حکمت شروع به نشر کرد. چهار صفحه از این مجله‌ی تجاری به زبان‌های فرانسه و انگلیسی بود. «قلم آزاد» در ۲۸ صفحه‌ی یک و دوستونی به قطع  $34 \times 22$  منتشر میشد.

**۱۹- اطاق تجارت**

مجله‌ی ماهانه‌ی «اطاق تجارت» در ۱۵ آبان ۱۳۰۸ (ششم نوامبر ۱۹۲۹) به مدیریت و سردبیری عباس مسعودی انتشار یافت و چنانکه از نامن پیداست از گان اطاق تجارت و در واقع جانشین «راهنمای تجاری ایران» — که نام دیگر آن «عصر جدید» است — بود و بعدها نیز به «اطاق بازرگانی» تغییر نام داد. هر سه‌مازه از این مجله شش تا هفت‌صفحه به زبان فرانسه‌چاپ میشد. «اطاق تجارت» در ۳۰ تا ۵۲ صفحه‌ی دوستونی به قطع  $34 \times 26$  در ۱۹ × ۱۹ انتشار می‌یافت.

**۲۰- مجله گمرک ایران**

«گمرک ایران» به صورت یک مجله‌ی ماهانه در آذر ۱۳۰۸ (دسامبر ۱۹۲۹) آغاز انتشار کرد و پیش از جتنگ جهانی دوم به دو زبان فارسی و فرانسه‌چاپ میشد و رس از آن بخش فرانسه به انگلیسی تغییر یافت. از گان اداره‌ی کل گمرکات در ۱۲۰ تا ۱۴۰ صفحه‌ی یک ستونی به قطع  $21 \times 28$  سانتیمتر منشید میشد.

**۲۱- انوشهروان**

مجله‌ی ماهانه‌ی «انوشهروان» به صاحب امتیازی و مدیریت کاسپیار هاشوریان در فروردین ۱۳۱۰ (مارس ۱۹۳۱) به دو زبان فارسی و فرانسه انتشار یافت. این مجله‌ی حقوقی به طور معمول در ۶۶ صفحه‌ی دوستونی به قطع  $21 \times 29$  سانتیمتر چاپ میشد.

**۲۲- مجله‌ی مدرسی عالی فلاحت کرج**

این مجله‌ی ماهانه که در برخی از منابع از آن بالعنوان «فلاحت» یاد شده در فروردین ۱۳۱۰ (مارس ۱۹۳۱) آغاز به انتشار کرد و بخشی از مطالibus به زبان فرانسه بود. مجله به طور معمول در چهل و چهار صفحه‌ی یک ستونی به قطع  $27 \times 19$  سانتیمتر به چاپ میرسید.

**۲۳- روزنال دو تهران Journal de Téhéran**

در باره‌ی این روزنامه نگاه کنیده به شرح جامع آقسای مسعود بروزیس

«مطبوعات فرانسوی زبان در ایران» در «آینده» ش ۶ و ۷ سال سیزدهم صص ۱۲-۴۰۹.

#### ۲۴- جمعیت طرفداران جامعه ملل

ارگان جمعیت طرفدار جامعه ملل در خرداد ۱۳۱۴ آغاز به انتشار کرد و مجله‌یی فصلی بود. مدیریت آن را عباس مسعودی سردبیری اش را دکتر احمد متین دفتری بر عهده داشتند. کمتر از نیمی از مطالب این مجله به زبان فرانسه است. «جمعیت طرفداران جامعه ملل» اغلب در ۶۰ صفحه‌یی یک سوتونی به قطع ۵۰×۲۶۰ ریز سانتیمتر چاپ میشد.

#### ۲۵- چهانگردی

کانون چهانگردی ایران مجله‌ی ماهانه‌ی سه‌زبانه (فارسی - فرانسه - انگلیسی) خود را در اردیبهشت ۱۳۱۵ (آوریل ۱۹۳۶) به مدیریت عباس مسعودی انتشار داد. مشخصات این مجله را در حال حاضر در اختیار ندارم.

#### ۲۶- دامپزشکی

مجله‌ی ماهانه «دامپزشکی» در فروردین ۱۳۱۶ (مارس ۱۹۳۷) از مسوی اداره کل دامپزشکی انتشار یافت. دکتر عبدالله حامدی و پس از وی دکتر محمد حسین میمندی نژاد مدیریت و سردبیری آن را بر عهده داشتند. این مجله در سال اول A شماره به فارسی و ۴ شماره‌ی جداگانه به فرانسه انتشار داده است. مجله‌ی «دامپزشکی» در ۵۶ تا ۱۸۰ صفحه‌ی یک‌سوتونی به قطع ۴۰×۲۶۰ سانتیمتر چاپ میشد.



#### مطبوعات فرانسه زبان ایران پس از شهریور ۱۳۲۰

پس از اشغال وطن ما از سوی منققین، روزنامه‌ی دو تهران به انتشار خود ادامه داد و تا به امروز نامدارترین روزنامه‌ی فرانسه زبان ایران بوده است. علاوه بر آن ابیره‌ی از روزنامه‌ها و مجله‌های فرانسه زبان و یا دو زبانه و چند زبانه نیز در تهران منتشر شده که بی‌گمان آقای مسعود برزین در گفتار جامعی که پایه اشاره‌ی مجله‌ی آینده در دست تهیه داردند ذکر خواهند فرمود. صورت پاره‌ی از این نشریات بدین قرار است:

#### نشریات فرانسه زبان (- و فرانسه - انگلیسی)

۱- لاندول نوروب La Nouvelle Europe (اروپای نور) بوشن ماهانه‌ی سفارت

- لهمستان در تهران (۱۳۴۶).
- ۶- یک شماره از مسازه دولتی تهران که بس از ده سال وقفه، در زوئن ۱۹۴۷ به دو زبان فرانسه و انگلیسی منتشر شد و با حزب آزادی ارتباط داشت.
  - ۷- اوریان پانوراما Orient Panorama (چشم انداز خاور) به صاحب امتیاز دکتر هاشم طاعبیان (سال تأسیس؟)
  - ۸- کیهان فرانسه (۱۳۴۸)
  - ۹- لیران Iran نشریه‌ی وزارت اطلاعات (سال تأسیس؟)
  - ۱۰- ایران پترول Iran Petrol (نفت ایران) (۱۳۴۹)
  - ۱۱- دیسکوپیون سور لالفاربیزاسیون Discussion sur l'Alphabetisation (کمتو گو درباره سوادآموزی) این نشریه در ۱۳۴۸ انتشار یافت و دو سال بعد به Travail de l'Alphabetisation (کار سوادآموزی) تغییر نام داد.
  - ۱۲- اندود استوریک دولیران Etudes Historique de l'Iran (پژوهش‌های تاریخی ایران) در ۱۳۵۰ از سوی مجله‌ی «پژوهش‌های تاریخی» منتشر شد.
  - ۱۳- پژوهنده (۱۳۵۰) به فرانسه و انگلیسی Iranian Review of International Relation (مجله‌ی ایرانی روابط بین‌المللی) به فرانسه و انگلیسی (۱۳۵۲)

بوخی از نشریات فارسی - فرانسه و یا چند زبانه  
جهان پژوهشکی - گزارش کمیسیون ملی یونسکو رایران - آفات و بیماری‌های  
نباتی - مجله‌ی مردم‌شناسی - Acta Medica Iranica - مجله‌ی دانشکده‌ی  
جنگلداری دانشگاه تهران - مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه  
تهران - مجله‌ی دانشکده‌ی منابع طبیعی - هنر معماری - نشریه‌ی دانشکده‌ی  
علوم دانشگاه تهران - نشریه‌ی دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران - مجله‌ی کار -  
باستان‌شناسی و هنر ایران - مجله‌ی Information et Nouveautés Techniques ایران  
مجله‌ی بهداشت ایران

### قندیه و سمریه

دو دساله دو تاریخ هر آوات و چهارمیاه سمر قند  
از محمد بن جلیل سمر قندی و ابوظاہر خواجه سمر قندی

### به کوشش ابراج افشار

از انتشارات مؤسسه فرهنگی جهانگیری - ۱۳۶۷  
۱۳۰ ریال

دکتر نذیر احمد (علیگرہ - ہندوستان)

ترجمہ قدرتالله روشنی و عفرانلو

## زبان فارسی در چین

سالها قبل، یکی از دوستانم مقاله‌ای بزبان عربی تحت عنوان *نفوذ فرهنگ و زبان فارسی در اندونزی* برایم فرستاد که این مقاله بوسیله دفتر روابط فرهنگی ایران در ۱۹۷۰ به چاپ رسیده بود.<sup>۱</sup> در همین زمان سکه‌ای برای شناسائی برایم فرستاده شد که متعلق به یکی از اعراق مسلمان و شاید منوط به هندوچین بود. دقیقاً مطالع سکه را بخاطر ندارم ولی آنچه بیاد دارم، سکه ضرب ایران بود و این فکر برایم پیدا شده که امکان داشته است نفوذ فرهنگ ایران تا این نواحی گسترش پیدا کرده بوده است.

با داشتن این اطلاعات مقاله‌ای در دسته تحریر داشتم راجع به فقیه داشمند، پرهان الدین ساغرجی که از شهر ساغرج نزدیک سمرقند به بغداد سفر کرد تا از حوزه‌های درسی و علمای دینی آنجا برومند شود. ساغرجی مناسک مذهبی حج را هم در مکه انجام داد و پس از مدتی به شیراز سفر کرد و هر دو تکریم و احترام امراء فارس واقع شد. بزرگی مقام و شهرت شیخ تا هند پیش رفت تا جایی که سلطان محمد بن تقیق (متوفی ۷۲۵ م) چهل هزار دینار برایش فرستاد و از او دعوت کرد که پدربار او برود. اما شیخ پرهان الدین بعوض رفتن پدربار سلطان در هند به «خطا» میرود و در شهر خان بالغ (پکن) منزل می‌کند و ریاست جامعه مسلمانان آنجا را بعده می‌گیرد و عنوان «صدر جهان» باو داده می‌شود، بطوری که در نسخه اصلی رحله ابن بطوطه آمده این لقب بوسیله خان بزرگ چین به شیخ پرهان الدین داده شده بود.

با داشتن این جزیان، فکری برایم پیدا شد تا مقاله‌ای در خصوص نفوذ و تأثیر فرهنگ و زبان فارسی در چین بنویسم. هر چند داشته این تحقیق فرق الماده وسیع و تهیه منابع و مأخذ برای بررسی آن بسیار دشوار و از حد توان یک نفر خارج بود و احتیاج به تحقیق کلی بوسیله چندین نفر و شاید جمیعی داشت، به حال برای آنکه سرآغازی برای چنین بحث و تحقیق بزرگی فراهم آید، با استفاده از توشیه‌های ابن بطوطه و سایر منابعی که در دسترس بود، مقاله زیرین فراهم گردید که حاصل نتایج بررسی‌های اینجانب می‌باشد.

ابن بطوطه در خصوص شهر هانگجو<sup>۲</sup> می‌نویسد:

<sup>۱</sup> عنوان مقاله چین است: «حوالیات الثقافیة بین ایران و اندونسیا»

<sup>۲</sup>- ترجمہ گیب، ص ص ۴۹۵-۴۹۶

«امیر خورتی فرمانروای چین است، امیر در کاخ خود از ما پذیرائی کرد و ضیافتی برپا داشت که به آن «طوفی» می‌گویند. در این مهمانی مسدهای از بزرگان شهر کث داشتند امیر آشیزهای مسلمان آزاده و گوستنده را بطريقه اسلامی ذبح کرده و غذا پخته بودند. امیر با وجود بزرگی مقامش غذا شخصاً بینا تعارف می‌کرد و قطعات گوشت را پس از نکه کردن در ظرف می‌گذاشت. سه روز مهمان او بودیم. سپس به بندگان رفتیم و پرسش ما را همراهی کرد. سوار گشتنی شدیم که شباهاست به جهاز جنگی داشت و پسر امیر با تعدادی خوانده و نوازنده سوار گشتنی دیگری شد. آنان شروع به خواندن آواز چینی، عربی و فارسی کردند. امیرزاده آواز و نغمات ایرانی را بیشتر دوست داشت. هنگامی که شعری فارسی می‌خواندند، دلشاد می‌شد و نوازنده‌گان و خوانندگان را تشويق می‌کرد که آن آهنگ را تکرار کنند و شعر فارسی را مجدداً بخوانند. شعر و آهنگ چندین بار تواخته و خوانده شد، بطوریکه هنهم آن شعر را حفظ کردم. اشعار با آهنگ دلنشیین خوانده می‌شد و چنین بود:

لنا دل به محنت داده ام در بحر فکر افتاده ام

چیزی در نیاز استادهایم توی بمحراب اندی

شب هنگام به کاخ امیر برگشتمیم و شب را در آنجا سپری کردیم. فواز نهادگان و سخا نهادگان در کاخ بودند و آهنگبای دلنشیں و زیبا اجر اکوندند.

اییات فارسی که به غلط در تمام متون عربی به چاپ رسیده ربطی به نسخه معیوب خطی کتاب ندارد، چو تکه، ما کاملاً آگاه هستیم که این بخطه زبان فارسی را می‌دانسته و شواهد نزیرین دال براین امر است.

«به نزدیک سلطان رسیدم، دست هرا گرفت و با گرمی آنرا فشرد و با  
حالتش خوش و به فارسی گفت: آمدن شما باین مکان موجب خرسندی و  
خوبیختی است، خیالتان آسوده باشید، به نحوی با ملاطفت و مهربانی با شما  
رفتار کنم که آوازه خوش آن به گوش تمام کسان و همشهریان شما برسد  
بطوریکه به این ولایت بیایند و در خدمت شما پاشند.»

این بیطوطه در سر ندیپ با پادشاه آن جا به فارسی صحبت می‌کند" و موقعي که در مالوی دختری به او معزوفی می‌شود که زبان فارسی می‌دانست، فوق العاده خوشحال هر شود، چونکه تها کسی بود که زبان فارسی می‌دانسته

۲- عمان ماخته فوق، ص. ۷۰۴.

۳۰- تصحیح فارسی، ص: ۶۶۰

است.<sup>۴</sup>

این ایات به غلط به انگلیسی ترجمه شده و ترجمه آن بشرح ذیرا می‌باشد.<sup>۵</sup>

*My heart given up to emotion,  
was O'erwhelmed in waves like the Oceans.  
But before taking me to my devotions,  
My troubles wear gone from me. ...*

مذکورها موجب گمراحتی محققان شده بود تا اینکه در سنته ۱۹۵۰ م/۱۳۲۸ ش، دانشمند برجسته ایرانی، محمد قزوینی تشخیص درست ایات فوق را داد و آن را جزو غزلی از بداعی سعدی دانست و صحیح آن این است.<sup>۶</sup>

تا دل به صبرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام چون در نهار استدام مگوئی به محراب‌الندی  
بکی از نکات بسیار مهم، اصطلاحات و لغات زبان فارسی است که ولارد زبان چینی شده است و بر عهده محققین و دانشمندان زبان‌شناس ایرانی و چینی است که درباره آن به تفحص و تحقیق بپردازند. در این مقاله با استفاده از رحله این بطوره و سایر منابع و مأخذ به چندین مورد از آن اشاره خواهم کرد.  
یک لغت آن کلمه «پاسوان» است که با اندکی تغییر از لغت یامسان گرفته شده و این بطوره موارد استعمال آنرا در شهر کنجهنفو شتیمه است.<sup>۷</sup> این بطوره می‌توانسته

«هنگامی که به این شهر رسیدیم، قاضی و شیخ‌الاسلام، و بازار گنانان یا علمهای، طبلهای، بوق و شیپورها و خنیاگران در خارج از شهر ازما استقبال کردند و برای همان اسب آوردند. ما سوار اسب شدیم و بقیه پیاده آمدند و فقط قاضی و شیخ‌الاسلام سوار اسب شدند. حاکم شهر با همراهانش نیز آمده بودند. با این تشریفات راورد شهر شدیم. شهرداری چهار بارو بود. بین باروی اول و دوم غلامان سلطان که نگهبانان شهر می‌باشند اقامت دارند و بعضی در روز و بقیه در شب حراست شهر را بعده دارند و به آنان «پاسوان»<sup>۸</sup> می‌گویند. بین

۴. مأخذ فوق، ص. ۹۴۲.

۵. ترجمه گیب، ص. ۴۹۶.

۶. مراجمه کنید به: شدالازار، ص. ۵۰۵.

ای چهره زیبای تو رشته چنان آذری هر چند وصفت من کنم در حین از آن بالا قری

۷. ترجمه گیب، ص. ۲۹۱. در رحله این بطوره «پاسوان» و «پاسوان» آمده. ص. ۱۶۵.

۸. مذکور از ترجمه فارسی، ص. ۷۴۵.

باروی دوم و سوم سر بازخانه قرار گرفته که آنان سواره نظام هستند و وزیر نظر فرمانده نظامی یا ساخلی شهر هستند که حاکم شهر است، بین باروی سوم مسلمانان بسر می برند، منهم در بین مسلمانان و در خانه شیخ‌الاسلام ظهیرالدین قولاوی منزل گرفته، در داخل باروی چهارم چنین‌ها زندگی می‌کنند که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند...»

ابن بطوطه وقتی هاجرای ششین شمیر از مجموعه «خنساء» را شرح می‌دهد، بهترین مسئله را برای بحث در این مقاله ارائه می‌دهد. این اصطلاح به خوبی در ترجمه انگلیسی کتاب ابن بطوطه آورده شده است<sup>۹</sup> و من هنوز ترجمه آن را در اینجا نقل می‌کنم که بخوبی بكلمة «دست» اشاره شده است: «فردای آن شب از دروازه شهر پنجم که بنرگترین شهرهای ششگانه و محل سکونت توده مردم است وارد شدیم. این قسمت بازارهای خوب و صنعتگران هنرمند دارد و پارچه‌های معروف خنسائی در آن باقته می‌شود. از صنایع عجیب این شهر طبقه‌های معروف خنسائی در آن را «دست» می‌نامند و قطعات آن به بهترین و ماهرانه توین طرزی بهم پیوسته، رنگی سرخ و شفاف برآن میزند...»

در نسخه اصلی رحله (جلد ۴، ص ۱۶۸) کلمات ایرانی بدین شرح آورده شده است: «والله دخلنا من باب یسمی کشتی دانان الی المدينة السادسة یسكنها البحريہ والصیادون والخلافة والتجارون و یدعون دورگاران (درودگران) والاصباء عصمه وهم الرماة والبیاده وهم الرجاله.»

در اینجا بخوبی دیده می‌شود که کلمه «کشتی دانان» از کشتی‌دانان گرفته شده و درست کلمه «درودگاران» درودگران و کلمه «اصباء عصمه» همان «اصباء» و «بیاده» همان «بیاده» است.

ابن بطوطه در خصوص کلمه صدر جهان و پاشا چنین می‌نویسد: خاقان به برهان الدین ساغرجی ختوان صدر جهان داد و اورا بریاست تمام مسلمانان قلمرو سلطنت خود برگزید. صدرجهان ترکیب فارسی است در صورتیکه لغت پاشا تعریف کلمه پادشاه است. (رجوع شود به ترجمه گیپ، بخش ۱۱، شماره ۳۲ و ۴۰).

ابن بطوطه وقتی شرح کاخ پاشا را می‌دهد، چندین کلمه فارسی را که صاحبان مناسب در کاخ سلطنتی بعده دارند، بازگو می‌کند. کاخ سلطان در قسمت مرکزی و در داخل شهر خان بالغ (بکینک) قرار گرفته و اختصاص خود

۹- مأخذ فوق، ص ۲۹۷.

۱۰- هسن مأخذ، ص ص ۵۱-۵۲.

و اعوان و انصارش داشته است: قسمت اعظم این کاخ از چوب‌های گنده کاری شده ساخته شده بود. و معماری بی‌نظیری در ساختمان کاخ بکار برده شده بوده است. پروفسور گیپ شرح کاملی از کاخ را نقل کرده و من قسمتی از آن را از رحله بشرح زیر می‌آورم.<sup>۱۱</sup>

«و قصره فی وسط المدینة... مجلس به الكتوال... المالک البرداریة... مجلس علیه الاصباءه... مجلس علیه النزداریة... مجلس علیه التقداریة... مجلس علیه العفلاریة» الخ.

لغات النزداریة والاصباءه والبرداریة، الكتوال، الجنداریه، التقداریه مسلمًا از کلمات فارسی ذیل گرفته شده است:

کوتوال = الكتوال پردمدار = البرداریه سیاهی = الاصباءه  
نزدار = النزداریه تیغدار = التقداریه جاندار = الجنداریه.

لغات ایرانی تغییر شکل یافته به عربی در چین بکار برده شده و این خود نشان‌وهنده گسترش زبان فارسی در چین است. وقتی که جویان یول را تشریح می‌کند، این بخطوطه در این مورد من نویسید:<sup>۱۲</sup>

«بیست و پنج قطعه از این یول گلگنده را بالش با «بالشت» می‌نامند. گنمه بالش موارد استعمال زیادی در زمان حکمرانان مغول در ایران و آسیای مرکزی داشت. مورخان دوران مغول، مانند عظامک‌جوینی، رشید الدین فضل الله، و صاف‌الحضره و بنائی به کرات از این کلمه در کتابهای خود آورده‌اند. مقدار آن برابر با پانصد مثقال طلا و یا نقره بوده است.

پروفسور گیپ<sup>۱۳</sup> بالش را شمش فلزی می‌داند که وزن آن معادل چهار و نیم یونه (۱۵ کرم) بوده است و بیول رایج اوایل قرن سیزدهم در استعضا بشمار میرفته است. این اصطلاح «بالش» یا «بالشت» بوسیله مغولان به چین آورده شده بود.

لنت دیگر، کلمه دیوان است «امیر برمن سلام کرد و به محاسب دیوان معرفت ام کرد».<sup>۱۴</sup>

پروفسور گیپ کلمه دیوان را بمعنای شوری نمیداند، بلکه مؤسسات علمی در مصر و افریقای جنوبی این اصطلاحات را می‌شناسند.<sup>۱۵</sup> این لنت معمولاً مورد استعمال خودش را در زبان فارسی دارد و بزبان چینی هم راه یافته است

۱۱- در ترجمه گیپ، اناپک آمده است.

۱۲- جلد ۲، ص ۱۹۹.

۱۳- ترجمه گیپ، ص ۲۸۴، ترجمه فارسی، ص ۷۳۵.

۱۴- ترجمه گیپ، ص ۳۶۹.

۱۵- مأخذ فوق، ص ۲۸۸.

که نشانه تأثیر زبان فارسی از زمانهای خیلی گذشته در چین است.

### دیگر کلمات و اصطلاحات فارسی

۱- چین کلان - «از او درخواست کردم که راهنمائی در اختیارم بگذارد تا مرا به نواحی چین که خود آنان چین کلان می‌نامند، ببرد».

چین کلان، ترجمه از کلمه سانسکریت «مهاجین» است و مهاجین هم در فارسی چین و مهاجین [چین و مهاجین] گفته می‌شود.

۲- خطا - این کلمه به قسمت شمالی چین اطلاق می‌شود که در مقابل چین (چین) قرار گرفته و مسافران مسلمان در جنوب را چینین خطاب می‌گردند و بدین تحوی دو قسمت چین را از یکدیگر متمایز می‌دانستند و اصل آن از کلمه Kithay گرفته شده و ترکها یک سلسله سلطنتی در بینک در انسانی قرون دهم تا پازدهم تشکیل دادند.<sup>۱۶</sup>

۳- طوی - «او ضیافتی در کاخ خود برای ما ترتیب داد و باین ضیافت طوی می‌گفتند<sup>۱۷</sup>. طوی یک کلمه ترکی است و معنای عروسی کردن و شادمانی و جشن عروسی است. این لغت موارد استعمال زیاد در فارسی عصر مغولی دارد.

«برادرزادگان باقتو، جمعیتی بزرگ ساختند و روزها طوی کردند. چون بعدود آلمالیع رسیدند، او رغبه خاتون به استقبال آمد و طویهای متواتر گرد و دیگر شهزادگان باافق موافقت نموده بهارگاه در قراقوزه همچنین طوی کردند. احتمال زیاد دارد که این کلمه از راه زبان فارسی به چین رفته به ازترکی،

۴- پرگاله - کسانی که پانزده قطعه از آن فلزات قیمتی را مالک باشند «ستی» نامیده می‌شوند<sup>۱۸</sup>، و هر یک از قطعات مزبور «پرگاله» می‌نامند.

پدرستی نمیدانیم که کلمه «ستی» یک لغت چینی است یا از سایر زبانها گرفته شده است. اما بنظر می‌رسد که برگاله باید پرگاله باشد و در فرهنگ لغات فارسی دو معنی دارد:

۱- قسمتی از یک چیز یا شیتی، امیر خسر و دهلزی می‌گویند<sup>۱۹</sup>:

۱۶- مأخذ فوق، ص ۳۷۰.

۱۷- مأخذ فوق، ص ۳۷۲.

ترجمه گیب، ص ۲۹۵. ترجمه فارسی، ص ۲۴۹.

۱۹- ومن کان له خص عشرة ممدوه المتن (فتح الین المبدل وکسر الفاء اسمعولة) وهو بمعنى کارمن بمحض ويسعون القطعه الواحدة منها برگاله (فتح الباء الموجدة وسكون را وبفتح الكاف والمع) رحله. جلد ۲، ص ۱۶.

من آب طلب کردم ازین دیده خونبار  
همچنین سراج الدین تسمی می‌گوید:

بر ز پرگاله چکر دامن  
دیهمام در غم فراق تو کرد

۲- همچنین به معنی یک نوع نفع است.

معنای اول در جملات بالا درست بمنظور میرسد، اما در فرهنگ اشتبینگاس پرگاله چنین بیان شده است ذ معنی آن، جرقه، یک جام شیشه است و سپس معنای وصله‌ای که بر جامه زنند. تیکه پارچه، پاره‌ای از هرچیز، گزنه، پستان، در فرهنگ‌های ایرانی مانند، فرهنگ جهانگیری، پرهان قاطع، فرهنگ نظام و غیاث‌اللغات کلمه با حرف کاف آمده نه با حرف گاف. مسلمآ آنچه این بطروطه بکار بوده است اصطلاح لفت ایرانی است.

۳- آب حیات - این بطروطه وقتی درباره قوانین چینی سخن می‌گویید، چنین اطلاعاتی داده است:<sup>۲۰</sup>

و يخترق الشهـر اما صـروف بـأبـ حـيـاتـ معـنىـ ذـلـكـ مـاءـ الـحـيـاةـ وـ يـسـمـيـ اـيـضاـ  
شـهـرـ السـبـرـ (الـسـرـوـ) كـاسـ الشـهـرـ الذـىـ بالـهـنـدـ وـ مـنـبـعـهـ<sup>۲۱</sup> مـنـ جـبـالـ يـقـربـ مدـيـنـةـ خـانـ  
بـالـقـ تـسـمـيـ كـوهـ بـوزـنـهـ معـنـاهـ جـبـلـ المـرـودـ.

- رودخانه‌ای از این مکان عبور می‌کند که آب حیات نامیده می‌شود و رودخانه‌ای دیگر را رودسر و میگویند (با این نام رودخانه‌ای هم در هندوستان وجود دارد) که از کوههای نزدیک شهرخان بالغ سرچشمه می‌گیرد که به آن کوه بوزینه می‌گویند.

«آب حیات» و «کوه بوزینه» لغات ایرانی هستند، مسلمآ این اسمی روزگاری بر روی متصروفات ایران گذاشته شده بوده است. بعضیها ممکن است چنین برداشت کنند که این بطروطه این لغات و اصطلاحات را از چینی‌ها اقتباس کرده باشند که مسلمآ درست نیست، زیرا زبان مادری این بطروطه عربی بوده و ترجمه آن از چینی به عربی صحیح بمنظور نمی‌رسد، چون ضبط این لغات به فارسی است، بنابراین صیغه‌گونه شکی در اصالت این لغات فارسی نیست.

۴- جنگ (سفینه) - جنگ در فارسی بمعنای گله‌جین آدیب بکار بوده می‌شود، در چینی این کلمه معنی کشتی بزرگ جنگی را می‌دهد. اما لفت جنگ در فارسی معنای کشتن یا قایق را می‌دهد که معادل عربی آن سفینه است. همچنین معنای دیگر آن کتاب با بیاض بزرگ است و صاف حضرت این لفت

۲۰- فرهنگ جهانگیری، جلد ۲، ص ۸۸۲.

۲۱- رحله، جلد ۲، ص ۱۵۸.

را بمعنی کشتنی در عبارات ذیل بکار برده است:<sup>۲۲</sup>  
 «عَلَى مُعْظَمِ فَخْرِ الْهَمَّينِ أَحْمَدَ ازْ حَكْمٍ وَبِرْ لِيْغٍ يَادِ شَاهِ عَادِلِ غَازَانِ درِ سَنَةِ سَبْعِ وَتِسْعِينَ وَسَتِمَائَهِ نَاهِزَدَ حَضْرَتْ تِيمُورَ قَاهَانَ شَدَ... وَ مَنْتَهَى اسْبَابِ سَفَرِ وَ مَرْتَبِ مَصَانِعِ جَهَازَاتِ وَ جَنْكَهَا گَشَّمَتَ».

در جایی دیگر می‌نویسد:<sup>۲۳</sup>

«وَ بِيَوْسَتَهِ طَرَالْفَ اقْصَى چِينِ وَ مَاجِينِ وَ رَوَانِجَ بِضَائِعَ بِلَادِهِنَدِ وَ سَنَدِ بهِ سَهَائِنِ بِزَرْكَ كَهْ آنَرَ جَنْكَ گُويِنَهِ امْثَالِ الْجَيَالِ تَجْرِي بِجَنَاحِ الرِّيَاحِ عَلَى سَطْرَوْجِ الْمَيَاهِ بِدَانِجَا مَتَواصِلِ باشَدَ».

رشیدالدین فضل الله کلمه چنگ را در کتاب خود چنین آورده است:<sup>۲۴</sup>  
 «کشتنی‌های بزرگ را در زبان چینی چنگ می‌گویند، این کشتنی‌ها افزایع کالا-های مختلف را از چین و ماجین و روآنج بیرون می‌برند و هند با خود می‌آورند، هسته این لغت ریشه چینی دارد<sup>۲۵</sup> و بعداً بازیان آمدند و سپس وارد زبانهای اروپائی شده است. چنانکه این کلمه در فرانسه<sup>۲۶</sup> La Jongue نامیده می‌شود. احتمال کلی دارد که این لغت بوسیله ملوانان اسپانیولی از چینی‌ها یا جاوه‌ای‌ها اقتباس شده باشد و از طریق سواحل شرقی هندوستان به اروپا آمدند باشند.<sup>۲۷</sup> به حال کاربرد این لغت بمعنای بیاض یا گلچین ادبی بعدها بوده است و برداشت مؤلف فرهنگ رشیدی از آن که خاقانی در ایات ذیل آن را بکار برده است: درست نیست.

هر چنگ زمانه فارغ الذات از بیست و چهار روز ساعت چونکه منظور خاقانی در واقع کلمه چنگ است که یک آلت موسيقی می‌باشد. ایرانیها عمولاً کلمه سفینه‌عربی را بجای چنگ گرفته‌اند. میرزا محمد قزوینی<sup>۲۸</sup> در ابتدا تصور کرده بود که کلمه سفینه معنای بیاض را نمی‌دهد، بعلماً با راجعه به کتاب تعالیی (ص ۱۴۱) نظر خود را تغییر داد.<sup>۲۹</sup>

۲۲- نام قدیمی در داخله سرچو، بعضی مواقع، قهکرا هم نامیده شد که در اواد جریان ندارد.

۲۳- تاریخ و صاف، عن ۵۰۶.

۲۴- تاریخ و صاف، ص ۳۰۱، این شرح مربوط به سواحل کورماندیل در معتبر است.

۲۵- تاریخ هند، جلد ۱، ص ۹۹.

۲۶- رجوع کنید به مجله یادگار، جلد ۴، بخش ۳، ص ص ۵۸-۵۹.

۲۷- دایرة المعارف، بخش انتقاد لغات.

۲۸- مجله یادگار، جلد ۴، بخش ۳، ص ۵۹.

۲۹- باخذ فوق، جلد ۴، بخش ۳، ص ۶۰.

ابن بطرطه این کلمه را به معنای کشتنی آورده است که خود با این سفینه سفر خود را به چین آغاز کرده بوده است. ابن بطرطه می‌نویسد:<sup>۲۰</sup>

«جهازهای پیشی معمولاً سه نوع هستند، کشتنی‌ها بزرگ را جنگ می‌گویند.<sup>۲۱</sup> نوع متوسط آنرا «زاو» یا «داو» می‌گویند و نوع کوچکتر را کم کم *Kamkams* نویند. نوع بزرگ این کشتنی‌ها دارای سه قا دوازده بادبان است که از نی هندی یا خیزران مانند حصیر بافته شده است. زمانی که تمام وسایل برای مسافرت به چین فراهم گشته است، سلطان سماری یکی از جهازات سیزده گانه جنگ خود را برای ما در بندر کالیکوت آماده ساخت.»

من فکر می‌کنم، مطالعه و تحقیق در هر کدام از موضوعات مربوط به نفوذ فرهنگ ایرانی در چین منجر به افزایش قراین بیشتری در این خصوص خواهد شد. امیدوارم این فکر من باعث شود که دوستان دانشمندان در این مورد باشوق و ذوق و فکری تازه و شمله تحقیقات خود را ادامه دهند.

حال بعضی از عوامل دیگر نفوذ زبان ایرانی را در زبان و فرهنگ چینی مورد بحث قرار می‌دهم.

۱- مقدم برهمه روابط تجاری بوده است. بخوبی عی‌دانیم که چین رابطه تجاری بسیار مهمی با سرتاسر کشورهای جهان اسلامی داشته است و بهترین دلیل برای آن مساجرات افراد زیادی از مسلمانان است که بجنوب چین سفر کرده و در آنجا اقامت گزیده‌اند. در اثنای قرون سیزدهم و چهاردهم کشور ایران مقدم بر تمام کشورهای مسلمان بوده که رابطه تجاری بسیار زیادی با چین داشته است که بخوبی از خلال نوشته‌های این بطرطه آشکار می‌شود. قسمت جنوبی ایران، بخصوص فارسی که از حملات و کشتار ایام مغولان بسلامت چنان بدر برده بود، مرکز بزرگی برای نشر و گسترش فرهنگ ایران و همچنین بسط اقتصادی بشمار عيرفت ایرانیان، بخصوص ایرانیان سواحل جنوبی ایران سفر را به چین آغاز کردند. آنان نشانه‌هائی از نفوذ فرهنگ ایران را در شهرهای ساحلی هند، سیلان، مالداوی و حتی در سواحل چین و جزایر جاوه و سوماترا و سایر قسمت‌ها بر جای گذاشتند.

دبالة دارد

۲۰- مأخذ فوق، ص ۴ و ص ۷۰.

۲۱- ترجمه گیوه، ص ۲۳۵-۲۳۶.

## نسخه‌ای خطی از دیوان حافظ

یکی از نسخه‌های خطی پرازش دیوان حافظ در موزه ملی دهلي نبو محفوظ و تازه خریده گردیده است<sup>۱</sup> نسخه نامبرده ظاهراً در سال ۸۲۶ هجری (۱۴۲۳ میلادی) بخط نسخ هوسیط استنساخ شده، چنانکه از ریاضی ذیل برمی‌آید، که در آخر نسخه داده شده است:

خت شد دیوان شعر حافظ شیرین کلام بوس قوس قدس آشیان فخر السام  
هزدهم مساه بربیع الآخر اندر چشتگاه بدمهشب روز بهرت صاد و ذال و واو و لام  
این نسخه که شامل ۱۹۲ ورق است، بقطع ۱۴ × ۲۴ سانتی‌متر می‌باشد. ظاهراً این نسخه دور عهد سلاطین دهلي کتابت گردیده و هر کب و طرز تحریرهم هندی است. در هر صورت نسخه مزبور دارای غزل و مقطعات و رباعیات زیب است که در نسخه‌های چاپی دیده نمی‌شود:

جو کعبه یافتم از بت؛ رسن آیه بالز  
که بیاتو شرح سراجام خود کنم آغاز  
بر آستان تو کاند از ل بر روی نیاز  
نیمه زلف تو مرخواسته ذ خس نداز  
راشک برس حکایت که من نیه غماز  
که لوش دیش بهم باشد و تنبیه و فراز  
تو درخ بخاک بنه حافظا بسوز و بساز

به هیچ کس نیز دیگر از د تو نیاز  
شیش چنین بسر گه ز بخت من خواهم  
در این زمان من شور بده دل نهادم و رخ  
امید قد تو می‌داشم ز بخت بلند  
چه گوییت که ز سوز درون چه می‌بینم  
دل‌هلال ز شاهی که صبح دریم اوست  
... خاطر ما چشم خشم کور کند

### مقطعات

کلام بیان آشیان عقاب  
ذ تیغش ذ حل و اسر اندر خطر  
دل ازدها در د مار او  
که با کرمیش عسرش همراه بسود

یکی کوه نایه سر اندر - حباب  
ذ افعی شمش حلقة اللند کمس  
هراسنده دیسو از د غار او  
چنان قدرتش هرگدن افراد بود

تاریخ وفات سلطان المطاع  
شاه شجاع آثار الله برهان

۱- آینده - در انشاء زیبا و شیون نویسنده فارسی نوست هندوستانی تصویف نشد، ناین مقاله به چاپ رسیده زیرا پیر حوال معرفی یک نسخه خطی حافظ است از هرسالی که باشد، ۱- نسخه خطی شماره ۸۷۰۹۲۲.

ند شخص لاتوله باریک جون هلالی  
زین بیشتر نباشد برجهوت اختیالی

روح آربرقل من کفر مهر روی خوبت  
حافظ مکن مشکایت اگر وصل بارخواهی

## رباعیات

سرمایه عمر جساوای عشق است  
سرچشم آب زندگانی عشق است

نویساوه گلین جوانی عشق است  
جون خسرو آب زندگانی طلبی

\*\*\*

درد تو زهر بی‌پصری خالی نیست  
سوداک تو از هیچ سری خالی نیست

عشق تو زهربی خبری خالی نیست  
هرچند که در خلق جهان من نگرم

\*\*\*

نی در طلب نامتناهی پرداخت  
کفر نقش بنقاش نخواهی پرداخت

نی جان تو اسرار الهی پرداخت  
دردا که چنان بنقش مشغول شدی

\*\*\*

بر خلق جهان رزق پراکنده کند  
کو فانجه در کار نویسنده کند

ایزد که دهان حمل بر از خنده کند  
از لطف و سکر بر آن کسی بختاید

\*\*\*

زبیر بلا بمن دیوانه نهاد  
تا پای همارک آندر آن خانه نهاد

عشق آتش غم در دل بروانه نهاد  
بمن تکنست هیچ نیکن و بدی

\*\*\*

عیسی نبود ز دوستان رساد آور  
می‌دا که تو در بیله داری می‌خور

ای هرقس نهاده بسرکف سافر  
ما را می‌لعل تیست جز در دیده

\*\*\*

وان محروم و موس هزارا زده بیار  
بادست که زود بگذرد باده بیار

آن لعل در آنکنه ساده بیار  
جون مردانی که مهرت عالم (۱) خان

\*\*\*

ای بیان بی‌شارکه در این نسخه خطی بصورت قصبه، مثنوی، ترجیح‌بند،  
ترکیب‌بند، قطمه و رباعی آمده، در نسخه چاپی پژمان؟ «مشکوک» محسوب، یا  
مسنوبه بحافظه گردیده است. همینطور غزلیات و مقطمات و رباعیات دیگر  
این نسخه در نسخه پژمان «الحقیقی» و در نسخه‌های چاپی جیرت؟ و ابوالفتح؟

۲- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی بتصحیح حسین پژمان، کتابفروشی  
و چاپخانه بروخیم، تهران، ۱۳۹۸، ه. ش.

۳- دیوان حافظ برای افسران صیفه ملیتی و سپاهی... در دگری آن‌آن، ینگرانی  
جناب میجر دریج الهی جنرال صاحب پهادر... در مطبع ادعا گانیه باعتام مولوی کبیر الدین

«الحاففي» کفته شده است.

پرمان معنی نموده است که بسیاری از آناردیگران را که بحافظ منسوب گردیده نشانده‌ی نماید. سیس بسیاری از غزلیات که در نسخه موزه ملی موجود است، طبق نظر وی از شعرای دیگر می‌باشد.

جزئیات این نسخه نیز با نسخه‌های دیگر فرق می‌کند. مثلاً غزل ذیل که در نسخه‌های چاپی قزوینی<sup>۱</sup> و پرمان بالترتیب شامل ۲۵ و ۲۶ بیت است، در نسخه موزه ملی دارای ۲۷ بیت است و بیتی که در دیگر نسخه وجود ندارد از این قرار است:

<p>حافظ بجان حجت رسول است و آل او همین طور یک غزل دیگر که در نسخه‌های چاپی شامل ۱۲ بیت است، در این نسخه دارای ۱۸ بیت است و ۶ بیت دیگر اینطور می‌باشد:</p> <p>وقت علی گوئی که شاهد شو بچشم وسر ولی جونکه امروزم بهشت لقد حاصل می‌شود شبویه وندی نه لایق بود اما ابن زمان ور جو بید بی اصر ناگه کون و وقی شوم کوشة محرب ابروی تو می خواهد دلم کنیشه از این یک غزل که در این نسخه با مطلع ذیل شروع می‌شود: برسر بازار جان بازان منادی بشنوید ذر نسخه قزوینی بصورت قطعه و در نسخه نذیر احمد<sup>۲</sup> بصورت غزل، ولی بدون مطلع، نقل گردیده. نیز همان مطلع بصورت یک بیت اینطور آورده شده است:</p> <p>برسر بازار جان بازان منادی عیزند  بشنوید ای ساکنان کوی رندی بشنوید</p>	<p>احمد در دارالاماره کلکته، بسته ۱۸۸۱ طبع شد. ۴- دیوان حافظ شیرازی مرقبه و مصححه ابوالفتح عبدالرحیم، مطبوعه دارالطبع جامعه علماییه، سر کار عالی (جیدر آباد) ۱۴۳۹ ه.</p> <p>۵- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، برمایه کتابفروشی زوار، چاپ مسینه، تهران.</p> <p>۶- این شعر در پاورقی پرمان با تحری اختلاف موجود است.</p> <p>۷- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام دکتر سید محمد رضا جلالی، نائینی و دکتر نذیر احمد، شماره ۴، سازمان امور فرهنگی و کتابخانه‌های آستان قسدس، ۱۴۰۰ ه. ش.</p>
--	--

در پاوزقی نسخهٔ جنوت هم این بیت بصورت مطلع نقل گردیده است.  
علاوه بر این غزل ذیل که در این نسخه در ردیف ۷۴ گردیده می‌شود، در  
نسخهٔ قزوینی در ضمن مقطعات داده شده است.  
دادگرا ترا فلک جراغه کنی بیله باد دشمن دل سیاه تو غرفه بخون جو لاه باد  
همچنین مثنوی ذیل که در این نسخه با عنوان «وحش نامه» داده شده،  
در نسخه‌های دیگر بدون این عنوان می‌باشد:

**لا ای آهوی وحشی کجالی** مرا یا نست چندین آشناشی

غزل ناشناخته ذیل که در این نسخه موجود است، اصلاً از حافظ نیست.  
بلکه از جامی است که در جواب غزل مشهور «لسان الغیب» سروده شده است:  
دان شست وشو که در چمن از زاله می‌رود داغ جفای وی و ز دل لاله می‌رود  
ساقی بیار باده که از یک دو روز عیش در فصل عمل کدورت یک ساله می‌رود  
بحشی که از للاحه عماله می‌رود از خاطرم سه بوسه می‌گتون لب نوش  
هر سو که کوچ کرده ما را بر گرفت هر سو که از ز دل اشک بدناله می‌رود  
ما و از دل اشک بدناله می‌رود نظم تو می‌رود و خراسان شاه فارس  
خر شعر او ز فارس به بنتاله می‌رود هر کجا که رفت زورق حافظ بیحر شعر جامی سفینه تو ز دلباله می‌رود  
نوز الدین عبدالرحمن جامی در سال ۸۱۷ هجری، ۱۴۱۴ میلادی متولد  
شده و در سال ۸۹۸ هجری، ۱۴۹۲ میلادی درگذشته است. پس چطور ممکن  
است که غزل وی در سفینه‌ای یافته شود که در سال ۸۶۶ هجری، ۱۴۴۲ میلادی  
استنساخ گردیده است؟ سپس حتماً نسخهٔ خطی موزه دھلی تو در سال ۸۶۶  
هجری کتابت نشده است. هنوز یکی از نسخه‌های پرازش دیوان حافظ  
محسوب نخواهد شد.

### جامع التواریخ حسنی

بخش تیموریان پس از تیمور - نویسنده سالیهای ۸۰۵ تا ۸۰۷

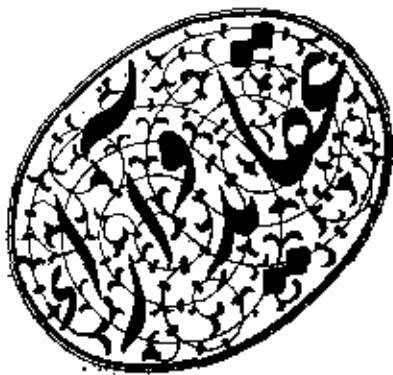
تألیف تاج الدین حسن بن شهاب یزدی

به کوشش

حسین مدرسی طباطبائی ایرج افشار

از انتشارات مؤسسه تحقیقات علوم آسیایی میانه و غربی دانشگاه کو اچی

چاپ کراچی - ۱۹۸۷



محمد تقی سیاهپوش

## به زرفای فرهنگ ایران زمین

شیخ عطار در منطق الطیر میگوید:

خانه‌ای موسیجه موسی صفت خیز و موسیقار ذندر معرفت  
کرد از جان مرد موسیقی شناس لحن خلقت دازموسیقی اساس  
دار عبارت بالا «مرد موسیقی شناس» کسی است که «از جان» و دل بسر  
«لحن خلقت» به معنی نظم و آهنگ جهان هستی توجه دارد و موسیقی اورا  
در همان جهت هدایت مینماید، و بدین طریق پدیده معرفت نیز یک مفهوم پسیار  
فرآگیری را احراز مینماید که ماده و معنی هر دو را در بر میگیرد. اما بدینظریق  
با این سوال نیز مواجه میگردیم که آیا منظور از «موسیجه موسی صفت»  
چیست؟ و در این باره کلمه موسی را بعنوان کلید مسئله و مبنای آنرا در اسامی  
 محل ایران داریم.

بدیهی است که در دو بیت بالا منظور از «موسی» یک عامل الهام بخش  
معرفت است، و در تأثیر این اصل کلمه مزبور را بشکل «موساء» در زبان ارمنی  
نیز عیناً بهمین معنی داریم. همچنین صورت دیگری از آن را در فرهنگ یونان  
باسستان مشاهده میکنیم. توضیح اینکه یونانیان باستان را به ارواحی به نام  
(Muse) ها بعنوان الهام بخش شعر و موسیقی قائل بوده‌اند که کلمه معروف  
«موزیک» از آن ریشه است، همانطوریکه به احتمال قوی کلمه ایرانی «موسیقی»  
(موسیگی) نیز با کلمه موسی مربوط است. ضمناً عنوان (Muse) در المسنة  
مختلف اروپائی به‌انداز تفاوت تلفظ میشود و ساده‌ترین صورت آنرا بشکل  
«مز» (به قسم میم) در زبان فرانسوی داریم که مینا و معنای آن ذیلاً مورد بررسی  
و بحث خواهد بود.

کمتر میتوان تردید داشت که قرابت لفظی و معنوی دو کلمه (من) و (موسی)

یه ترتیب بالا صوره مورد توجه محققین بوده و آنرا چنانکه معمول است به حساب متاثر شدن فرهنگ ایران از فلسفه یونان تهاده‌اند، ولی امروزه فلات ایران بعنوان کانون اصلی پیدایش و تکامل فرهنگ بشری مورد توجه محافل و سیاست از انسان‌شناسان میباشد و نیز این نظر روزبروز قوت بیشتری میکیرد که فرهنگ معروف یونان باستان بومی سرزمین هزار بوده، بلکه از يك سرزمین دیگر بر آنجا راه یافته و بعداً تحولات محلی خاصی را در آنجا گذرا نیده است.

از سوی دیگر بر طبق اصلی که فقط به تازگی یعنی از حدود سال ۱۹۵۰ میلادی به این طرف در جهاد علم انسان‌شناسی مطرح گردیده، اگر فرهنگ بشری د یا هر کدام از اجزای آن در سرزمین واحدی پیدا شده و از آنجا به اکتفا گسترش یافته باشد، علی‌الاصول باید قدیمیترین صورت آنرا در دوران‌های نخاطر از سرزمین مزبور از يك طرف و در عمق فرهنگ اصلی از طرف دیگر جستجو نمود، لذا جاداره که مبادی عنوان موسی در عمق فرهنگ ایران زمین جستجو گردد، و غرایوش نباید کرد که معرفت انسانها نوعاً از محیط زیست اهمیت میکیرد.

کلمه «مز» به ضم میم در گویش تاتی که مسلمان قدمت زیادی در ایران دارد به معنی زنبور است که احتمالاً از صدای آن ناشی میکند. ضمناً زنبور حسل فعالیت خود را در فصل گل و گیاه آغاز مینماید و در نتیجه صدای موسیقی وار آن یا انبوهای از تلران یه‌آسانی می‌توانسته در ذهن پیش باستانی که با حسل نیز آشنا بوده تمام فراوانی و نعیمت قرار گیرد، در تائید این اصل می‌بینیم که در اساطیر قوم هیئتی از آسیای صغیر که مبنای ایرانی در زنبور یک پاروزی است و خفته‌گان را از خواب بیدار میکند. اما ارتباط اصل پاروزی با آب نیز یک امر بدیهی است و بدینظریق بر مراحل تحول کلمه «مز» بعنوان یک عامل نویدبخش بر کلمه موسی به معنی یک عامل الهام‌بخش معرفت میرسیم. در این زمینه کلمه «مز» را به مضم میم در نام دوآبادی مشاهده میکنیم که یکی دهنی است از بخش چهاردهانگه مازندران و دیگری دهنی است از بخش نظری کاشان، همچنین است در فقره آبادی بنام «مزده» در استان گیلان که بصورت اندک تحریف شده کلمه «مزده» به‌آسانی قابل درک است. در عین حال بر حسب معنایی که دارد حاکی از یک نقش الهام‌بخش نیز میباشد. در مرحله دوم نام سه آبادی را با کلمه «موزی» داریم که به صراحت حاکی از مرحله انتقالی کلمه «مز» به کلمه «موسی» میباشد، و آنها عبارتند از موزی بن در شهرستان ساری، موزی رج و موزی گله (Gole) در شهرستان بابل و موزی کتنی (Koti) در شهرستان آمل، و بالاخره اسمی دهانی را به فراوانی خیلی بیشتر با گلمه «موسی» به کسر میین داریم که حاکی از جدیدی نسبی اصطلاح مزبور در مقابل

دو اصطلاح دیگر است. از آن قبیله‌ند دهاتی بنام موسی در دور فقره آنکه یکی در شهرستان مهاپاد و دیگری در شهرستان ایلام واقع است، و دهاتی بسام موسی آباد در سده فقره که یکی در شهرستان نوشتر و دویسی در شهرستان خرم‌آباد و سومی در شهرستان اسدآباد همدان واقع است. همچنین است دهاتی بنام موسی روز (به فتح را) در شهرستان گناپاد و ایردموسی در شهرستان اردبیل و موسیوند در شهرستان خرم‌آباد و موسیان که نام قصبه و ناحیه‌ای در دشت میشان خوزستان است، که به نظایر گوناگون دیگری نیز به صورت «موسی» در پهنه این عرض و بوم دارند.

در مورد مبنا و معنای عنوان «موزی» که کلمه «من» را به کنم موسی هر بوط - میسازد، در درجه اول اصل را داریم آنکه کلمه «مو» در اسامی محلی مانند مولیان (بوی جوی مولیان آید همی) و آمودریا (زیگ آموی و درستی‌های او) و موضع که نام دریاچه کوچکی در ارتفاعات جبالان در سر راه تهران - قیروزکوه است به معنی آب میباشد و در تأثید آن کلمه‌های ماء را در عربی می‌ه را در زبان آشوری و مونه و عی را در زبان فارسی داریم. بدینظریق کلمه «موزی» در حقیقت آبری معنی میدهد که به موازات آن می‌بینیم «من» های یوتانی نیز ساکن چشم‌سازها بوده‌اند. در عین حال البته چریان آبها نیز موسیقی خاص خود را دارد که در تصریح آن عناوین قصبه و خنداب را در اسامی محل ایران داریم.

تعبیر شاعرانه بسیار چالب دیگری را در نام دریاچه پریشان در استان فارس داریم که در عین حال روشنگر جو فرهنگی این عرض و بوم دریاک زمان بسیار باستانی است. توضیح اینکه در اسامی محل ایران مانند لوشان، شادیز، شاندرمن، فروشان و غیره کلمه «شان» به معنی جایگاه است، بطوریکه نام لوشان «جایگاه خطرناک» معنی میدهد که در ارتباط با یهمن‌های خطرناک و معروف حدود شهرک‌هزبور به‌آسمانی قابل درک است، و فروشان که نام پائین‌ترین آبادی از دهات سده‌گانه سده معروف اصفهانی میباشد در حقیقت به معنی «ده پائین» است. لذا به اختصار قریب به یقین نام دریاچه پریشان به معنی «جایگاه پریان» است که با توجه معروف آن حدود و فراوانی ماهی در دریاچه هزبور هر بوط میباشد. در عین حال نام پریشان به ترتیب هزبور ما را به یک واقعیت بسیار مهم تاریخی نیز هدایت مینماید. به این معنی که بر طبق شواهد متقد زمین‌شناسی و اسامی محل و غیر آن مسلم بنتر میرسد که تا حدود چندین هزار میل پیش هوای داخله فلات ایران خیلی مارطوب تر از امروز بوده و در نتیجه دریاچه‌های تزه و بر نعمت فراوانی در پهنه آن وجود داشته است که به مرور زمان بر اثر خشکسالی‌های متعدد خشک شده و از بین رفته‌اند، لذا به اختلال قوی همه دریاچه‌های هزبور نیز مانند دریاچه پریشان امروزی موجود

توجه عاطفی خاص و منابه‌بھی بوده و ازین رفتن آنان بریشانی‌هایی در محل بیان میگذاشته و موجب تغییر معنی و مفهوم کلمه نیز شده است. از مراتب بالاکه بگذریم اسمای محل دیگری را نیز با کلمه «من» به فتح هم داریم که از آن قبیله: مزیجان، مزدرویه، مزرسن، مزینان، مرزن‌اساد و مزلقان و غیره. ضمماً بطوریکه در کتابی تحت عنوان «اب و هوای باستانی فلات ایران» بقلم نگارنده مشروحاً آمده است کلمه «لک» در اسمای محلی ایران یادکار دریاچه‌های ناپدید شده باستانی است، لذا اگر عنوان مزلقان در اصل مزلکان بوده باشد که به احتمال قوی چنین است «دریاچه‌های السهام بخش» معنی میدهد که قاعده‌ای باید بتوان آثار آنها را در مسیر مزلقان جای امروزی تشخیص داد. همچنین است عنوانین مزدرویه و مزرس که در ارتباط با دریاچه‌های باستانی قویاً شایان توجه به نظر میرستند. در عین حال عنوانین مزیجان وغیره نیز در ارتباط با یک نیروی الهام‌بخش قابل درک میگرد. بالاخره عنوان «مازبار» را بصورت یک اسم خاص داریم که بدينظریق یک معنا و مفهوم روشن و در عین حال روشنگری را احراز مینماید.

پس بطور خلاصه باید گفت که بروطبق شواهد موجود و قرائت هربوطه از بسیار دیرزمانی کلمه «من» بهصور انداک مختلفی در ایران بهمعنی یک نیروی الهام‌بخش بکار میرفته است که بعداً بصورت «مزی» یا (موزی) یک مفهوم وسیعی‌تری را احراز کرده و نهایتاً در اثر تحریر و تعبید هرچه بیشتر مطلب بصورت موسی به معنی یک نیروی الهام‌بخش معرفت درآمده است. ضمیناً انعکاس وسیع عنوانین مورد بحث در اسمای محلی ایران بهترتیب بالا حاکی از یک جو فرهنگی است که علی‌الاصول «شاعرانه‌اش باید خوانند» و در تصریح این اصل ارتباط کلمه شعر را با کلمات شعور و مشعر داریم، بطوری که گویی شاعران همیشه پیش‌تازان معرفت بوده‌اند. بیشوده تیست که گفته‌اند: آن دل که بریشان شود از ناله بلبل از دامنش آویز که باوی رازی است که در عین حال روشنگر معنا و مفهوم «مرز موسیقی‌شناسی» به ترتیبی که از شیخ عطار نقل شده می‌باشد.

آینده - بسیاری از عقایدمندرج درین توشتنه را باید با محکم «زبانشناسی» منجذب و دریافت که آیا با قواعد «ریاضی» آن علم تطابق دارد یا نه؟ چون از نویسنده پیش‌ازین هم در مباحث چهارگیائی - اساطیری مقاالتی در مجله‌های یقما و آینده نشر شده است: این مقاله هم درج شد تا مجالی برای اظهارنظر مخالفان پیش آمده باشد.



**آنجلو میکله پیمونتسه**

استاد دانشگاه رم

## **نسخه مصور منطق الطیب عطار در تورن\***

سخنرانی را که دانشمند گرامی چناب آقای ایرج افشار پیرامون فعالیت تحقیق تازه اینجانب در «آینده» (سال چهاردهم، ش ۷۸، شهریور - آبان ماه ۱۳۶۷، ص. ۳۲۷) معتبرانه مرقوم فرمودند و بویژه اشارتی را که راجع به نسخه مصور منطق الطیب عطار نگهداشته در «تورن» از آن نمودند و طیفة مطبوعی گردیده برای بنده که این سطور را پنوسیم تا خوانندگانه علاقهمند بتوانند چند اطلاعات بیشتری در آن مورد کسب کنند، این سخنارش کوتاه به پژوهشگر کم ماند نامبرده و به آگاهی محققین متون نسخ پارسی و به یادگار دوستداران کتاب سنتی ایران و جهان نگاشته و تقدیم میشود.

در روزگار پیشین اغلب اساتید و فضلای کشورم متقدعاً بودند که در آنجه مربوط به زمینه کتب خطی پارسی نگهداشته در کتابخانه‌های ایتالیا است چیزی در خوار توجه، لذا شایسته نظر اندیشه افکرند، نداریم. آنها اندرز خردمندان باستان را نشینیده بودند که گفته‌اند تا سر چشمے را خود ندیدی چشمان مینه و جویان بکوش، پس بر آن شدم که ایتالیا زمین را بیمامیم و بی‌برم که میراث فرهنگی ایران نزد ما واقعاً دیدنی نیست و رسیمه‌گی کنم که راستی کتابخانه‌های نامور ما اینقدر پر از آثار غربی و خالی از هنر شرقی است یا نه.

\* A. M. Piemontese ایرانشناس نامدار، ایتالیائی سالی است که به سمت رایزن فرهنگ ایتالیا در تهران است و این مقامه که او را مطوف به مجله آینده داده‌اند به همان فارس ادبیان ایشان بی‌تصویری چاپ نیشود (آینده).

کم کم مسافرت پژوهشی طولانی را بهزینه جیب و زاد خودم آغاز کردم که آن ده سال کمتر دیر نکشید و چند سوگات تعقیق باخسیده. خلاصه، گفتشته از چهل و پنج کتابخانه واقع در بیست و دو شهر مختلفی که در آنجا هیچ اثر پارسی پیدا نشد، پدیدار پانزده شهر دیگر راه افتادم که در سی و دو کتابخانه آنها بالغ بر چهارصد و سی جلد اعم از کتب منفرد و منفرد و مجموعه‌ها را یادداشت و بررسی کردم.

گاه‌گاهی به یک مستشرق شنیده بروجسته و فراموش شده‌ای که برمیخوردم، مانند خلاصه‌الأخبار خودنویس خواندمیر نگهداشته در رم و دستنویس معتبر تاریخ طبری نگهداشته در ونیز، جهم آکاهی علاقه‌مندان مقاوله ویژه‌ای فوراً انتشار میدادم زیرا که نگارش فهرست کامل نسخ باز یافته سمجھی وسیع داشت و مدت درازی می‌خواست. و اینک باطلایخ خواندن گان گرامی این مجله پر حیثیت‌میرسانم که فهرست نسخ خطی پارسی نگهداشته در کتابخانه‌های ایتالیا زیر نظر کمیسیون ملی کتابخانه‌ها وابسته به وزارت میراث فرهنگی کشور و توسط سازمان چاپخانه دولتی همین اکنون در رم انتشار می‌باشد و امیدوارم همچنین اقدام در نظر دانشمندان مقبول و سودآور آید.

اما بعد، شهر تورن تا نیمه سده میلادی گذشته پایتخت مملکت هر چه نیرومندتر پیامون بود و پادشاه آن ویکتور امانوئل دوم کامیاب شد که در سال ۱۸۶۱ م. نخستین بار پس از دهها قرن ممالک مختلف ایتالیا زمین را کشیده متحد گردانید. هنگام یادآور است که سال پیاپی یک هیئت عالی نایدگی مأمور تجدید روابط سیاسی و فرهنگی میان ایتالیا و ایران را به ناصرالدین شاه قاجار روانه کرد. ضمناً چندسال پیش فرخ‌خان امین‌الدوله و حسن علی‌خان هردو سفیر ایران دید و بازدید آن پادشاه و شهر تورن را الجام دلاه بودند.

کاخ سلطنتی تورن که هنگام اولین سفر خود به فرنسستان ناصرالدین شاه نیز آنرا دیدن کرد یک قسم «درز نیشت» (خزانه‌الكتاب بترجمة عربی) یعنی کتابخانه نفیس در بردارد. اما ناگفته نیاند که یک ویزگی قابل توجه آن کاخ عبارت از سلاح‌خانه سلطنتی هم می‌باشد که از بزرگ‌ترین مجموعه‌های اسلحه تاریخی اروپا بشمار می‌رود. در این موزه تعداد خیجرها و شمشیرهای گنبدیه دار ساخت ایران را مانند شمشیر عمل اسدالله اصفهانی، مورخ ۱۱۰۵ هـ، و دارای شعار «وسیف علی»، نمایش میدهند.

کتابخانه سلطنتی تورن در همین کاخ و در نزدیکی سلاح‌خانه تاریخی آن

فرامهم آمده است: این کتابخانه شامل یک گلکسیون متون نسخ شرقی میباشد که بویژه زیر پادشاهی کارلو آلبرتو (۱۸۳۱-۱۸۴۹ م.) تشکیل شد. تعداد دست نوشته‌های پارسی بیشتر از پانزده جلد نیست ولی نسبتاً هر یکی جالبتر و مهمتر از دیگری بنظر میرسد زیرا که بعضی دیلماتیهای پیغمون مقیم در اسلامبول همچنین جمع‌آوری ممتاز را محض رضای پادشاه ایشان فراهم کردند و این جنس دستنوشت‌های پارسی را که صواره بازار کتاب اسلامبول غنی از آنها بود یکی گزینش و خرید نمودند. بطور مثال نسخه‌ای منحصر در میان آنهاست چون دیوان خودنویس علی بن فتح الله المعدانی اصفهانی مختص به صابر، شاعر و خطاط و کتبیه‌سازی که در درگاه سلطان محمد فاتح عثمانی خدمت کرد که بفرمایش او در سال ۸۸۱ ه. ق. نگارش دیوان خود را پیجاورد. نسخه مجلد سوم مورخ ۹۳۵ ه. ق. کتاب حبیب‌السیر خوانده‌میر، دستخط مؤلف، نیز قابل توجه و ذکر میباشد و همچنانچه نسخه بسیار قشنگی که عبارت از سفیه منعم‌الدین اوحدی خطاط و شاعر معروف (۹۰۹ ه. ق.) میباشد. یک مرقع محتوی ۲۶ رباعی بخط شکسته غبار ناشی از یک مکتب اصفهانی او اخر زمان صفوی و ۲۴ تصویر از شخصیت‌های درگاه مغول هندی را تیز میتوان یک سند هنری غیرعادی قدردانی کرد.

اما نخستین دستنوشتة پارسی که در کتابخانه سلطنتی تورن زیر کشید «نسخه شرقی ۴۰» نگهداشته است بلا تردید متعلق الطیر عطار نیشابوری می‌باشد. ارزیابی این نسخه از سوی خریدار آن در اسلامبول و یا یک خبره آن زمان بخوبی درک شده بود همانطور که مفهوم متن ایتالیائی یک برگه متصصل به کتاب مشاهده میکنند، ولی هیچ محقق دیگری متوالی متوجه وجود و اهمیت نسخه نشده. اینجا نام کوشیدم کیفیت آنرا توسط مقاله‌ای که پنج سال پیش در مجله آکادمی ملی لینچه‌ای رم به چاپ رسید بدقتیق مشخص شنم<sup>۲</sup>.

نسخه بقطع کتاب جیبی (۱۸) بر ۱۳ سالنیمتر توین شده دارای ۲۰۹ برگ معدلاً ۱۴ سطر بخط نسخ، ۶ مجلس و متن کامل متنی میباشد، و نیز بکلی تذهیب و تصحیح و تنظیم شده. متن همانطور که در دستنوشت‌ها و انتشارات مختلف دیده میشود بر ۴۵ مقاله و یک خاتمه تقسیم شده. بلکه بخش‌های منفردی و حکایاتی را که هر یکی از آنها زیرعنوان مشخصی ثبت شد عرضه می‌دارد. مفصل‌ادمیسه عاری از نوشه بیش از آغاز متن، سرتوح منسق در چهت برگهای آن، جدول زرین، ستونبندی به طلا، عنایین ذر بخط ثلث.

2- "Un codice miniatato del 'Mantiq al - tuyr' di cAltar (857 H./1453) a Torino". *Atti della Accademia Nazionale die Lincei. Rendiconti, sc. mor., s. VIII, vol. x x x l x , 1984, pp. 55-78, illfl. 9.*

لچکیهای مزین، چند بیت بخط رازیتین و بشکل لوزی در خانه‌های آراسته به برگ و نهال رنگارنگ دارد. طرز آرایش سرلوح با عنوان، لچکی، وربولوز بر اساس طلا و ترکیب آنها بازیست برگ، نهال، گل و بوته سبز و آبی و شنگرف و شاه بلوطی رنگ طرافت والا و تراکت صاف را گسترش میکند. تذهیب و تصویر و تزئین بحال تعادل زیبائی روشن در آورده شد.

این ویژگی چشمگیر شکل آرایش و سبک نگارش نشان میدهد که کتاب با کمال دقت و ذره‌بینی مهیا و ساخته شد و برهان اینست که متن تمام‌تعجم شد و علامات حروف مصرتهم اینطور مقید توجه فراهم آمد که گاه تاها بسا رنگارنگی سبز و آبی و شنگرف و نارنجی و بنفشی تمیز شد. شکنی نیست که این نوع متن مصحح و معجم میتواند بسیار مفید برای هر مطالعه‌کننده ایسن اثر نامدار عطاء باشد. دلیل دیگری از اهتمام عالمانه ناشران متن نیز این است که در سرآغاز و در پایان کتاب توصیف ویژگیهای هنر ادبی و عظمت عرفانی مؤلف منشوی بطری برجسته ارانه یافت.

سرلوح شامل چهارتا عنوان مزین و متناسب بخط ثلث و رقاع است و در آنها دو تا بیت مستخرج از متن خود منشوی خوانده میشود. بدین وسیله عنوان کلی کتاب را که فی الواقع منطق الطیر و مقامات الطیور است بشرح ذیر نمایش داده‌اند:

کردی ای عطاء بر عالم نثار	نافه ابرار هسردم صد هزار
ختم شد برو تو جو بر خورشید فور	منطق الطیر و مقامات طیور
و قابل ملاحظه نیز میباشد که بیت دوم از بخش نسخه راکه زیرعنوان «در بیان سخن» بیت کرداند استنباط شد.	

ذاتی ترین نمونه کیفیت متن را که میتوان در این نگارش اقتباس کرد عبارت از همین پایان منشوی است. بخش نسخه نامیده «در تاریخ کتاب» سال معین نگارش منشوی را مشخص و مشاهده میکند. احیاناً این تاریخ که مطابق ظهر شبیه ۲۰ ماه رمضان (ویا ذوالحجہ؟) ۵۸۳ ه. ق. است در نسخه دیگری پیدا نیست:

گاه اندر حمد و گه در دره بود	همچنان دل در تحریر مرد بود
واتلاق ختم این نسخت قیاد	حق تعالی از مده درهای خشاد
بیست روزی بود از ماه خدا	روز شنبه بود وقت امشوا
نم بدم وقت خوش از بختایشی	در صفا و ذوق و در آسایشی
هم ز تاریخ رسول ذوالجلال	بانصدو هشتاد و سی بگذشت سال
گفت عطاء از همه مردان سخن	غور تو مردی هم بغيرش ياد کن
متن منشوی با همین ابیات پایان میرسد. در برگ دیگری که بشکل بسیار	
قشنگ و بچار چوب مذهب عالی جلوه میدهد کولوفون، یعنی پایان نسخه و یا	

پایانه بقول استاد ارجمند محمد تقی دانش‌بیزوه، حاضر شد و محتوای آن  
شرح ذیر است:

تمام شد کتاب منطق الطیر گفتار شیخ العارف العاشق الشطار فرید الدین  
العطوار قدس سره.

علی یادی العبد الضعیف المحتاج الى رحمة الله تعالى الملك الفقی نصیر بن  
حسن المکی احسن الله احواله و غفرانویه – فی شهرور صفر ختم بالخير والظفر  
سنه سبع و خمسین و ثمانایة حامداً لله تعالى و مصلیاً و مسلماً والحمد لله  
حق حمده و المصلوة والسلام والتسبیح على خير خلقه محمد و آلہ الطاهرین.

این تاریخ ختم نسخه (صفر ۸۵۷ هـ ق)، نیز مهم است ذیراًکه براساس  
کتابشناسی نسخ خطی و تاریخ نقاشی در ایران گه تا حالاً آمده و دستورس  
باشد اینطور میتوان تصدیق قمود که این کهنه‌ترین نمونه مصور منطق الطیر  
است گه بدست ما رسیده است<sup>۳</sup>.

خشنویسی کاتب نصیر بن حسن المکی اینقدر جالب و پخته است که  
بلون شک باید او را از اساتید بزرگ خط نسخ هزاران و زمین دانست و در  
حقیقت بنظر می‌رسد که خوش‌آهنگی، زیبائی و روشنی خط او بسیار  
نمی‌توان سیر و غور کرد. خاطر نشان هم است که در آن زمان استفاده از خط  
نسخ بجهت نگارش و آرایش متون شعر و مشعر بندرت اعمال میکردند. این  
تفصیل نیز همت و حرمت ناشران نسخه نسبت به‌الله عطار را آشکار مینماید.  
فراموش شدنی نیست گه سال ۸۵۷ هـ ق. که هنگام آن هم فتح قسطنطینیه  
بدست محمد فاتح عثمانی هم تسخیر شیراز از سوی ترکمنان اتفاق افتاده‌ست  
بسیار مهم در تاریخ سیاسی و بنادر این سرگذشت ادب و هنر ایران و خاور  
میانه بود. فی الواقع احتمال میرود که نسخه ناشی است از مکتبی که متخصصان  
تاریخ نقاشی ایران آنرا مکتب شیراز مینامند گرچه مانع ندارد که خود نسخه  
در تبریز و یا در بغداد، یعنی در کتابخانه بیرون قراقیونلو نگاشته شد. طرز  
شش مجلسی گه بجلوه تصویر نسخه در آمد نمونه‌ای از سبک نقاشی بسیار  
عالی آنزمان قرار مینده.

موضوع مجلس اول (برگه پیش از سرلوح و آغاز متن) که دیباچه تمثیلی  
کتاب بنظر میرسدکردار و حرکت آنی شکار پلنگ و چند پرنده دیگر و خرگوش

<sup>۳</sup> روید:

M. Lukens Swietochowski, "The Historical Background and Illustrative Character of the Metropolitan Museum's *Mantiq al-Tayr* of 1483", in R. Ettinghausen (ed.), *Islamic Art in the Metropolitan Museum of Art*, New York 1972, pp. 39-72.

را بوسیله باز و شاهین از سوی شاهزاده‌ای و رکاب او نمایش میدهد. اینجور حالت نمایش نادرآ در تصویر ایرانی دیده میشود. در این نسخه تنها گاهی هم است که به تشکیل پرندگان طبیعی و یا بعبارت دقیق‌تر به گشتنار آنها برمن- خوریم. در تصاویر دیگر هیچ نشان طبیعی و طیور خیالی پدیدار نیست. شاید این منظره شکارگاه شعوری سری دارد همانطور که مجلس دومی که طرز تشکیل و مشخصات تمثیلی آن نایاب است.

موضوع این مجلس معنی دار مربوط به نکته مقدمه متنوی است که در آن شاعر روایت نفرین ایلیس را که از سجدۀ آدم و اختراف بر قری او ایاع کرد می‌گذارد همچنین که این ایيات متن شامل خود تصویر بیان میکند:

و آن یکی از سجدۀ او سو بیافت      مسخ و ملعون گشت و آن سردد نیافت  
چون سپهرو گفت گفت ای بی‌نیاز      غایبهم مگذار و کار من بازار  
حق تعالی گفت ای ملعون راه      هم خلفت آدم و هم پادشاه  
اما موضوع واقعی مجلس عبارت از مراسم لباس بوشان آدم عالمدار است.  
مصرحاً میشود دیده که سه فرشته تاجدار با شکوه و دو فرشته خدمتکار  
روبروی آدم ایستاده‌اند تا تاج زرین و طراز را باو تقدیم کنند در حالتی که  
ایلیس انتقام کنان در کنار ذار و گریه میکند. و صورت آدم با شباهتی صاف  
به آن بودا نقاشی شده.

نکته جالب اینست که چند ایيات برگزیده شامل هر مجلس سوم (شیخ صنعت خرقه را در دیر چانوی میسیحی میوزاند)، چهارم (برخورد سلطان محمود با پیرمرد خارکش)، پنجم (حراج حضرت یوسف بعنوان غلام در بازار مصر)، و ششم (وارد شدن پنهانی مجرون بشکل بن در خیمه‌گاه لیلی) نیز مناظر طریف را بسط می‌میهد.

### ★ ★ ★

جناب آنسای باسیل گزای Basil Gray ، متخصص معروف تاریخ هنر نقاشی کلاسیک ایران، نسخه را در تورن نظاره کردند. گضاویت ایشان اینست که نسخه ناشی از مکتب شیراز اما احتمالاً متعلق به کتابخانه (به معنی دکان نقاشی) پیربداق قراقیونلو بمنظور میرسد و از ائمه فرمودند که بربریه على‌الحساب ابتکار و طرافت تصایری هی توان آنرا یکی از فشنگترین دستنوشته‌های پارسی زمان تیموری امتیاز کرد. اینجا تب اعتقداد دارم که این نسخه بر حسب شاهکار نشان عظمت فرهنگ زمان تیموری است که در آن هنر کتاب ایران بر اوج شکفت انگیز و تقلید نایدیرش افزایخته شد.

آینده - نگاه کنید به دو تصویر نسخه خطی که در بخش عکس‌ها چاپ شده.

## مطالعات بهداشت روانی در ایران

در شماره پایانی سال ۱۳۶۷ ضمن سرفصلشی که از دکتر باش به قلم دکتر هوشنگ مهرگان به چاپ رسید، از دکتر شمس الدین مفیدی استاد بنام و جستجوگر بهداشت درخواست شده بود درباره این کتاب شرحی مرقوم دارند. ایشان که به حقیقت علم احترام بسیار می‌گذاشت گفت کلار من نیست و از همکاران ایرانی باش می‌خواهم که این کلار را انجام دهند. یس کتاب را به دست آقای دکتر آرمیک داویدیان استاد و مدیرگروه روانپرشنکی دانشگاه علوم پزشکی ایران ناد و ایستان به استاد فاضل دکتر احمد محیط که شر دانشگاه علوم پزشکی تدریس علمی این رشته را برعهده دارد و با دکتر باش همکاری داشته است. اینکه مقاله با نشکر از آن دانشمندان و نیز دوست دیرین عالم دکتر رسول بورنائکی چاپ می‌شود.

از اشعار آلمانی دکتر باش درباره ایران دو قطعه درج و ترجمه آن به قلم مجید جلیلوفه به چاپ می‌رسد. خط فارسی بالای اشعار خط دکتر باش است.

آینده

آخرین بار دکتر ک. و. باش<sup>۱</sup> را در جریان کنگره بین‌المللی روانپرشنکی شیراز دیدیم. سال ۱۳۶۴. با جالاکی نامتناسب با سنتش از پلکان هواییما پائین آمد. راحت لباس پوشیده بود و حرکاتش به مردمی نمی‌ماند که بیش از جند ماهی از زندگیش باقی نمانده باشد. فعل و با دققت در تمامی جلسات کنگره حضور داشت و یک جلسه را با حضور ذهن و اشتیاق اداره کرد. حس می‌شد شیراز را با تمامی حضور درمی‌یابد، سنگ‌سنگ. شهر یادآور سالهای اقامتش در آن شهر بود و حتی هجوم همین خاطرات بود که در وداع آخرمان با او نقصی از حسرتی آمیخته با آشیان درد و عاطفه‌ای شرقی بر چهره‌اش کشیده بود. گوئی

حسی درویی به او می‌گفت که این آخرین دیدار از ایران و شیراز است... چند ماه بعد خبر درگذشت او را دریافت کردیم.

پس از انقلاب دکتر باش یکبار هم در سال ۱۳۶۲ به ایران سفر کرده بود. این نخستین ملاقات ما با یکدیگر بود و در آن سفر بود که برایمان از سالهای افامتش در ایران و همچنین از مرادش کارل گوستاو یونگ<sup>\*</sup> سخن گفت. فارسی را با لوحه‌ای غلیظ اما صحیح و با دقت، آشنایی و کلمه کلمه صحبت می‌کرد. شیوه نگارشش ابتدایی و گودگانه، به صورت نقاشی کلمات لیکن صحیح بود. ایران را دوست می‌داشت و طی جلسات متعدد تشنیست با او به نظرم آمده چیزی از یک فرنگی که برای انجام مأموریتی به یک کشور جهان سوم اعزام می‌شود از تصویر ما بروادشت کرده بود. او حسی از رزقای تمدن این سرزمین داشت و چیزی، بیامی، رازی از درون مایه فرهنگ ایران بردنش تأثیر نهاده بود.

دکتر باش نخستین بار در اوایل دهه شصت میلادی به عنوان کارشناس سازمان جهانی بهداشت در زمینه بهداشت روانی به ایران آمد. عمله فعالیت او در سالهای قبل از انقلاب اسلامی ایران بود و دو سفر بعداز انقلاب او به کشور ما به منظور آشنایی مجدد و شرکت در کنگره بود. سفر اول به دعوت دانشگاه مشهد و دوستیان دکتر حسینی از طریق سازمان جهانی بهداشت و سفر دوم به دعوت انجمن روانی‌شنگی ایران.

به هر حال محصول پژوهش‌های همه‌گیرشناسی و عردم شناختی او اخیراً در کتاب (روانیزشکی در حال توسعه)<sup>\*\*</sup> انتشار یافته است. این کتاب که به معنوان نویسنده نام او و همسرش را برخود دارد از انتشارات شرکت اسپرینگر-ولرگ<sup>\*\*\*</sup> است و تلاش جمع‌آوری و چاپ آن را سی. هولر<sup>\*\*\*\*</sup> از پاریز و همکاران او انجام داده است. کتاب که مشتمل بر چهار فصل اصلی و یک بخش ضمایم است مجلدی است براساس ۲۱۲ مرجع و دارای ۱۴۱ جدول، چهار نقشه و چهار تعدادی در مجموع یک بیرونی وسیع و عمیق، هر چند دیر آمده و نه چندان روزآمد<sup>\*\*\*\*\*</sup> است از وضعیت بهداشت روانی در ایران سالهای میان ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ که نظیر آن بی‌تردد وجود ندارد.

دکتر باش خود در مقدمه کتاب را چنین معرفی می‌کند: «این کتاب در جویان بورسی بهداشت روانی در شهر شیراز آغاز شد. در آن زمان هفت‌مال

2- K. G. Jung

3- Developing Psychiatry

4- Springer Verlag

5- C. Müller

\* این اصطلاح برای «آپ تودیت» وضع شده، اما شاید «روزگانی» و حتی «روزانی»  
نامناسب‌تر باشد (امرج افسار).

از شروع مطالعات همه‌گیرشناسی ما در روستاها می‌گذشت، ولی تخصصین بار بود که ما به مدارک قابل مقایسه‌ای در شهر دست یافته بودیم... از آن پس اشتغال به تعبیدات بالینی و آموزشی، توانسته تخصص را چنان مشغول کرد که تا قبل از سال ۱۹۷۳ که... امکان استفاده از جو استثنائی آزادی دانشگاهی به دعوت مؤسسه عالی پژوهیهای انسان‌شناسی و علوم اجتماعی هلنگ فراهم آمد نتوانست به کار کتاب باز گردد... تداوم کار از سال ۱۹۷۸ به بعد هم به دلیل مسائل ایران که اگنون بخشی از تاریخ معاصر است ممکن نشد... از اینروی مدارک کتاب تا سال ۱۹۷۸ و یا بهتر بگوییم تا سال ۱۹۷۶ قابل استاد است... مگر میزارش بازدید سال ۱۹۸۴ که به صورت ضمیمه در پایان آمده است.

کتاب با معرفی ایران آغاز می‌شود... سرزمینی با تنوع قاره‌ای آب و هوای نباتات و ارتفاع... با تنوعات قوم‌شناسی شگفت‌انگیز... و یا مذهبی یکسان در میان اقوام متنوع، معرفی تاریخی خدمات بهداشتی در ایران و از ائمه آمار حیاتی در بی می‌آید. طول عمر کوتاه، امید زندگی ۴۰ تا ۴۵ سال، مرگ و میر گودگان زیر ۵ سال ۲۱۱ در هزار و مرگ و میر سال تخصیص زندگی ۱۴۶ در هزار است. روستاها در فقر ارتباطی هستند، کشاورزی ابتدایی است و آموزش نقش عمده‌ای در روستا ندارد. پدر سالاری فراگیر است و عادات اجتماعی و خرافه‌ها، همراهان زندگی دشوار، فقر غذا و درآمد هستند. آنگاه کتاب بهشرح مأموریت توانسته اول به عنوان مشاور بهداشت روانی در ایران می‌بردازد و در اینجاست که شرایط ابتدایی خدمات بهداشت روانی در ایران بیان می‌شود، ۴۰ بزرگ با نوعی آموزش در زمینه بهداشت روانی مشغول به کارند، در سراسر کشور ۲۷۰۰ تخت روانیزشکی وجود دارد و تنها یک روانیزشک در خارج از تهران مشغول به کار است. فقدان سیستم و ضعف مدیریت مشبود است و تکیه بر افراد توانا و نه سیستم‌های اداری منسجم حلول مشکلات است. دکتر باش با استفاده از امکانات سه دز خوزستان و نفوذ یکی دو فرد علاقمند در فارس کار خود را آغاز می‌کند.

مبانی اصلی کار بروزهشی توجه به هردو گروه بیماران روانی و افراد سالم است و در این میان تخصص نیاز به تعریفی از «فرد سالم» حس می‌شود. دکتر باش از ابتدای توجه دارد که تعاریف سالم و بیمار بر مبنای اروپائی قابل انطباق بر شرایط ایران نیست. برای تعیین سلامتی روانی در ایران نیاز به ابداع روش و آزمونهای خاص را حس می‌کند و با این واقعیت هواجه می‌شود که به جز چند تست خارجی که به صورت تحقیقی ترجمه شده‌اند ابزار آزمونی در ایران وجود ندارد و به توانی و استعدادهای افراد آزمونهای ایرانی که آسان هم نیست است می‌زند. خود او اظهار میدارد که این مهم امری بسیار دشوار بوده است. به هر حال در تنظیم و جمع آوری و تحلیل اطلاعات و بررسی‌نامه

## اهداف زیر مورد نظر اوست:

- ۱- به دست آوردن اطلاعات پایه‌ای از روانشناسی بهمنجار<sup>۷</sup> مردم ایران.
- ۲- استاندارد کردن تست‌های خاص برای به کارگیری در آینده.
- ۳- بررسی میزان قابل استفاده بودن یک تست پروژکتیو<sup>۸</sup> در فرهنگ‌های مختلف.

۴- استفاده از سری تست کوچک موجود برای تشخیص افرادی که اختلالات روانی دارند.

دکتر باش استفاده از تقسیم‌بندی‌های تفصیلی بیماری‌های روانی در آنجنان که در غرب متداول است در بخش‌های زیادی از کار خود مناسب نمی‌باشد و بیماری‌ها را به سه دسته خفیف، متوسط و شدید تقسیم‌بندی می‌کند. این تقسیم‌بندی هم برای انجام کارهای پژوهشی و هم برای ارائه خدمات اولیه و بیماری‌ابن و آموزش کارکنان مراکز کوچک بیهداشت روستایی بسیار طبیعی به نظر می‌رسد و به نوعی مبنای آموزش سطوح یائین شبکه بیهداشتی کشور در حال حاضر نیز هست.

نتایج مطالعات دکتر باش و همسرش بسیار مفصل و بررسی تحلیلی روش و دست آوردهای ارائه شده در این کتاب از فرصت و تناسب حاضر به دور است. به این دلیل این نوشته نباید به عنوان یک نقد همه‌جانبه برگار نویسنده‌گان کتاب تلقی شود. فقط به نکاتی چند اشاره می‌شود.

۱- بسیار شک در این کتاب هم در تحلیل‌ها و هم در میزان شناخت ایران، فرهنگ و مردم آن و هم در دوشهای به کار گرفته شده زندگی یکسو نگرانی‌های فرهنگی مشهود است و به سه‌و، ناآشنایی و یا پیش‌داوری کتاب از چشم غربی<sup>۹</sup> نوشته شده، ایران معرفی شده در کتاب و روستاهای آن نه ایران آبستن انقلاب که ایرانی روبه رشد پایه‌ای معرفی شده است. بی‌تردید در سالهای آغازین دهه شصت میلادی جامعه ایران دستخوش تحولات پایه‌ای در ساختار بوده است، بررسی دقیق این تحولات که در زیر بیشین به عنوان انقلاب سفید مطرح شده تهمها در پر تو شناخت هدفها و وابستگی‌های آن اسلوب میسر است و دره عمیقاً ثابت و خوش‌بینانه نویسنده کتاب به آنها نشان از این دارد که نویسنده نتوانسته به لایه‌های عمیق‌تر زندگی مردم، آداب، (سوم،

## 6- Normal

۷- قسم‌های روانشناسی پروژکتیو (Projective) آن دسته تست‌ها هستند که در آنها مفاهیم مبهم و تفسیر پذیر عمدها به صورت تصویر داستانی یا تحریری (Abstract) در اختیار فرد قرار می‌گیرد و بر اساس تفسیر او از آنچه می‌بیند و در ذهن افکارس می‌دهد در صورت وضعیت روانی او قضاوت می‌شود تظیین قست و در شاخ.

منصب و اعتمادات آنان نفوذگند و تصویری از باقتهای روانی معلوم در هم پاشیدن زندگی به صورت در هم شکستن بافت روستاوی، رشد حاشیه نشیستی و گسترش صنایع وابسته ارائه دهد.

۲- آنچه در پایان کتاب به عنوان تسمیلات روانپژوهی در ایران در ضمیمه، ازانه شده بسیار قدیمی است و برای نویسنده این سطور جای تعجب است که با وجود این که در دو سفر پس از انقلاب دکتر باش به ایران فهرست این تسمیلات کامل شده بود چرا این فهرست در کتاب نیامده. تردیدی نیست که فهرست کامل نیز نشانهای از کمبودهای وسیع در زمینه خدمات بهداشت و روانی را داراست لیکن نشان دهنده تحول و گسترش کمی و کیفی هر اکثر روانپژوهی در کشور نیز خست. باید توجه شود که در حال حاضر علاوه بر تهران در مشهد، اصفهان، تبریز، شیراز، اهواز، رشت، گرمانشاه، گرمان، همدان، یزد، زاهدان و بندرعباس هر آنکه روانپژوهی وجود دارد و در ۷ یا ۸ دانشگاه علوم پزشکی دوره‌های تخصصی روانپژوهی و در چند مرکز دانشگاهی دوره‌های تخصص روانشناسی بالینی موجود است و مراکز جدید که در دور افتاده ترین نقاط کشور تأسیس شده همگی تو و محصول سالهای اخیرند. اخیراً نیز بهداشت روانی به عنوان یک بخش اساسی خدمات بهداشتی اولیه شناخته شده و به زودی از سطح خانه‌های بهداشت روستاوی نا سطوح دانشگاهی خدمات بهداشت روانی ازانه خواهد شد. جای انتکاس آن بخش این تحولات که نویسنده اول کتاب از آنها آگاهی کامل داشته در کتاب خالی است.

۳- در کنار همه این مشاهدات کتاب دکتر باش و همسرش خدمت بزرگی است به بهداشت روانی ایران، خود او به عنوان یک غیر ایرانی ماهها و سالها، روسها و جاده‌های کشور ما را در فور دیده، با عشق به حرفاش که به تدریج عشق به ایران هم چاشنی آن شد کار کرد و کتابش بنی شک یک مرجع برای پژوهشیای بعدی خواهد بود. اویک بیشگام انجام تحقیقات جدید همه‌گیر شناسی روانی در ایران بود و بهمیزه در شیراز با آموزش این روشها سنت و افرادی را بوجود آورد که راه اورا در پژوهشیای بایه‌ای دنبال کردند و این خدمتی بزرگ بود.

اگر امروز خدمات بهداشت روانی در ایران بسیار فراتر از افق‌های رفته است که دکتر باش می‌دید بخشی از آن مرهون اوست و باید توجه داشت که حتی امروز هم با وجود امکانات بسیار گسترده‌تر، آمادگی و آگاهی بیشتر مسئولین نسبت به اهمیت مسئله انجام پژوهشیای بایه‌ای بهداشت روانی کار ساده‌ای نیست و آین خود براحتی و مانندگاری بیشتر کار دکتر باش و همسرش اشاره دارد. نتایج آماری ازانه شده در کتاب فوق الذکر هر چند کمبه و کمتر قابل انطباق برقراریط امروزند لیکن هنوز از نظر دققت در مطالعات مقایسه‌ای

نه تنبها در سطح کشور، بلکه در سطح وسیعی از منطقه و جهان قابل استفاده‌اند.  
 ۴—امروز دکتر باش و همسرش در میان ما فیسبنده و هردو درگذشته‌اند.  
 نیکن این زوج نمونه‌دو اروپائی بودند که در کنار انجام مأموریت خویش اثر و ستدی قابل استفاده از میهن ما به جای نهادند و این امر در مقایسه با محصول کار خیل کارشناسان و مستشاران خارجی که آن سالها از خوان یغمای ایران از ترقی می‌کردند استثناء بود و نشان دهنده این مهم است که کار برای تویستن‌گان این کتاب جدی و چیزی فراتر از انجام یک مأموریت عادی بوده است. به خاطر این حس مستولیت استثنایی نیز باید آنها را تحسین کرد و این تحسین جدا از این واقعیت است که با پرداختنها و معیارهای آنها موافق باشیم یا نه.

شک نیست ما در کلیه زمینه‌های پهداشتی تیاز به انجام تحقیقات مستقل و ابداع روش‌شناسی مناسب با شرایط ایران داریم. بی‌شک حرکت به سوی تأمین پهداشت برای شهر و ندان کشور باید عکسی به کارشناسان مطلع، علاقمند، مستقل و سخت‌گوش ایرانی باشد. کتاب دکتر باش برای هریک از این کارشناسان می‌تواند یک مدرک خواندنی بهشمار آید.

۵—در پایان باید اشاره‌ای کرد به ن. و. باش شاعر، شاعر آلمانی زبانی که عنوانی اشعارش اصفهان، عاشورا، شیراز... و از این قبیل است. من به زبان آلمانی آشنا نیستم و ترجمه‌ای هم از این اشعار تخریب‌نمایم، لیکن تردید نپاید داشت که ذهنی که با چشممان یک شاعر و پژوهشگر به جهان می‌نگریست با عشقی فراتر از یک «فن سالاره ساده می‌توانست جهان و مردم موردمطالعه‌اش را ببیند و این خود صداقت و صمیمیتی مضامون به کار می‌بخشد. باش شاعر همان تویستن‌گان مورد بحث ماست.

به پاس این حرمت و عشق به میهن، زبان، آداب و رسوم مردمان از سوی دو تویستن‌گانی که معرفی شد و به پاس سالیان تلاشی که محصول آن این کتاب است به روانشان درود بفرستیم.



آنده — همانطور که در شماره‌های پیشین گفته شد دکتر باش اشعاری به آلمانی در توصیف شهرها و مناظر ایران دارد که به چاپ بسیار زیبائی در سوئیس چاپ شده است. اینکا قطعه‌هایی از آن را که به خواهش ما آقای معید جلیلو ند ترجمه کرده‌اند با اصل آلمانی آن به چاپ می‌رسانیم.

### سروده شده در بزم

کویرهای ایران: به وسعت گام خداوند.  
که در روز آفرینش زمین را هی بیمود،  
یوهای گه بر اساس اراده و اجراه اش  
ایجاد شد همراه آدمی

کوههای ایران: پیش تازان، خروشان  
چو موجی کف‌آلود  
که از دریاهای جهانی برآمده و اینجا  
سنگ شده و در برگرفته‌اند گلستان را

درر، هنوز برگت اعور است  
که می‌آید از مهر و ماه  
که گند قیروزهای را روشن می‌گند  
یا چون درخشش مروارید شب را می‌شکافد.

### مسجد شیخ لطف‌الله

ردگهای عه‌آلود در این فضای تیره می‌درخشد  
اشمعه‌های خورشید اشکال روشنتری می‌آفریند  
نه از شبکه پنجه‌های بلند فرو می‌افتد  
و به چرخش درمی‌آید بر حاشیه سنگفرشی خنک

ها در خلفا خدمت می‌کنیم، همزمان  
به عشق زمینی و المی  
که اگر یکی بدون دیگری بماند  
شاهنشاهی صفوی به تیرگی گراید  
وقتی در میدان تحمل نایدیر است  
آذتاب، زیر این گندید

حتی به هنگام ظهر هم خنکی است  
که فقط وجود ما بدان گرما می‌بخشد

آنان در کشتزارهای خارج از شهر عرق می‌دریزند  
می‌دانیم: جای ما چندان وسیع نیست  
کیک سرشار از زیبائی و صمیمیتی است  
که بهتر از هر بنایی، معرف شکوه و افتخار است.

### مسجد گبود تبریز

دروازه‌ای در مقابل این بنای ویران پاس می‌دهد  
و می‌گذارد بدرور آید از طاق گشوده آن  
که عاری از هر رنگ آبی است.

شناختن دریا و آسمان، چو طاووس  
که می‌چرخد و چتر خود را می‌گشاید  
منعکس می‌سازد انواع مایه‌های آبی را

با طراوت بسان شبتم بهار  
که بروی چمن نشسته، و هوای صحیح  
می‌لرزاند آنرا در زیر آسمان آبی

لطیف چون نسیم خنک تابستانی  
که به آهستگی عطر گلها را می‌پراکند  
در باعهایی که گل گاو زبانش آبی است:  
خاموش بسان قله کوه، آنجا که خاکستری  
صخره‌ها و رنگ سیمین لایه‌های برف  
به آبی فریبند آسمان می‌پیرند.

منتظره‌ای بی‌نهایت تماشائی  
غم دل بسته به زمین را  
می‌برد، بسوی آبی بی‌اتها...

برو، ای روح، از دروازه گشوده و  
وسعتی غمکن که باز می‌گردد چو تو پیش می‌روی  
و در می‌گیرد ترا، عنگامیکه برآموج آبی  
تنها و زورق، می‌روی  
بسوی نزهتگاهی کاشناس که رنگش آبی است

نو روژ

No - Ruz\*

Trüb ist eures Jahres  
Anfang in der Nacht,  
Uns'res ist im Frühling, wenn die Welt erwacht.

Ihr müsst Kerzen zünden,  
Hören dem Geläut.  
Uns verkünd't die Sonne, die der Finsternis gebeut,

Tag- und Nachtesgleiche,  
Die nach dem Beginn  
Neuen Jahres neiget sich zum Hellen hin.

Blüten an den Zweigen,  
Halm' auf karger Weid'  
Zieren Neujahr, während ihr im alten seid.

Sieben sind erschienen  
Zu dem Neuen Tag.  
Seine Pflicht ist Freude, was auch folgen mag!

Wenn das Jahr sich wendet  
Und Ahura siegt,  
Ungemach vergeßt, das euch im Rücken liegt!

۱۳۴۴ مهر نو روژ سال

Tehran 1962

\* Iranisches Neujahrsfest zu Frühlingsanfang

## محمد نسیم نگهت سعیدی\*

(نبراسکا - امریکا)

### فرهنگ - فارسی معین

زبان فارسی، زبان مشترک سرزمینهای است که اقوام ایرانی فرنهای دراز دادند و آن را از پس خواستند تا بخوبی امروزه در کشورهای ایران، افغانستان، تاجیکستان و بخشی از هند و پاکستان و چین تکلم می‌شود و طبعاً در مباحث زبانی و ادبی ضرورت دارد که از آراء دانشمندان و متخصصان فرهنگی همه ملتها در زمینه امور ادبی و زبانی آگاه بشویم و از نظرات علمی آنان بهره‌ور گیریم.

حدود پانزده سال پیش که از افغانستان بازگشتم به مناسبت آنکه ادبی افغانستان را از پی انتساب علمی مصادف و مراکز فرهنگی ایران ناگرام دیدم. در گزارشی به وزارت فرهنگ و هنر و دانشگاه تهران نوشته اکنون که فرهنگستان زبان ایران به تجدید فعالیت برداخته است ضرورت دارد که دولت ایران از افغانستان دعوت کنند که نویسه تن از دانشمندان خود را برای عضویت در فرهنگستان معرفی کند و یا رأساً فرهنگستان افغانی را که شایسته‌الد از همان افغانیان به عضویت علمی فرهنگستان بخواهد تا از مایه‌های زبانی رایج در افغانستان که به زبان فارسی فرضی و فرضی و بود کنی تزدید است استفاده ببریم و از اطلاعات دانشمندان آن کشور آگاه شویم. البته انتساب ۱۴۰۰ نیشنهاد شد. باید دانست که عربها برای جزو تعلیل زبان و وضع لغات از دانشمندان برگزیده همه کشورهای عربی زبان استفاده می‌کنند.

اینکه آقای محمد نسیم نگهت سعیدی مقاله‌ای مختلقانه درباره فرهنگ فارسی مرحوم دکتر محمد معین نوشته‌اند فرصت را برای ایجاد همکاری علمی مقتتبه‌ی شماری و انتشار این مقاله را فوج باشی برای آن می‌دانیم و معتقدنم که تذکرات آقای نگهت راهنمای مؤثری توافد بود برای آیندگانی که هی خواهند فرهنگ فارسی بنویسند و باید فرهنگ فارسی آن چنان شمولی داشته باشد که هر فارسی زبانی بتواند بوسیله آن رفع احتیاج کنند خواه فارسی‌زبان افغانستانی و خواه تاجیکی و خواه ایرانیان این سوی و آنسو.

### ابرج افسار

در اواخر جولای ۱۹۸۸ از گلیفورنیا به نبراسکا آمدم و در «مسرک افغانستان‌شناسی»، پوهنتون نبراسکا در او ماها، به تدوین قاموس دری به انجلیسی متفحول شدم. فرهنگ فارسی مرحوم دکتر محمد معین، چاپ سال ۱۹۸۵ که در این نوشته جمیع احتصار فرم می‌بادد، یکی از مأخذ کار من است. از سالها پیش با پسرخان از کارهای ارزشمند استاد فقید آشنا بسودم و از

\* استاد سابق زبان و ادبیات دری یونیورسیتی (دانشگاه) کابل - ایشان اکنون در دانشگاه نبراسکا (امریکا) در شعبه‌ای که به نام «افغان‌شناسی» تأمین شده است به تدریس و تحقیق اشتغال دارد (آینده).

تحقیقات وی در شاخه لغت‌شناسی و زیست‌شناسی استفاده می‌کردم. فهم تاکنون ارزش‌ترین و معتبرترین کاری در قاموس نگاری دری – تاجیکی – فارسی است و آنسان که در مقدمه کتاب تصریح شده فواید و مزایای ذیاد دارد.

به شاگردانم در پوچنی ادبیات و علوم پسرخوانی پوهنتون کابل همیشه میگفتم که هرگونه الری راه در هرجا که نشر شده باشد، با دقت و نظر انقادی مطالعه و از آن با اختیاط استفاده کنند. اکنون که (ین فرهنگ را صفحه به صفحه و کلمه به کلمه با دقت میخوانم متوجه می‌شوم که نادرستیهای متعدد و متعدد مخصوصاً دستوری و جغرافیایی، مناسفانه در آن راه یافته و چنان می‌نماید که گردآوردهای همکاران دکتر محمد معین دقیقاً بروسی و تصحیح و یکسان ساخته نشده؛ البتہ شماری از آن ناواییها، به خود وی راجع میشود. همچنین حشوها را زواید، کثربت متراծ نهاده، تصریح گونه‌ها یا واژیات‌ها (با – پای، پیل – قیل)، شرح جمع و مفرد کلمه‌های مأخذ از عربی، که جمع و مفرد عین حفظیم یا مفاهیم را داردند، بر حجم این اثر جهیم افزوده‌اند. درچنین الری، ایجاز (اقتصاد کلمه) در درجه نخست اهمیت پاییست قرار داده میشود.

آنکار است که تذکر این مطالب برای آن است که در چاپ آینده این الری گران‌بها اصلاحات و تصحیح‌های لازم صورت نگیرد. در مورد عده زیادی از اشتباهات، جای بحث و گفتگو نیست و در مورد عده کثیر، شاید بینش زبان‌شناسان و قاموس‌نگاران ایرانی با بیش من فرق داشته باشد؛ میتوان در چنان موارد یا تفصیل و ذکر مثالها و شواهد بیشتر، به مباحثه پرداخت. در چاپ سال ۱۹۸۵ فهم اشتباهات طباعتی نیز دیده میشود که به برخی از آنها هم اشاره خواهد شد. در نقل قول‌ها املای فهم رعایت شده. امید است در صورت پذیرش برای چاپ، نوشته من نیز بدون تصرف و تغییر به نشر سپرده شود.

### ۱- اشتباهها و ناوایی‌های جغرافیایی

الف) افغان (ص ۱۱۱، اعلام) «... طایقه‌ایست که در مشرق ایران از حدود خراسان تا لب دود آمویه (جیجون) سکنی داردند. در اوآخر قرن بیستم، مائنه اواخر قرن دهم (اوآخر قرن چهارم ه. ق. و عصر حدود‌العالم) سخن گفته شده. به جای کلمه افغانستان که به نام قوم و ملت افغان یاد شده کلمه‌های صبیم (مشرق ایران)، (حدود خراسان) و کلمه متربک (آمویه) به کار رفته. در تمام نقشه‌های امروزی و کتابهای مربوط به افغانستان و این منطقه به زبان انگلیسی که من تاکنون دیده‌ام، آمودریا Amu Darya نوشته‌اند و در افغانستان عبارت دریای آمو رایج‌تر است، در ص ۳۹۹، اعلام، در ماده توران «آمودریا

به کار رفته است.

- (ب) افغانستان (ص ۱۶۲، احلام) ... و از گوشه شمال شرقی با رشته‌ای باریک از پامیر بنام «وانخان» و «سینکیانگ» (ترکستان شرقی) هماس است، و آن بین ... درجه و ... واقع است. مساحت سطح آن ... در ۱۹۷۸ م ... کودتاً یعنی نظامی صورت گرفت ...، اما در ۱۹۷۹ م، کودتاً دیگری به وقوع بیوست. و هبیر کودتا حفیض‌الله امین ... در ۱۹۸۰ م. خود قربانی کودتاً دیگری شد و حکومت به دست بیرون کارمل افتاده، در این چند سطر، چندین اشتباه رخ داده: (۱) شکل نگارشی «وانخان» و شکل گفتاری «وانخان»؛ شکل صحیح «سینکیانگ» است؛ به عبارت پر ترکستان شرقی) اگر (ترکستان چین) یا (چینی) افزوده میشده بهتر میبود. (۲) (وانخان) و (پامیر) یکی نیست؛ دو منطقه مختلف (البته به هم بیوسته) است.

(۳) افغانستان با وانخان و پامیر هماس نیست؛ این دو منطقه جزو خاک افغانستان است. این کشور در قسمت شرقی یاد راهنمای پامیر با رشته باریکی از ایالت سینکیانگ چین هماس است.

(۴) حفیض‌الله شاید غلط جایی باشد.

(۵) حفیض‌الله امین در آخر دسامبر ۱۹۷۹ توسط روسها کشته شد. (۶) «مساحت سطح آن» (سطح) حشو و زاید است «مساحت آن» کاملاً صحیح و مستعمل و موجز است.

(۷) (ب) بیشینه (یا کلمه اضافه - حرف اضافه نارسا و تادرست است؛ (ب) حرف نیست، کلمه است: کلمه‌یی با معنای دستوری نه با معنای لغوی، کلمه اضافه هم نارساست) سه باو با کلمه بعدی یکجا و سه باو از کلمه بعدی جدا چاپ شده. در یکجا یا جدا نوشتن کلمه‌های مرگب (از او یا چند کلمه مستقل) کلمه‌های مشتق (از یک کلمه مستقل و یک یا چند نام مستقل یعنی بیشوند و پسوند) نیز یکسانی دیده نمیشود.

(۸) در تشریح کوتاه کشور افغانستان، فروگذاشت عمدی‌یی که شکل چشم‌پوشی را دارد نیز دیده میشود. در آخر آن چند سطر، به مادگی گفته شده «... رهبر کودتا در ... خود قربانی کودتاً دیگری شد و حکومت به دست ... افتاده» و از حادثه‌یی که جهان را نکان داده: تهاجم و مداخله نظامی «ایران‌جناوره روس و مقاومت و جانبازی قهرمانانه و انسانی‌یی مردم افغانستان که بالاخره باعث شکست و خروج قشون سرخ شد، کاملاً چشم‌پوشی و واقعیت تاریخی فرو گذاشته شده.

(۹) این حادثه کودتا بود و «کودتاً دیگری» نبود. کاملاً آشکار است که تهاجم و مداخله نظامی آخر دسامبر ۱۹۷۹ توسط روسها انجام داده و بیرون کارمل به دست آنان بر مبنای قدرت موقعت نشانده شد. بیانیه‌اش از (ادیو

دوشنبه و رادیو تاشکند انتشار یافت و خودش سه روز بعد، از شوروی به کابل وارد شد یا وارد گردید. تشریح کلمه کوتتا در قاموسهای معتبر دیده شود. دقیق ترین شرح آن در American Heritage Dictionary ارائه شده.

ج) برابر، مفهوم ۴ (ص ۲۵۲، اعلام) «ایلات ساکن سرحد ایران و افغانستان را بدین نام خوانند.» من این نام را بدین مفهوم و هم منسوب به آن «برابر» (فرهنگ، ص ۴۹۷) را در افغانستان و پیرون از افغانستان نشانده و در هیچ کتاب و منبعی نخوانده‌ام. اگر این نام تنها در ایران بدین مفهوم به کلاد بوده میشود بایست تصویری میشیدگه: «در ایران ایلات ساکن سرحد...» و اگر این مفهوم، مشخصه منطقه‌یی دارد آن هم بایست تذکار می‌یافت.

د) بلخ (ص ۲۷۰، اعلام) «در قدیم ایالت معروف و بزرگی بود در خراسان، بر سر راه خراسان پناهنشیه. اکنون شهری کوچک است که تقریباً ۲۰۰۰ تن جمعیت دارد و در شمال افغانستان واقع است، و قسمتی از آن ایالت جزو خاک افغانستان و قسمت دیگر جزو ترکستان شوروی میباشد.»

جمله آخر حشو است و تادرست و باز آن حشوهای قبیح، تحسیت «ترکستان شوروی» تعبیر تادرست است. آن منطقه پیش از شورویهای «ترکستان روسی» نامیده میشد و اصطلاحات ترکستان افغانی و ترکستان چینی هم به کار میرفت. ترکستان شوروی شنیده و دیده نشده.

دوم اینکه باید برسید: در کدام کتاب تاریخ یا جغرافیا و در کدام نقشه ذکر شده که بلخ دو قسمت دارد و در ادوکشور مخصوصاً در شوروی، واقع شده است؟ در قدیم سغد و ماوراء النهر در شمال بلخ و دریای آمو بود و پیش از شورویها امارت بخارا در سه دهه آخر، «بلخ» نام شهر بلخ باکتریای (باستانی)، نام ولسوالی (حاکم نشین، حکومت) بلخ و نام ولایت بلخ (Bactria باکتریای (باستانی) است و مرکز آن شهر «مزار شریف».

ه) تخاره *tuxara* [تخاری] (۱) اینبی که در آسیای مرکزی و تخارستان (طخارستان) پرورش یافته. «اسب تخاری» اصطلاح «آسیای مرکزی» Central Asia معمولاً به شانخه و سیع شمال و غرب دریای آمو شامل تاجیکستان، قرغزستان، ازبکستان، ترکمنستان و بخش جنوبی قراقستان، هناظق تحت اشغال شوروی، اطلاق میشود. تخارستان در قدیم ادر قدم و لایت بزرگی در جنوب دریای آمو در شاخه افغانستان معاصر بود؛ امروز ولایت گوچکتری در غرب و جنوب غرب پنهانشان است و به نام تخار (تای مفترج) یاد میشود. دقیق تو و صحیح تر این است که گفته شود: «در آسیای مرکزی جنوبی South Central Asia یعنی در تخارستان (طخارستان) قدیم واقع در شاخه افغانستان معاصر که ولایت تخار امروزی ناحیه شرقی تخارستان بزرگ قدیم است».

راجع به موقعیت تخارستان (ص ۳۸۰، اعلام) چنین گفته شده: «... بقول یاقوت دو تخارستان وجود داشته: تخارستان علیا (که ظاهرا در مشرق بلخ و مغرب جیحون بود). و تخارستان سفلی (در مغرب جیحون منتهی از سمت مشرق دور آور از تخارستان علیا قرار داشت). « شاید «مغرب جیحون» خلط طباعتی یا سهو قلمی بوده باشد در غیر آن [این ره به ترکستان خواهد رفت.] به خوارزم قدیم و ترکمنستان امروز، بلخ و بدخشان و تخار در جنوب دریای آمو یا جیحون واقع است. شرح این مطلب هم میهم آست: دو تخارستان وجود نداشته، یک تخارستان بوده با لوح بخش شرقی و غربی؛ بخش شرقی تخارستان علیا و بخش غربی تخارستان سفلی نام داشته. به حیث هنالی «یگری: یقتل (در گفتار هفتاد)، مسکن باز همانده گان هبتالی های قدیم، در ولایت بدخشان، متسلک از دو بخش یقتل بالا و یقتل پایان است.

(و) ترمذ (ص ۳۹۰، اعلام) «شهری بود در موارد انتشار قدیم در نزد یکی از ساحل دود جیحون که امروز جزو جمهوری تاجیکستان است». ترمذ در نزد یکی از جیحون، جزو جمهوریت ازبکستان است.

(ز) خجند (ص ۴۷۵، اعلام) «یکی از شهرهای جمهوری ازبکستان در کنار سیحون که مرکز و پایتخت آن محسوب میشود و امروز آنرا استالین آباد گویند».

تاجیکستان (ص ۳۷۰، اعلام) «کوچکترین جمهوری... پایتخت آن استالین آباد (خجند) است».

استالین آباد (ص ۱۳۳، اعلام) «شهری در اتحاد جماهیر شوروی، پایتخت تاجیکستان. نام فعلی این شهر: دوشنبه».

در زمان زندگی استالین، نام مرکز جمهوریت تاجیکستان «استالین آباد» بود. پس از آن تا امروز به نام «دوشنبه» یاد میشود. این شهر قبل از دهکده کوچکی بود که دوشهبهها در آنجا «روز بازار» برگزار میشده. «دوشنبه» که نام و کلمه هم است در اعلام درج نشده؛ اگر کمتر هم هم میبود باایست درج میشد. نام رسمی امروزی «خجند» لنین آباد است و شهری در تاجیکستان.

کلمه استالین آباد در سه جا: دو مردم خلط و یک مردم صحیح، ذکر شده؛ کلمه خجند در دوجا و هردو به شکل خلط درج گردیده و به نام جدید آن - لنین آباد - اشاره بی نشده. در شرح لنین آباد گفته شده: «شهریست در تاجیکستان شوروی کنار مسیر دریا [خلط چابی] - باایست شیر دریا (= سیحون) می بود] در دهانه دره فرغانه».

(ح) لمغان (ص ۱۸۱۹، اعلام) «... شهری است در هند...» لمغان و «لمقان» مذکور در چهار مقاله نظامی عروضی، (کنون «لمغان» گفته و توشه میشود، شهر نیست و در هند نیست. منطقه بی ایست ادر مشرق افغانستان و در مدت بیش از سی سال، ولایتی ایست از ولایتهای این کشور که قبل از جزو

«ولایت مشرقی» بود. جمله‌های «زایر چینی از افغانستان عبور کرد... آنرا با بعضی ایالات دیگر نام برده و گویند مردمش تحت سلطنت پادشاهان «کپیسه» (کابل) بوده‌اند...» گردآورنده این مطالب و متوجه نساخته که این محل در افغانستان باید باشد و منطقه و آبادانی بزرگ است نه شهر. نکته اصلی‌تر و دستوری دیگر، این است که: «بعض ایالات این‌طور، و بعضی از ایالات» این‌سان نوشته می‌شود.

ط) مرغاب (ص ۱۹۴۵، اعلام) «نام روادخانه‌ای است که از نزدیکی شهر مر و میکندر و آنرا باسامی هروزود، مر وال رو د نیز گفته‌اند. این روادخانه از کوههای هندوکش واقع در افغانستان سرچشمه می‌گیرد.» کلمه (مرغاب) در افغانستان به خس اول تلفظ می‌شود. (ین دریا از کوههای هندوکش نی، بلکه از مشرق سلسله کوه «بند ترکستان» و یکی دو شاخه فرعی آن از مشرق سلسله کوه پارویا میزوس هرات سرچشمه می‌گیرد. از مرغاب تاجیکستان هیچ ذکری به میان نیامده. این دریا (رود) از جریل چقمع تین در پامیر افغانی یا پامیرخورد، سرچشمه می‌گیرد؛ تا محلی به نام مرغاب ادر تاجیکستان، آقسو (آب سفید) و از آبادانی مرغاب به بعد، به همین نام یاد می‌شود؛ در قلعه وامر نزدیک روشنان به دریای آمو می‌تواند.

روادخانه (= خانه رود) به معنای رود اولی و اصلی، بستر رود یا دریاست، اگرچه روادخانه مجاز به معنای رود استعمال می‌شود، بهتر آن می‌بود که با نظر داشت ایجاز، کلمه رود به کار میرفت. «باسامی» هم زاید و هم نادرست است؛ و آن را مر و رود، مر وال رو د نیز گفته‌اند. جمله کامل و صحیح و موجز است. (مر و رود) شکل دوی و (مر وال رو د) شکل عربی شده، دو اسم و اسامی نیست، یک نام است.

## ۲- اشتباهها و نارسایی‌های دستوری

الف) میانوند: در ص ۹۷ چنین آمده «آنون - [ = آن، می. + دن، یس. اصلی صدری = (ینهند) (پسوند صدری) » در جمله نشانه‌های اختصاری «میه مخفف میانوند (حرف واسطه) است و در ص ۷۷۹ کلمه (پسپس) چنین تجزیه شده «[یس + آ (واسطه) + یس]. آقای خالنور هم در «دستور پارسی» از میانوند سخن گفته و چند نوع آن را به شیوه میانوند زاید، یافته است. در زبانهای هندی - اروپایی معاصر، میانوند infix وجود ندارد. به تصریح و مثالهای زیر توجه شود:

“infix, aderivational or inflectional affix appearing in the body of a word  
[Sanskrit - n - is an infix in vindami “I know” as contrasted with vid “to know”] Webster”

«میانوند، وندی اشتقاقی یا تصرفی که در داخل کلمه بی می‌آید [- ن -

سانتکریت میان‌وندی است در کلمه «وندی» (میدان) ادر برابر کلمه «وند» (دانستن) دکتری و پستر ۱۹۸۷

„infix, tr v. (gram) to insert (a morphological element) into the body of a word. n an inflectional or derivational element appearing in the body of a word as Tagalog sinulat “written” in which the infix - in - appears as the marker of a passive form that contrasts with the active form sulat “write” American Heritage Dictionary“

«میان‌وند، فعل متعددی، (دستور) وارد کردن (عنصری صرفی [یا ساخته‌ای] در داخل کلمه‌یی، اسم، عنصری تصریفی یا اشتراقی که در داخل کلمه‌یی می‌آید مانند «سنولت» ته گله‌لوگ [زبان استرونزیایی در مانیلا و اطراف آن] به معنای «نوشته» [یا نوشته شده] که در آن میان‌وند – ان – به جای نشانه شکل مجهول در برابر شکل معلوم «سولت» به معنای «نوشتن» می‌آید. AHD ۱۹۸۰.

– آندن/متشکل از سه جزو است: (۱) / آن/ پسوند فعلی که فعل لازم را متعددی می‌سازد: خند – خندان (مثلا در فعل میخنداند) (۲) / د/ پسوند فعلی که از ریشه ۱ (ریشه فعل خان) ریشه ۲ (ریشه فعل صاضی) می‌سازد (سوم شخص مفرد در فعلهای یک ریشه‌ای یا فعلهای با قاعده): خندان – خنداند xandaan (۳) / آن = هه / (صوت کوتاه را نمی‌تواند نوشت) پسوند مصدر است نه (دن) و (تن): / د/ و / ت/ جزو ریشه ۲ است. گاهی دو، سه یا چهار پسوند در زبان دری به ریشه بیوسته می‌شود و پسوند اول، دوم یا سوم را نمیتوان میان‌وند نامید: گفتیهایش [گفت + آن پسوند مصدر + ی پسوند اسم یا صفت + ها پسوند جمع + یش (= آن ۰۵) پسوند ضمیر اضافی]، جهت اختصار در قاموس نگاری میتوان چنین نوشت [گفت + اینهاش، پسوند] یا با تجزیه کوتاه بین گو نه: گفتیهایش [گفت + اینهاش (آن + ی + ها + یش – آن) پسوند]. در کلمه‌های مرکب تکراری پسایس، پیشاپیش، پیاپی، دمادم، سراسر، کشاكش... / آ/ میان‌وند نیست.

ب) ص ص ۴۲۵ – ۴۲۶ ۵ ب = ب = ب = ب = ب (میا). گاه براوی خوشایندی بگوش یا افاده ترتیب دو کلمه هم جنس یا قریب‌المعنى بکار رود: دم‌بدم، سربسر، قن‌بنن.

لخته این کلمه مستقل با معنای دستوری (ب، ب) نیست؛ در افغانستان و تاجیکستان / به / و در ایران امروز / به / است. در مقابل آن میتوان نوشت: «به (در نوشته: ب) در گفتار / ب / یا / ب / ... آن سان که پیشتر ذکر شد (به) هم میان‌وند نیست (علامه اختصاری میان‌وند در دو جای، دو گاهه ثبت شده: می، میا، و در موارد دیگر (واسطه) گفته شده). دوم این کلمه براوی خوشایندی به گوش به کار نرفته؛ وظیفه ترکیب

سازی دارد؛ مانند /ا/ کلمه هوکب تکراری می‌سازد.  
سوم در جنین موارد، دو کلمه هم جنس یا قریب‌المعنى وجود ندارد، یک کلمه است که تکرار شده.  
همان را هم باید گفت که در شماره «ب - ب = به»، «این کلمه با /ب/ عربی /bl/ مشترک خوانده شده که صحیح نیست. این دو کاملاً جداست، ولئن که در ایران امروز /bl/ / با / bl/ تلفظ می‌شود، (ج) در شماره‌های «ب - ب = ۳۸»، «ب - ب = به»، نیز سه شکل (ب - ب) از این شده. ص ۴۲۴ «ب - ب = به» ... برگت درج شده. در این مورد، پیشوند فعل /به / نیست، در «ب - ب = به» /ba, ba/ است. در «ب - ب = به» /bl, bl/ (حو. اض) مورد استعمال ذکر شده و در هر دو مورد /به / پیوسته به کلمه بعدی است.  
در این قسمت، بهسان برخی از موارد دیگر، جنین اشتباه به هم آمیخته یا به اصطلاح ایران «تو در تو» واقع شده که شرح دقیق و منظم آنها دشوار است و سخن را به دراز می‌کشاند. با این هم کوشش می‌شود به اختصار بیان شود:

(۱) تداخل و تکرار: در هر دو مورد، عین کلمه است؛ پیشینه /به/ یا حرف اضافه /به/ که در خط دری با رعایت عنونة اعلایی، به غلط با کلمه بعدی پیوسته باشند و یکی از نتایج آن، رخ دادن جنین اشتباه است (جنان که در کلماتی مانند زنده‌گی، افسرده‌گی...، (ه) غیر ملفوظ را در نوشتہ حذف کرده‌اند، در حالی که متصوت کوتاه /ه/ با کلمه ملفوظ (مانند من، تن...) وجود دارد. در نتیجه اشتباه دیگری به وجود آمده چنانکه عددی می‌گویند (ه) به (گ) تبدیل می‌شود).

(۲) در مورد اول، ظرفیت زمانی و ظرفیت مکانی جدا و در دو شماره ضرغی و لی در مورد ادوم در یک شماره فرعی ذکر شده.

(۳) چون در هر دو مورد یک کلمه است؛ هر دو قسمت بایست دارای عین تقسیمات مبیند یعنی هر دو بایست یا ۲۳ می‌بود یا ۱۴.

(۴) اصلًا بایست دو قسمت وجود تأمید است، هر دو بخش بایست تلفیق و به شکل مبحث واحد درآورده می‌شوند.

(۵) نظر به این در مورد، اشکال پیلوی هم فرق کرده، در اول سه شکل و در دوم یک شکل ذکر شده.

در زبان دری معاصر نیز جنین شکل (به) وجود دارد که چندین شکل یک کلمه: (۱) به /bl/ در ایران /be/ ، در نوشتہ ادو شکل /به، ب/ (۲) /بد/ در کلمه‌های بدان، بدن (۳) /به/ در کلمه‌های پدیده، پدیدهار، پدیده (در

نوشته / ) .

(۶) اکثر تلفظهایی که «قدیمی» گفته شده در افغانستان کاملاً رایج و متدالی است؛ لذا به جای «قدیمی» باید گفته شود «در افغانستان» یا شاید «در افغانستان و تاجیکستان».

(۷) دیگر نکات قابل بحث و گفتگو نیز در این بخش هست ولی از آن صرف نظر میشود.

۵ آنچه - آنچه که

آنچه (- آن، ضمیر اشاره برای اشخاص و اشیا + چه، کلمه ربط) صورت صحیح در فرم کمتر به کار رفته؛ آنچه که (آن، ضمیر اشاره + چه، کلمه ربط در مورد اشیا + که، کلمه ربط در مورد اشخاص) صورت نادرست، دلایل حشو، برهمندانه خوش‌آهنتگی (euphony) کلمه‌ها، در فرم زیاد استعمال شده.

در ماده «چه» (ص ۱۳۲۱) این کلمه در دو قسمت تشریح شده: یکی حرف ربط دارد و جزو (الف) تعلیل و (ب) مساوات. در توضیح قسمت اول گفته شده: «ضع. - بعداز «چه» تعلیل آوردن لغظ «که» نادرست است.» و دیگر موصول.

باید تصریح کرد که (۱) پس از هر نوع «چه» (اگر انواعی موجود باشد) کاربرد کلمه «که» نادرست است. (۲) وظیفة دستوری (نحوی) «چه» را به دو بخش (حرف ربط) و (موصول) نمیتوان جدا کرد. از یکسو اصطلاح «موصول» نارسا و نادرست است و به تقلید از زبان عربی - در تازی الذى را موصول نامیده‌اند - در زبان دری به کار رفته و دیگر قابل استعمال نیست. همچنان است موصول نامیدن کلمه «که». (چه) مانند (که) در زبان دری کلمه ربط است؛ چنان که (الذی) در عربی کلمه ربط است. اگر بهجای موصول (= وصل شده آنها) دو قسمت جمله یا دو خود جمله‌های مرکب و مختلف است) واصل (= وصل گشته - که همانا کلمه ربط است) استعمال میشده صحیح تر و دقیق‌تر میبود. از سوی دیگر، نمیتوان گفت: «دو جمله را به هم می‌بینند»، زیرا هر جمله‌یی که به جمله بودن بیرون می‌آید و شکل فقره clause (یا هر نام دیگری و از حالت «جمله بودن» بیرون می‌آید) نمایم خوبیش را از دست می‌دهد که برای تجزیه شود) را میگیرد. حتی در جمله‌های مرکب که یک قسمت یافقره به دیگر قسمت توازن (برا بری) دارد، دو یا چند جمله وجود ندارد بلکه دو یا چند فقره وجود دارد: «یا او نمیتوانست بشنود یا من نمیتوانستم بگویم.» او آمد و من را فتیم.» (یا او نمیتوانست بشنود). (او آمد و) جمله نیست؛ فقره است. «جمله نامستقل» هم نمیتوان گفت زیرا جمله sentence استقلال و تمامیت دستوری و معنایی دارد. هنگامی که نامستقل و ناتمام تجزیه از حالت «جمله بودن» خارج میشود. از میان کلمه‌های ربط، تنها (و) / wa' will u / افزودن

برآن که دو یا چند فقره را به هم مربوط می‌سازد، دو یا چند کلمه یا عبارت (گروه کلمه) را در داخل یک جمله به یکدیگر بیوست می‌کند: «بشیر و گریم آمدند.»، «که و چه را یکجا نمیتوان به کاربرد.»، «خندان لب و غزلخوان آمد.» از بازارهای سر پوشیده و کوچه‌های تنگ گذشتیم.

«چه» ربط و «چی» استفهام، دو کلمه جلاست هم از نظر ساخت: چه - چی Chee و هم از نگاه استعمال: همچنین است «که» ربط *ki* و «کن»

#### استفهام ■ *kee*

در (ص ۹۷) «آنچه» اسم اشاره مرکب + حرف ربط و در (ص ۹۸) «آنکه» اشاره مرکب «گفته شده که درست نیست. نخست، دو کلمه از عین دسته، دو گونه تشریح شده؛ دوم، آنسان که در آغاز این مطلب بیان شد (آن) ضمیر اشاره است و ساده؛ (چه) کلمه ربط است. (آنکه) نیز عین ساخت را دارد: (آن) ضمیر اشاره، ساده + (که) کلمه ربط.

(ص ۲۳۵) «است *ast* ← استن: هستن» (فعل رابطه) ۱- سوم شخص مفرد از مصدر «استن» = هستن] (زمان حال فعل «بودن»): هوا روشن است... ۲- هست، «وجود دارد».

(ص ۵۱۴) «هست [ ← هستن] ۱- (فعل) سوم شخص مفرد از «هستن»: موجود است، وجود دارد... ۲- [= هستی]... ۳- هستن] (ص ۵۱۴۱) «هستن» [اسم، یه بودن] ( مصدر لازم) هستم... هستند، زمانهای ماضی و مستقبل و امر و اسم مفعول آن از «بودن» و «باشیدن» آید...

(ص ۶۰) «باشیدن (مصل). (از این مصدر فقط مضارع [باشم... باشند]، امر [باش، باشید] و اسم مصدر [باشند] استعمال شود. «میباشد» بجای «هست» متدالی است. بقیه زمانها از مصدر «بودن» آیند.)

(۱) در زبان دری - تاجیکی - فارسی، آنچه به غلط مصدر تامیده شده، از ریشه ۲ (ریشه فعل ماضی) ساخته میشود نه از ریشه (ریشه فعل حال).

(۲) عبارت متناقض «زمان حال فعل بودن» که دو اشتباه دیگر نیز در آن وجود دارد در بی عبارت نخست ذکر شده، چگونه ممکن است که (است) هم «سوم شخص مفرد از مصدر استن» = هستن] باشد و هم «زمان حال فعل بودن»؟

(۳) «بودن» فعل نیست؛ اسم است، اسم فعل (verbal noun) «است» (zaman) حال نیست؛ صیغه (tense) حال یا شکل (form) حال فعل است که زمان را نشان میدهد. (۴) «رابطه» و «فعل» رابطه هم از اصطلاحات فارسای قدیم است، وقتی بگوییم: است - فعل، سوم شخص مفرد، صیغه حال (یا شکل حال) فعل (بود)؛ تشریح کامل و صحیح است و دیگر به افزایش کلمه (رابطه) ضرورت و احتیاجی نیست. «قاموس انگلیسی امریکایی لانگمن» (۱۹۸۳) فعلهای *was, is* را چنین تشریح می‌کند:

"is v third person sing. present of BE - was v past tense of BE, 1st and 3rd person singular"

(۵) چون ریشه «همست» در اوستا و رسارسی باستان / ha / است و ریشه «است» در فرم ارائه نشده، همتوان خدوس زد که «همست» صورت اصلی قهیعنی است (نیز به استناد موادر مشابه دیگر و به استناد تلفظ امر و زمان آشنا) که صوت h آغاز کلمه را تلفظ نمیکند؛ به مرور زمان شکل (است) پدید آمده و معنای این دو کلمه تغییر گرده. (۶) در (ص ۱۰۰) «بودن» با شکل پهلوی butan و نیز شکل «بودش» ذکر شده. بسوند / ish - sh / برای ساختن اسم از ریشه، استعمال میشود مانند (بوش)، (باشش) که در زمان قدیم، کم استعمال بوده و امروز متروک است. اگر (بودش) در متون دری آمده باشد حالت استثنایی است. این کلمه در قاموس شتابین گاس ذکر شده؛ شاید از آن اقتباس شده باشد. (باشیده) و (باشیدن) اهم از همین گونه است. اگر (باشید) به مفهوم (ماند، توقف کرد) در نظر گرفته شود، استعمال آن قابل پذیرش به نظر میرسد. مانند (میباشد) که شکل حال استمراری یا اعتیادی (همست) یا (است) است.

در زبانهای هندی – اروپایی اشکال مختلف معادلهای (است، باش، بود) و بی‌قاعدگی‌ها وجود دارد؛ مثلا در زبان پشتو معادل (بودن) وجود ندارد. در انگلیسی (۱۰) be (بودن). (۱۱) باش (am, is, are) برای حال و دو شکل (was, were) برای ماضی وجود دارد.

(۶) شماری از اسمها و اسمهای مشتق از ریشه، با آوردن به اصطلاح مصدر، تشریح شده که انحراف از یکی از اصول عینه قاموس‌نگاری است. طبق این قاعده، هرجزو کلام با همان جزو کلام یا به ارائه شود. البته این اصل به صورت کلی در فرم از رعایت شده‌اما عدول‌ها و انحرافهای دیده میشود که در آینده باید تصحیح شود.

ص ۴۰ «آرامش» (اص). ۱- آرامیدن. ۲- فراغت، راحت، آسایش...، (آرامش) را نمیتوان و نباید با (آرامیدن) تشریح کرد و بر عکس نیز، گذشته از این، هردو شماره یک چیز و متناخل است. (آسایش) کافی به نظر میرسد و میتوان (آرام‌گیری، آرامی) را هم افزود. در تشریح «آرامش با چفت» «همانگوش گردیدن با او» ذکر شده؛ بیان صحیح «همانگوشی با چفت» خواهد بود. «آرام» به شکل اسم و قیده تشریح شده و صفت بودن آن (خواب آرام) از یاد رفته است.

در (ص ۴۸) در برابر «آزمایش» کلمه (آزمودن) آورده شده که بهسان ماده بیشتر، صحیح نیست. گاهی در تشریح یک کلمه، دشواری یافتن کلمه مناسب بیش می‌آید و باید راه یا راههای دیگری جستجو شود مثلا «اسم از ریشه آزمای». \*

عکس مطلب بالا نیز کاهی به چشم عیش سد. ص ۵۲ «آسایش دادن (امض.م) راحت بخشیدن، اراحت» (اراحت) کلمه متروک، هائید (راحت) اسم است (همه عصدها چه دری و چه عربی، چه ساده و چه عرکب، در زبان دری اسم است). آن سان که در مقابل «آسایش» (راحت) و در برای «آسایش دادن» (راحت بخشیدن) کذاشته میشود بایست (اراحت کردن) یا (اراحت بخشیدن) گفته میشد. ص ۸۹۰ «پیرایش (امض.) ۱- زینت دادن بکاستن (+ پیراستن) [بایست زینت دهن به کاستن] نوشته میشد. ۲- زینت کردن (مطلب)، آراستن [بایست زینت کنی (مطلب)، آرایش] نوشته میشد جنان که در شاهد مذکور است.؛ در سولان میمود و مدهوش در آرایش آن بزم و پیرایش آن مجلس سماوی نداشتند. - تاریخ یعنی ۳- دباحثت، آشن کردن پوست، ۴- آعاده کردن، ساختن، [نهایا ذکر دیگر غایت] کافی به نظر میرسد؛ با این هم آش کنی پوسته میتوان به نار بود. در افغانستان (آش دادن پوست) گفته میشود و نظر به آن (آش دهن پوست) هم میتوان گفت.

همان صفحه «پیرایه ۱- (امض.) زینت دادن بکاستن [زینت دهن به کاستن]... ۲- زینت دادن (مطلب) [زینت دهنی (مطلب)]، مزین ساختن [خشود زاید است: (زینت دادن) و (مزین ساختن) یک چیز است.، آرایش... ۳- (۱) زینت، زیور...، [در چنین هوارد (هم ذکر اسم، هم اسم مصدر) است که نازسایی و منحرف سازی اصطلاحاتی چون اسم مصدر، حاصل مصدر و ازمه فارسات و نادرست قر: مصدر مرخم، اسم فاعل، اسم مفعول، صفت فاعلی و صفت مفعولی، بیشتر گیج کننده، تشویش انگیز و اشتباه آمیز عیگرد. (پیرایه) مطلب این است که از زینه ۱ به وسیله پسوند اسمی ساخته شده (پیرای ۶)، چه به معنای زینت دهنی و مزین سازی و چه به معنای زیور (در عرب دو شاهد منظوم و منثور، پیرایه به معنای ذیور است). و به مصدر عیج گوشه ارتقاضی ندارد چنانکه حاصل مصدر و یا مصدری به مصدر (یا اصطلاحاً مصدر) هر گز بستگی و پیوندی ندارد.

ص ۸۰۹ «پلمس [- پلمه] ۱- مضطرب شدن و دست و باگم کردن، اضطراب. ۲- مسم ساختن، ۳- دروغ گفتن، «پلمس» اسم گفته شده ولی در حرسه هزار، به شکل مصدر ارائه گردیده. در مفهوم اول، نهایا (اضطراب) کفايت میکند و اگر میل به آوردن عبارت دوم باشد میتوان (دست و باگم) یا (دست و پا گم کنی) گفت. در مفهوم دوم نهایا (اتهام) و در شماره سوم (دروغ) بسته است. (پلمه) در گفتار دری افغانستان به معنای (بهانه) و (پلمه کردن) معادل (بهانه کردن) است.

(ز) تقریباً تمام مصدرهای تلائی مجرد و تلائی عزیز فیه مانعوذ از عربی، که تعداد آنها بسی زیاد است و مصدرهای رباعی که شمار آنها کم است (همه آن مصدر در زبان دری - تاجیکی - فارسی، مطلقاً اضم است نه مصدر یا اسم

مصدر) دوبار عیناً یا با تقریباً عین معنی (عین شماره‌ها، عین مقاییم) درج گردیده؛ بار اول به تنها بی، بار دوم با افزایش (گردن) یا (خواستن)، دادن، فرمودن، یافتن؛ در هر دو حالت، مصدر متعدد یا لازم گفته شده و با مصدرهای مرکب (دری + دری یا عربی + دری) به صورت مشابه و تکراری تشریح گردیده. این امر، بدین دلیل از عمل حجمی شدن ففهم است. به حیث مثال (عنوان ۱۰۸۴) (تشبیث [ع.] [مصل.]) ۱- چنگ در زدن بچیزی، در آویختن به ۲- وسیله قراردادن کسی یا چیزی را، دست آویز ساختن، ۳- (اهص)، آویختگی، چنگزدنی، ج. تشباتات.

#### تشباتات [ع.] (اص.، ا.) ج. تشبات (ه.، م.)

«تشبیث گردن [ع.] - ف. [اص.، ل.] ۱- چنگ در زدن بچیزی، در آویختن به، ۲- وسیله قرار دادن کسی یا چیزی را، که لا آشکار است که تشریح‌های شماره ۱ و ۲ در مورد (تشبیث) به کلی حشو و ازاید است هم چنان درج (تشباتات).

در بعض موارد مثلاً (اجازه، اجتماع، بحث) سه خصوصیت دستوری (۱) مصدر متعدد یا لازم (۲) اسم مصدر (۳) اسم، ذکر شده که شماره‌های ۱ و ۲ زاید و بی مورد است.

تحیست باید تفت (اسم مصدر) دارای مفهوم درست و روش نیست و مانند تعییرهای (حاصل مصدر)، (بای مصدری) جز افزایش مذکوسی و ابهام، وظیفة دیگری ندارد.

همه مصدرهای عربی در زبان عربی هم اسم است. شناختن کاس آنها را (verbal noun) نامیده؛ تلوی عزیزیه را از ۲ تا ۹ شماره‌گذاری گرده، دیگران (عربی‌شناسان باختبری) یا او موافق دارند و شماره ۱ را برای انواع مصدر اثنی عشر و شماره ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳ را برای مصدرهای زیادی تعیین کرده‌اند. در قاموس عربی - انگلیسی Hans Wehr توافق خودش و M. Cowan (نیویارک، ۱۹۷۶) که در ایالات متحده امریکا بهترین قاموس دو زبانی خوانده شده، همه مصدرهای تلائی مجرد، عزیزیه، و زیادی، به شکل اسم درج و معنی و تشریح شده. در «العصری»، عربی - انگلیزی» تدوین الیاس انطون الیاس و ادوار. الیاس، مصر ۱۹۷۷، مانند قاموس و هم - گوون، فعل ماضی ذکر و به شکل مصدر معنی شده و همه مصدرها به حیث اسم از آن گردیده. ادوارد ولیم لین E. W. Lane در Arabic - English Lexicon (نیویارک، ۱۸۷۲) مصدر را infinitive noun گفته و مصدر و ماضی و دیگر مشتقات فعل را ذکر گرده.

متاسفانه در این شهر قاموسهای عربی به عربی یا عربی به دری وجود ندارد و سفر به شهرهای بزرگ برایم میسر نبود. بنابرین عنایع مهم عربی

را دیده نتوانستم.

ج) اسم‌هایی از سه دسته مختلف مانند (۱) بوسیله‌گی، پاشیده‌گی، پوشیده‌گی، (۲) پاسازی، پاچساری، پیشانی، (۳) پاسیانی، پیروزی، پیشی، پیشاوهنگی، تردستی، حاصل مصدر نامیده شده؛ کلمه‌هایی که یا اسم مشتق (مانند پوشیده‌گی) یا اسم مرکب مشتق (مانند پاچساری، تردستی) است و از ریشه‌های مختلف فعل (ریشه ۱ یا ۲) یا از ریشه اسم – صفت (گروه اسمیه‌ها (substantiils) ساخته شده.

درست نیست اطلاق کردن (حاصل مصدر) حتی بر کلمه‌های دسته شماره ۱ که با کلمه‌های مشتق دیگری به نام مصدر در ریشه اشتراک دارند (پوشیده – پوشیده – بوسیده) – بوسیدن) تا چه رسید به کلمه‌های دسته شماره ۲ که با اسمهای مشتق به نام مصدر، از نکاه ریشه نیمه اشتراک دارند زیرا «فشار» ریشه ۱ و «فسرده» ریشه ۲ است؛ مخصوصاً کلمه‌های دسته ۳ که همچو غونه اشتراک با کدام شکل مصدری یا شکل مصدری ندارند. ساخت این گونه کلمه‌ها، کاملاً دیگر گونه است و از اسم یا صفت ساخته شده‌اند و مثلاً در بوده، به پیروزی، چیزی مانند (پیروزیدن، پیروختن، پیروشن) در این دسته وجود ندارد.

ط) یکی از مشخصات زبان دری، این است که بسیاری از کلمه‌ها در عبارت‌ها را جمله‌های مختلف، گاهی به حیث اسم و زمانی به حیث صفت و شماری از آنها گاهی به حیث قید به کار می‌روند؛ صفتها یا پسوند جمع یا پسوند تکه حیثیت اسم را می‌گیرند؛ با وظایف لسمی؛ به حیث غالباً، مفعول مستقیم، مفعول نامستقیم (یا هم‌فعل) استعمال می‌شوند. در مباحث زبانشناسی، دستور نویسی و قاموس نگاری، در این مورد کاملاً باید دقت شود. برای تفصیل، دستور زبان معاصر دری (کابل ۱۳۴۸، صص ۷۰-۷۹ و ۸۰-۸۲) دیده شود.

به گفتر دیده می‌شود که اسمهای و صفتها (بیشتر دری و کمتر عربی و ترکی) به هم آمیخته‌اند: (۱) در بعض خصوصیت دستوری، (اسم) صفت نامیده شده و (صفت) اسم نامگذاری شده یا از دو مشخصه، یکی آن بیان گردیده (۲) اسم به حیث صفت و صفت به صورت اسم تشریع شده (۳) مدون یا گردآورنده مواد یا هر دو، متوجه نشده‌اند که در شواهد، اسم به صورت اسم و صفت به حیث صفت یعنی صحیح به کار رفته؛ بدین گونه، شواهد و تشریعات متناقض‌اند (۴) در تشریع (صفت) عموماً (آنچه) یا (آنکه) گفته شده و بدین صورت، (اسم) شرح تردیدیم.

مثالها: (۱) (ص. ۱۴) «البات [ع]، [البات] [ع]» (ص.). چ. تیست، مردمان استوار داشته، معتمدان، «[البات]، جمع ثبت، به معنای مردمان، معتمدان، چگونه صفت می‌تواند بود؟»

(۲) (ص. ۴۷۰). (بای) کلمه ترکی و (ص. ۴۷۶) (بخرد) کلمه دری تنها

صفت گفته شده در حالی که هردو کلمه هم است و هم صفت: باشها، بخودان.  
 (۳) (ص ۴۹۶) «برباد رفته» (ا. مف.) ۱- آنچه که باد آن را ببرد و برآکنده  
 میزارد. » [که] و (آن) حشر است؛ عبارت به حیث اسم معنی شده. ۲- ضایع  
 شده، هنبد، محروم، [به] حیث صفت بیان گردیده، (برباد رفته) اصلاح عبارت  
 صفتی است. در شماره ۱ بایست گفته عیشد «با بارده، برآگنده». به حیث اسم،  
 یعنی عبارت اسمی، هم میتواند به کار برسود: برباد رفته‌یی، برباد رفته‌گان،  
 میتوان شماره ۲ را چنین افزود: آنکه (یا آن کس که) تباش شده.

(۴) (ص ۵۰۲) «برده» صفت نامیده شده و ۱- غلام، کنیز، زرخیرد.  
 ۲- اسیر. «معنی شده در حالی که» (برده) مانند (غلام، کنیز) مطلقاً اسم است:  
 بردگان، بردگی زا، آن برد، هر برد. (زرخیرد) و (اسیر) اسم - صفت یا  
 کلمه‌های اسمی - صفتی‌اند یعنی هم اسم و هم صفت و بایست چنین درج  
 میشوند: (مرد یا زن زرخیرد)، (زن یا مرد اسیر).

(۵) (ص ۹۱۱) «پیشاوهنگ» (ص هر.) ۱- پیشو و قافله، آنکه بیش بیش  
 کاروان رود: طلا یا خیگی خیمه فروهل؛ که پیشاوهنگ بیرون شده ز منزل،  
 (منوجهری) ۲- پیشو و لشکر، آنکه... حرکت کند. ۳- هرجیوانی که... حرکت  
 کند. ۴- جوانی که... است.

همه تشریحات و شاهد شعری به (اسم) تحقق میکنند. بایست (پیشاوهنگ)  
 اسم و صفت هر کب گفته میشند..، معنی‌ها همه به اسم دلالت میکنند. (پیشو و)  
 در هردو عبارت، مضافه و بنا برین (اسم) است. «که پیشاوهنگ... منزل»،  
 فقره است: (پیشاوهنگ بیرون شده ز منزل)، جمله و (پیشاوهنگ) فاعل جمله  
 و اسم است. (آنکه)، (هر جیوانی) و (جوانی) بیان کننده (اسم) آن، (آن) فسیر  
 اشاره است که جانشین نام میشود. کلمه معین کننده (determiner) (ا) با  
 اسم استعمال میشود. (پیشاوهنگ) به صورت جمع به تکار میرود و این خصوصیت  
 اسم است. ممکن است به حیث صفت هم باید: (دانشمندان پیشاوهنگ).

(۶) (ص ۹۱۵) «پیشیاز» تنها اسم نامیده شده نه اسم مرکب، و در بخش  
 نخست شماره ۱ با عبارت طولانی مصدری، تشریح شده، در حالی که دو کلمه  
 بعدی «استقبال، پیشوواز» کاملاً بسته است، در شماره ۲ هم به حیث اسم معنی  
 شده: «آنچه از قسم قدامی گشاده باشد، آنچه که جلو آن گشوده باشد،  
 جامه سه. نوعی جامه پوشیدنی که جلوش باز باشد، جامه‌جلو باز.» جمله‌های  
 زاید بیاپی آورده شده، عیج ضرورتی به ذکر «آنچه که جلو آن گشوده باشد»  
 نیست، مخصوصاً با دو حشو (آن) و (که) در شرح «جامه پیشیاز» عبارت  
 (جلوباز) یا (پوشیدنی جلو باز) به کلی کافی است. چنانکه از عبارت «جامه  
 پیشیاز» هشیود است (پیشیاز) به حیث صفت هم استعمال میشود.

کلمه «پیشوواز» در ص ۹۳۷، صرف اسم مرکب گفته شده ولی معادلها  
 و شاهد شعری در شماره ۲ مبین صفت بودن این کلمه است.

(۷) (ص ۹۱۶) «بیشینه» صفت فاعلی کفته شده ولی در تشریفات به حیث اسم بیان گردیده در شواهد قدیمی و معاصر، وظیفه اسم را دارد. این کنایه به حیث صفت به کار نمیروند.

(۸) (ص ۹۱۸) «بیش با افتاده» صفت فاعلی نامیده شده درست است که صفت است و عبارت صفتی در سه شماره اول به حیث صفت معنی شده؛ ولی در شماره ۲ آن جمله خاورست «کذا بی» آنچه که همه کس دانده از بیان سر برآورده در شماره ۴ دو جمله بیابی «آنچه که» دار این عبارت را به حیث اسم معرفی کرده. در شاهد شعری «... زانگه این معنی چو زلغش بیش با افتاده است» (علایشیدای هندی، لغ). «بیش با» قید است و «افتاده» است، فعل ماضی قریب یا تقلیلی. گردآورنده مواد فرمم، این بیت را از لغت نامه تقلیل کرده و متوجه طرز استعمال و فرق آن با عبارت صفتی «بیش با افتاده» نشده. عبارت مورد بحث در چنین هوارد، صفت است: «عطالب بیش با افتاده» «معنای بیش با افتاده». مطالع نادرست شماره ۴ را به ساده‌گی میتوان این گونه بیان گرد: «فراآوان، بسیار، آسان به دست آمده» به جای آنچه که فراوان و بسیار باشد. آنچه که به آسانی بدست آید.

(۹) آغازگر (ص ۷۶)، بروزگر (ص ۵۰۳)، پیامبر (ص ۸۶)، پیکارگر (ص ۹۴۸)، تپیبر (ص ۱۰۲۰) تبدیل (ص ۱۰۲۱) ... «صفت فاعلی» کفته شده ولی به حیث اسم شرح گردیده‌اند. در بیت نقل شده از شاهنامه «چنین پاسخ آورده پیکارگر ...» (پیکارگر) فاعل جمله و اسم است؛ به حیث اسم به صورت جمع به کار نمیروند: پیکارگان، البته در چنین عبارتها: مردان پیکارگر، جوانان پیکارگر، دلاوران پیکارگر، صفت است.

(۱۰) «تارومار» (ص ۱۰۰) (اسم مرکب) و «تباه» (ص ۱۰۱۹) (صفت، اسم) کفته شده ولی هردو به حیث صفت بیان گردیده.

(۱۱) (ص ۷۰۹) «پدیده» (صفت مرکب، قید مرکب) نامیده شده و ۱۳ کلمه متراوف نمای آن در شماره ۱ ذکر شده. (تارومار، تباه، پدیده) هر سه کلمه صفت‌اند اما صفت‌هایی که با فعل به حیث عبارت فعلی به کار نمیروند نه در عبارت اسمی مانند صفت‌های دیگر. مثلاً (پدیده) در آثار قدیمی دری به شکل «پدید آورد — مقدمه شاهنامه ابو منصوری»، «پدیده آمد — رسالت استخراج محمد بن ایوب طبری»، «پدیده نیامدی — التفہیم (بوریحانی بیرونی خوارزمی)»، «پدیده گرده است — ابو عبید عبد الواحد چو زجانی» دیده میشود.

به ذکر ۱۳ کلمه مختلف (نظر به یکدیگر و نظر به پدیده) برای معنی گردن یک کلمه بسیار قدیمی که صورت استعمال خاصی داشته و امریز کمتر به کار میروند همچو ضرورت و اختیاجی وجود ندارد؛ تنها نزدیک ترین کلمه به (پدیده = بکدیده) کلمه مأخوذه از عربی (هرثی) است و مفهوم کلمه (بکدیده) که هردو از یک ریشه ساخته شده نیز به آن تزدیک است. شتاین گاس (یا استینگاس)

«بدهید» را به اشتباه openly, evidently قید معنی کرده، این کلمه به حیث قید به کار نوقته و نمیتواند به کار برود، «بدهید هیکوید» بدهید میرود...» استعمال نشده، در شماره ۲ به استشمار بیت فرخی سیستانی «متزار، مستشنی» معنی شده که درست نیست، در زمان فرخی چنانکه شواهد نشان «سی شهد (پدیده) مفهوم (متزار، مستشنی) را ندادسته» گردآورندۀ مواد، چنین مفهومی را از شعر فرخی استخراج کرده، مفهوم کلمه بیت فرخی نیز همانا مفهوم (مرثی) و (پدیدار) است: «ایا به مردی و پیروزی از علوک پدیده» (= به مردی و پیروزی از (دیگر) علوک پدیده (ی) = پدیده است: پدیدار یا مرثی یا تمايان استی] که آشکارا و به درستی بیان گشته و شاهد مفهوم اول و یکانه مفهوم کلمه است، باید توضیع کرد که این مطلب مربوط به معنی شناسی (semantics) است نه به دستور زبان.

(۱۲) (ص ۷۷۹) «پس» در شماره ۸ (حروف ربط) گفته شده و کلمه‌های آنگاه، آنکه، آنوقت، آن زمان، معادله‌ای آن و شاهده ذیل آورده شده «سلطان... پس با مراء خسود فرمود که اسرائیل... مهمان ما باشند...» (سلیمان‌نامه ظهیری) و در شماره ۹ به معنای «ازین رو، بتراین، در این صورت، در نتیجه، بالنتیجه، در این حال، لذا، لهذا؛ پس چون فاصله دو قسم شده... (المعجم)» چون خصوصیت دستوری تصریع شده، تصور میشود که ادعاۀ شماره ۸ یعنی (حروف ربط) باشد.

کلمه (پس) و معادله‌ای آن در شماره‌های ۸ و ۹ همه قیداند، این کلمه‌ها به حیث کلمه ربط به کار نمیروند، طرز استعمال، گردآورندۀ را به این اشتباه وادادسته؛ زیرا (پس) و (که)، (پس) و (چون) هردو در جمله‌ها آمده، (پس) در هردو جمله، قید زمان است، (که) در جمله اول کلمه ربط است، (چون) در جمله دوم قید علت و کلمه ربط است، (چون) هم به حیث قید زمان، هم به حیث قید علت و هم به حیث کلمه ربط به کار میرود.

(۱۳) (ص ۱۰۲۱) «تبدل [ع. ۱ - (مصل.) دگر شدن، دیگر گون شدن، بدل شدن، ۲ - بدل کردن، تبدیل کردن، ۳ - (اص.) دگر گونی، چ. تبدلات...» (تبدل) در زبان دری مصدر نیست، مطلقاً اسم است؛ در عربی مصدر و اسم است (اسم فعل verbal noun) و صورت جمع (تبدلات) نمودار این حالت، تبایه به صورت «دگر شدن...» تشریع شود، مصدر، آن سان که بیشتر گفته شده، لازم یا منعدي نیست، شماره ۲ مطلقاً اشتباه است زیرا فعلهای ساخته شده از (تبدل) همه فعل لازمند، در تشریع این کلمه، تسا (دگر گونی) یا (دیگر گونی) که اسم است، کفايت میکند، به تعقیب شرح (تبدل) که در آخر آن شکل جمع ارائه شده، کلمه (تبدلات) باز به شکل کلمه عنوان (head word) یا head entry درج گردیده؛ همچنان در همین صفحه کلمه‌های (تبدیل - تبدیلات)، (تبدل - تبدلات)، (تبغیر - تبدیلات) و مانند اینها در صفحه‌های

دیگر، در حالتی که به درج بلا فاصله شکل جمع، هیچ ضرورتی نیست و صرف جمجم قاموس دا افزوده است.

(۱۴) (ص ۱۰۳۴) «تحت» تبا (قید) گفته شده. (تحت) در عربی، هم قید است (به تای مفتوح)، هم پیشینه (با حرف اضافه) (به تای مضبوط). در زبان دری (قید) نیست؛ پیشینه اسم است و در عبارت «تحت و فوق» هر دو کلمه اسم‌اند.

در همین صفحه «تحت نظر» [عربی] و (اسم مرکب) معترض شده. صحیح است که هر دو کلمه اصلاً عربی‌اند اما با نشانه افزایش ... - *tahl* ساختمان آن دری است؛ و این ساختمان، اسم مرکب نیست، عبارت پیشینه‌یی است: (تحت) پیشینه و (نظر) اسم است مانند *فیر نظر، فیرمیز...* و ساختمان‌هاي تحت‌الارض، تحت‌السفر، تحت‌الشعاع، تحت‌النقط، تحت‌النظر که کاملاً عربی‌اند عبارتهای اسمی - صفتی - قیدی همیاشند. (تحت‌اللفظ) و (تحت‌النظر) به‌حيث قید استعمال شده می‌توانند. عبارتهای پیشینه‌یی از نوع (تحت نظر) در زبان دری زیاداند: تحت اداره، تحت تداوی، تحت تسلط، تحت توجه، تحت قدم، تحت کنترول، تحت نظارت... لازم و صحیح نیست که هر یک جداگانه در قاموس درج شود.

(۱۵) (ص ۶۲، ترکیبات) (تحت‌الشعاع) (قید مرکب) معترض ولی به‌حیث صفت و اسم شرح شده. البته «تحت‌الشعاع» (زیر پرتو) تبا صفت است و به‌حیث قید به کار نمی‌رود؛ آن‌گونه که (تحت‌اللفظ) به کار نمی‌رود؛ «تحت‌اللفظ ترجمه کرد». استعمالهای این عبارت (تحت‌الشعاع قرار گرفت)، (تحت‌الشعاع قرار داد)، (تحت‌الشعاع واقع شده) است که جمماً عبارتهای فعلی‌اند و از سه بخش [تحت‌الشعاع (تحت ۱ ال + شعاع) + قرار + گرفت] ساخته شده‌اند. عبارت (تحت‌الشعاع) معنای فعلی‌های مرکب (قرار گرفت)، (واقع شد) و (قرار داد) و مانند آینها را مشخص یا محدود یا مقید نمی‌سازد و بنابراین قید نیست.

### ۳- اشتباہ‌های قاموس تکاری و معنی‌شناسی

الف) (ص ۶۹۵) «پای تهادن ۱- ۲- ۳- ۴- پای تهادن. || ~ برچیزی، تراکردن آن، شماره ۲ وجود تهادر، (پای تهادن) در دو شیوه تشریح شده. هم‌چنین

(ص ۸۴) «بوبیه شماره ۱ مذکور است؛ شماره ۲ وجود تهادر.

ب) (ص ۴۷۰) «بایست» گفته شده از آنکه به اشتباہ ( مصدر مرفوع) و (اسم) گفته شده، به فعل معاون یوون آن، اشاره‌یی نشده. کلمه (باید) فراموش شده؛ در حالی که کلمه متروک (با یا) درج گردیده؛ (صفت فاعلی) و (اسم) خوانده شده در حالی که به حیث اسم به تابور نمی‌توانست رفت. ج) به متروک (obsolete) یوون، قدیمی (archaic) و کم استعمال یوون،

منطقه‌بی (regional) بودن (در داخل ایران امروز)، استعمال‌های افغانستان و تاجیکستان، و کاربرد جدید کلمه‌ها، اشاره‌بی نشده. تنها در مورد کلمه (آقا) گفته شده «... در اول اسم... بصورت اضافه، با -ی - یکار برند... ولی طبق قاعده بدون اضافه باید بکار رود (چنانکه در افغانستان و پاکستان و هندوستان هنوز متدال است). که این هم تادرست است. در افغانستان به حیث عنوان احترام‌آمیز در نگارش و گفتار معیاری «آقای کریمی» و در گفتار غیر معیاری «آقای کریمی» گفته می‌شود. شاید این اشتیاه از آنجا به وجود آمده باشد که آقا محمد (= آقامحمد) نام خاص مردانه است. و تنها در باره کلمه‌های (پیشاوند) و (پیشوند) گفته شده: «این کلمه مستحدث است.»، «استعمال این کلمه مستحدث و در عصر ما معمول شده.» [جمله ناقص است: کلمه (است) بی مورد حذف شده؛ باید به صورت (مستحدث است) باشد و در این صورت حذف آن به قرینه اول، از فعل (شده است) موجه خواهد بود.

د) در چند مورد، ترتیب الفبا بی ره خورده: (ص ۷۱۲) «پذیره آمدن، پذیره رفتن، پذیره باز رفتن، پذیره باز فرستادن، پذیره شدن»، (ص ۸۴۳) «بولی بولی، بوم، بولیپ»، (ص ۱۰۸۱) «تسلیخ، تسلی بخشیدن» (بایست پیش از A کلمه قبلی و بعد از «تسلي بخش» ذکر می‌شود).

ه) (ص ۳۸۱، اعلام) «تخت رستم بمسافت قریب یک فرسنگ در جنوب تخت کیکاووس (هرم)، قرار دارد.» تخت کیکاووس درج نشده و بنابر این، موقعیت هر در نامعلوم مانده است.

و) (ص ۴۶۷) «بالنگ... گیاهی ...» [در حاشیه (لا)] (ص ۱۰۷۲) «ترنج toranj ۱... ۱- (گیاه) بالنگ ۲... ۲- (بیو) cedrum ۳- (لا) kedrost

به نظر میرسد که این دو مطلب را دونفر گردآورده‌اند. در مورد اول، به ترنج اشاره نشده و ارجاع دوچانه (cross - reference) صورت نگرفته، نام تیره گیاهی به دوگونه داده شده. هدوف هم به این تاریخی متوجه نگردیده. ز) (ص ۷۴۲) تشرییع «بررسی‌نامه» چنان است که فرم (form) را معرفی می‌کند زیرا questionnaire را.

ح) (ص ۸۳۷) «پوشیدن ( المصم )... ۲- جامه بر تن کسی کردن، ملبس کردن، پوشانیدن. ۳- مستور کردن، پوشانیدن، فراگرفتن...» درست است که (پوشید) فعل متعدد است اما مقاهم شماره ۲ را بیان نمی‌کند؛ هم چنین (پوشانیدن) در سهاره ۳، بی مورد و تادرست است. آشکار است که (پوشیدن) و (پوشانیدن) یا (پوشانیدن) از یکدیگر فرق دارند. بعض مقاهم این کلمه، مشکوک به نظر میرسد مانند (طلاق ترفن) و (فراگرفتن). بهتر آن می‌بود که مثال و شواحدی آورده می‌شد. هر چند که در صورت آوردن شواهد هم، آنسان

که ذکر شده، بعض مفاهیم استخراج شده صحیح نیست.  
ط) (ص ۸۵۷) «این... سیزدهمین حرف الفبای یونانی و آن نهایت  
ستاره‌های قدر شانزدهم است.» درقاموسهای ویستر و AHD «شانزدهمین  
حرف الفبای یونانی» ذکر شده.

ی) (ص ۹۳۰) «پیش کردن» در شماره ۵ «مقدم داشتن، جلو انداختن»  
معنی شده و این بیت نظامی به حیث شاهد ذکر گردیده: «حساب آرزوی خوش  
کردن به روی دیگران در پیش کردن». (بعد پیش کردن) در این بیت به معنای  
(در بستن) است و امروز هم در افغانستان جمله‌یی مانند «دروازه را به روی  
پیش کرد.» استعمال میشود. جای این بیت، مانند شاهدی از تاریخ سیستان،  
در شماره ۲ و برای توضیح آن مفهوم است. در شماره ۶ «برابر قرار دادن چون  
مانعی» معنی شده و شاهد آن، این است: «غلام مغیره بن شعبه او را سه طعنه  
بزد، عمر در دنده شده، عبدالرحمن عوف را دست کرد و پیش کرد تا نماز کرد.»  
(تاریخ سیستان) چنین می‌نماید که شواهد برای مفاهیم شماره ۵ و ۶ پیش و  
پس شده؛ «پیش کردن» مفهوم «مقدم داشت» و «جلو انداخت» را دارد اما «در  
پیش کردن» مطلقاً و یقیناً مفهوم (دد بستن) را دارد نه مفهوم «برابر قرار دادن  
چون مانعی» را.

کا) (ص ۹۴۲) «پیشینیان» جمع (پیشین) گفته شده که صحیح نیست.  
این کلمه جمع (پیشین) است، از صفت (پیشین) با افزایش پسوند (-ی)  
/-ee / اسم ساخته شده و جمع گردیده. اگر (پیشین) به شکل جمع به کار  
رفته میتوانست، بایست (پیشینان) میشد.

کب) (ص ۱۰۱۹) «تباهانیدن» ( المصم.) (صر. ← آگاهانیدن) ۱- پوشیدن  
کردن. ۲- ویران کردن فرمودن. ۳- فاسد ساختن. نخست کلمه (تباهانیدن)  
متروک یا نادر الاستعمال است. دوم در حالی که کلمه‌های (پوشاندن) و  
(پوشانیدن) موجود است و در فرم درج گردیده به کاربرد مصدر نامنوس  
(پوشیدن کردن) همیچ اختیاجی نیست، بهجای شکل نامنوس دو مصدری شماره  
۲ هم، میتوان مثلاً (امر به ویران کردن) گفت؛ هرچند فکر نمیکنم که (تباهانیدن)  
به معنای (امر به ویران کردن) به کار رفته باشد یا به کار رفته بتواند.

کب) (ص ۱۰۳۰) «تجزیه [= ع. تجزیه → تجزیت] ( المصم.) ۱- جدا  
کردن...» (تجزیه) به این معنی در عربی تجزیه (تجزیه) و تجزیه به معنای جزاء  
(پاداش) است.

کچ) (ص ۲۱۷) «ازدواج کلام. (بع.) شباهت کلام به یکدیگر، صنعتی  
است که در آخر بیت‌ها دو لفظ متشابه‌الآخر با دو لفظ متحداًاللفظ والمعنى  
آورند: «ای زلعل... گلنار نار غیردل... مکار کار.» (غیاث) (به یکدیگر) و  
(بیت‌ها) همین‌طور چاپ شده. (دو لفظ متحداًاللفظ والمعنى) وجود ندارد، شاید  
مدون غیاث اللغات دچار سهو قلمی یا اشتباه شده باشد. صورت صحیح (دو

لفظ متعبداللطف و مختلف المعنی) است.  
که) (ص ۷۱۳) «پر... ای بال مرغ، آنچه پرنده‌گان روید...»  
شناختن گاس نیز به همین صورت بیان کرده («...a wing; a feather; ...» باست  
در شماره ۱ (آنچه پرنده‌گان روید) و در شماره ۲ (بال، بال پرنده) آورده  
میشند؛ زیرا (پر) به معنای (بال) معنای ثانوی و توسعه یافته آن است.  
که) (ص ۱۰۶۱) «ترانسفورماتور [فر. transformateur ، انگ. -]  
تغییردهنده» این کلمه در زبان انگلیسی *transformer* است و در زبان دری  
افقانستان هم به شکل (ترانسفارمر) استعمال میشود.  
با آنکه سعی کردم مطالب به اختصار بیان شود، سخن به دراز کشید؛  
بنابراین، از ذکر اغلب طباعتی که البته تعداد آنها زیاد نیست، صرف نظر کردم.  
بنابر آنچه در این نوشته کوتاه مطرح شد، به نظر میرسد که فهم  
تجددید نظر کلی و دقیقی را ایجاد میکند.

دوشنبه، اول جوزای ۱۳۶۸

آینده: اینک که مشروحة آفی نکت سعیدی به چاپ می‌رسد نیمة اول از مقاله‌ای  
را که آقای علی ملکوتی 'نویسنده' و چندی است در دفتر مجله مانده چاپ می‌کنیم باشد که  
هم نیت احترام آمین نویسته مقاله نیست به استاد خود پرآورده شود و هم در مجله آینده  
بلای از عرحوم دکتر محمد معین شده باشد.

★ ★ ★

### علی ملکوتی

دانش عروس بسیار با توقعی است که قا  
هله وجودت را در پای آن فریزی تسلیم تو  
نخواهد شد.<sup>۱</sup>

سال تحصیلی ۱۳۶۲-۱۳۶۳ بود روزهای پنجشنبه دانشکده برای ما، حال و  
عواجی دیگر داشت. واحدهای پیوسته «متون فارسی» از سال دوم به عنوان  
مرحوم معین بود، اتفاق شماره ۱۰۱ پرآز دانشجو من شد، حتی معلمان دانشجوی

۱- عباس زریاب خوبی، مقالات معین، ص ۲۶. (ترجمه: حدبی است).

شهرستانی با تمام موافقی که برسر راه تحصیلشان بود خود را می‌سازندند. درس «معن فارسی» استاد معین بس معتبر و برخایده بود، همه حاضر می‌شدند، رسم براین بود که: قبل از تشکیل جلسه، دانشجویان درس را چند نفری باهم بیش مطالعه می‌کردند، نظر می‌دادند، مشکلات و مبهمات را از یکدیگر می‌پرسیدند، از کتاب مرزبان نامه فصل «گاو و بیوای» و از المعجم شمس قیس «باب ششم» آن سبق از درس را که آن روز مورد درس و بحث بود برای هم می‌خوانندند و لغزشی‌ای یکدیگر را می‌گرفتند و اصلاح می‌آردند. اصلاً معین برای همه ما استادی پر ابهیت، متبصر و زرفنگر و در یک کلمه چیز دیگری بود. بعد از سالیان سال سایه روشی از قیافه و چهره آن وجود عزیز در گوشش و کنار ذهن باقی است: قدر متوسط، چهره‌ای سبزه‌گون، ابروانی نیمه هلالی و پرپشت، چشمانی درشت و پرچمده داشت. موهای سیاه اورا تارهای سفید زودهنگام، دوموی کرده بود. با آنکه شور و غوغای درون اورا در پند برون نکرده بود از دایره نظم و توپیس پاگرا نمی‌گذاشت، لباسهاش تیره و خاکستری اما مرتب بود، به هنگام آمد ورفت به کلاس تندگام برمی‌داشت و سریع راهروهای دانشکده را می‌بینمود. گویند شتاب عمر را برنمی‌تابید و می‌خواست از دقیقه دقیقه‌های گذرا و زودپای آن نهایت بهره بسر گیرد. کترت و تداوم گار طاقت‌فرسا اورا پیرتر از سن حقیقی نشان می‌داد در دوران میانه‌سالی که استاد ما بود، نشانه‌های فرسودگی و تکیدگی را در چهره‌اش می‌توانستی ببینی، عشق به بیوهش و خواندن، اورا از سلامتی خود منفك کرده بود، فشار کار و حساسیت فراوان، بهارخم معده‌اش دجاج کرده بود.

باری در برخورد رفتار و گفتارش گیرا و احترام‌انگیز بود، از شما چه پنهان در برابر آن همه اطلاع که گستره‌ای به وسعت دریا داشت، نرس داشتیم، می‌دانستیم با همه تلاشها و بیش‌خوانی‌ها چیزی در خور آزاده به استاد نداریم هرچه «به یاریک وهم می‌بیچیدیم به آن پرده راهی نداشتم».

زنگ به صدا در می‌آمد، دانشجویان با شوق آمیخته به اضطراب‌بر سر، روی نیمکتها جا می‌گرفته، استاد با وقار خاص خود، بی‌درنگی به کلاس می‌آمد، دفتر اسامی دانشجویان را از جیب بغل داد می‌آورد با صدایی که هنوز در گوشم طنین انداز است، یکی را صدای می‌زد: «... بخوانید، حاشیه را بخوانید، کافی است.» آنگاه که تو خیج در تحلیل متن لازم بدان و بیان او با آن لحن خوش شروع می‌شد می‌فهمیدی که هیچ نمی‌دانی، اصلاً قطره‌ای سرا یا گوش می‌شندی و محظوظ با همه دانشجویان به‌ادب و احترام رفتار می‌کرد. اما آنگاه که جسمهای ناگذش از تعجب یا استغراب و استفهام می‌درخشیدند و به انسان می‌افتاد تا زرفای دل راه می‌یافت، می‌خواستی از آنها بکریزی راهی نداشتی، انتظار آن‌هاست متلیان زبان و ادب فارسی کم‌مایه و بی‌علاوه باشند و تنها مدرک را

ملاک پدانله.

گفتنی است که در کار تدریس و تعلیم بسیار کوشان، عمیق، نکته‌منج، پرشور و علاقه‌مند و در آزمون و پرسش جدی، سختگیر و بی‌انجام بود همان شیوه‌ای که هر معلم دلسوز عاشق باید داشته باشد.

اگر گاهی دانشجویان دختر ضمیم درس درگیر بحثی می‌شدند که مناسبت نداشت برای تذکر و تنبیه آنان می‌فرمود: «خانمها حمام کنایی را زاد انداخته‌اند» نهایت تندی عتاب همین بود، آن هم درده‌مندانه و از سر دلسوزی و این نیز به ندرت بیش می‌آمد.

آنچه گفتم گوشه‌ای از خلقيات اين دانشسي هر دبود که به محك تجر به شاگردی در يافتم، چندی بيش مطلبی از رادی و فضیلت او خواندم که تا آنون تکار نده نمی‌دانست، داستانی از گذشت و بخشایش به شیوه زبان و جوانمردان آن افسانه نیک شده‌اند: «... در میان هم کلاسان، مردی مغل حال و کلان سال بود که با دیدن یکی از استادان آن روزگار حال و حالتی غریب می‌یافتد و هر بار که او از دور آشکار می‌شد برای پنهان شدن از چشم او به گوشه‌ای می‌شنافت، شرم‌گین و فرهیخته بود و برای امتحان درس نمی‌خواند، تو گفتی چیزی گم کرده داشت، رفتاری سخت ملایم و خلقی نیک توم داشت يك بار ازاو پرسیدم، از این استاد این ملاحظه و پروا از چه می‌داری و از کاروان دوستان و همگنان چندین بار پس از چه مانده‌بی گفت: این استاد که می‌بینی همه سرمایه جهل و جوانی و شراره و شر است که در من بود به تربیتی شگفت گذاخته کرد.

دینی عظیم به او دارم و وامدار و منتدار مرحمت و شفقت و ایثار و مروت اویم و چنین ادامه دادکه: شش، هفت سال بیش از این در تالار بزرگ همین دانشسرا امتحان می‌دادم و تقلب می‌کردم این استاد یادداشت مر از من گرفت و عرا از ادامه تقلب تجدیر کورد، از جای پرخاستم و گشیده بی سخت بربناگوش او نواختم. تو گفتی ترقه‌بی در تالار ترکید. هفت بعد بمخانه من کسی فرستاد که مهلات امتحان شفاها میری می‌شود و آن قصه ارتباطی به امتحان ندارد، شش، هفت سال بربناشان این هروتم و پشیمانی می‌خورم، این استاد محروم دکتر محمد معین بود.

این حکایت را برای کسانی نقل کردم که بر کرسی او نشسته‌اند تا بدانند که او به فضل علمی تنها تکیه نداشت، فضیلت داشت و بزرگواری<sup>۱</sup> انصاف اینکه دانشجویان بیشتر، به نهایت سعی می‌کردند که در فراغتی هنن کوشان باشند و تلاششان در درک مطلب بی‌گیر بود، همه آنان معتبر فند که

<sup>۱</sup>- مظاہر مصفا، «علی بخش»، مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران سال ۲۲ شر ۴ و ۳، ص ۱۳۰.

آنچه می‌دانند بیشتر، از وسعت آگاهی و نحوه ارائه و تلقین و تکرار آن استاد فقید است.<sup>۷</sup>

هنگامی که از کسی سؤال می‌کرد و جواب صحیح می‌شنبد، برای اینکه اطمینان یابد راسخ روی مسبوق به شنبه‌های جانبی نیست می‌فرمود: «از کجا فرمیدی» اگر آن دانشجو به طرز معقول به تصریح مطلب می‌پرداخت و استدلال می‌کرد، می‌گفت «آفرین» تکیه کلام آن دانشی مرد برای تشویق و ایجاد انگیزه، همین کلمه بود.<sup>۸</sup>

دنیله دارد



دکتر محمد نعین (۱۳۴۰)

۳- «شاگردان هرچه از متن فارسی یاد گرفته‌اند و به کار می‌برند از او دارند»، محمد جعفر صحیوب، مجله ادبی و هنری دودکش، ۱۳۵۰، ۱.

۴- در مسند مورده از خاطرات دوران تحصیل را دوست فاضل و هندوده درسی آقای محمد رضی «دایتی یادآوری کردند که از ایشان سپاسگزارم.

## زندگی و اشعار ادیب نیشاپوری

با کوشش و مقدمه و تعلیقات یدالله جلالی پندتی و مقاله‌ای از دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی و نامه‌ای از دکتر مهدی آذر، ۴۰۰۰ نسخه، چاپ اول ۱۳۶۷، ۳۶۹ صفحه، ۱۲۰۰ ویال.

آقای یدالله جلالی پندتی بر جامعه ادبی ایران منتشراده و کتاب «زندگی و اشعار ادیب نیشاپوری» را فراهم و منتشر کرده است که بیراهنون ارزش این کتاب و نیز تقدیر شعر ادیب جای سخن بسیار است که ما اندکی از بسیار را باز میگوئیم:

این تحسین کار آقای جلالی باید باشد که از زیر چاپ در آمده و جامعه ادبی ما با آن آشنا شده است. از سن و سال و مراتب تحصیل آقای جلالی آگاهی جندانی ندارم و بعنوان تخصصی کتاب تحقیقی یک فرد عرچند ادیب رفاضل باشد دایره انتظارات محدود است. اما هنگامی که کتاب را بازمیگشائیم و میخواهیم رفته شگفتزده و مجذوب شیوه کار این محقق دقیق و ارزشمند مشیویم که الحق گوی سبقت را از اکثر پژوهشگران و فضلاً اهل تحقیق رجوده و کار را با روشنی تازه و موشکافانه و جذاب و علمی بسامان رسانده که بجا دارد این روش تحقیق نمونه‌ای برای همه‌گسانی باشد که میخواهند درباره شعرای پژوهسته زمان اخیر منتشر کنند.<sup>۱</sup>

در صدر کتاب پس از پیشگفتار و سبب تألیف مقاله‌ای از استاد محمد رضا شفیعی کدکنی تحت عنوان (ادیب نیشاپوری، در حاشیه شعر مشروطیت) آمده است که آثار استاد شفیعی کدکنی بی نیاز از توصیف است. بپروردی این مقاله نقدي تحلیلی و علمی از شعر ادیب نیشاپوری است و جایگاه او را در شعر فارسی مشخص میسازد.

سپس زندگی نامه ادیب نیشاپوری با ذکر کلیه مأخذ و بطور مستند آمده است که اینگونه زندگی نامه نوشتند آنهم مستند و با ذکر مأخذ شیوه نویسند در کار بیوگرافی نویسی است. شاعر زندگی «ادیب» از هرسونگریسته شده و در مجموع آنچه را که بپروردی این مقاله از ادبی ادیب میگذشته برگشته تحریر در آورده

۱- البته آقای جلالی به راهنمایی‌های استاد شفیعی کدکنی اشاره کرده است ولی ما میدانیم استاد شفیعی کدکنی به همه راه مبناید و به همه می‌آورزد و کملک میکند، چرا کار همه به این خوبی از آب در نمی‌آید. و این همان استعداد و وقت خود مؤلف را هم نشان میدهد:

است.

از زیباترین و جذاب‌ترین قسمتهای این کتاب روابط ادب با معاصرانش - میرزا حبیب خراسانی - صفائی اصفهانی - ایرج میرزا - حسید علی خان درگزی و دنگران است.

یکی از زیباترین جلوه‌های زندگی شعر و ادب برخوردهای آنان با هم است بوزیر از دیدگاه ادبی - حشر و نشرها گفتگوها و مبالغات شعری شعر را همه از لطائف و طرائف ادبی مشحون است و برای هر خوشنده‌ای جاذبه و گشش دارد که در این کتاب آقای جلالی پندری با اهتمام و توشیش فراوان به گردآوری این نکات پرداخته و بطور منظم و مستله و روشن آنها را منعکس نموده است.

کار ارزشمند دیگر مؤلف کتاب مکاتبه با شاگردان ادبی بوده است که بتواند شاید از این رهگذر به نکاتی درباره زندگی او یا شعر ناشناخته و ثبت نشده‌ای دستمایه دارد و از هریک پفراخور حال سئوالاتی نیز کرده است. دکتر مهدی آذر زیباترین و بپترین پاسخ را به این مؤلف موشکاف داده است.

وی در سی نزدیک به نواد سالگی با نداشتن هلاخ و سندی در دسترس (آه از تهوع توشن ایشان مستقاد میشود) تنها با یاری حافظه آنهم در ولایت خربت چنان مطلب ادبیانه‌ای توشه است که آدمی می‌تواند در طایف بی‌سبب نبوده است. یک طبیب را چرا در حساس‌ترین مقاطع تاریخی ایران بعنوان وزیر فرهنگ - برگزیده‌اند.

دکتر مهدی آذر در این توشه چندی هم از محرومیت و رنجهای خودش در راه طلب علم گفتگو میکند که چنگو نه بیکمال در حجره تاجر فرشی بجای منشیگری به بادوئی می‌بردازد و سرانجام به انگیزه دسترسی به کتب طبی بزبان عربی که آرمان نهائی وی بوده در پی آموختن زبان عربی به مکتب ادبی تیشما بوزیری عیزیز در آنجا هم چون میدانست

شبان رادی اینم که زندگی رسد بمواد که چند سال بجان خدمت شعیب گند: بوای خرید ناجا و نمیه چای و سیگار «ادیب» از دل و جان میکوشید. توشه دکتر مهدی آذر بپترین نمونه تئوری فارسی معاصر است. ساده، توانیا، منسجم و با عبارات کوتاه و روشن و گاه واژه‌های اصیل فارسی خراسانی است (رازینه - بلکان)، (حلقه رزه = گوبه در) یا لغات مصطلح در مشبد (مقصوده = ایوان) که به نثر او تنوع دلجه‌بی میدهد.

مطلوب را صادقانه و با دقت مینویسد همانگونه که نز نسخصیتی جزوی او است. انتظار میروند مثلا از روابطش با شاذروان فروزانفر و اینکه من انجام تفاوت عشرب و سلک آنها را از هم دور کرد با صداقت و ممتاز سخن میگوید. بن از اشعار ادیب نیشاپوری که حدود صد و ده ایسمت صفحه و ۱۱۸۹ بیت عیتمود اشعار الحاقی به ادیب را آورد و سپس در ۱۵۰ صفحه کتاب یادداشتبا توضیحات ترجمه ایات و جملات عربی و معنی رازهای دشوار او (کاه آسان) و فیارس را با نظم و دقت خاص جای داده است، یادداشتبا و توضیحات آقای جلالی با بصیرت و دقت و آنها قنطیم شده است و خود یک رساله ادبی ارزشده است با نکات متعدد ادبی و آگاهیهای سودمند و ذکر مأخذ برای هر نامی که به آن پرخورد داشته است.

کار بسیار شایان تحسین و کم عیب و ارزشداری است و باید هم «جهان» ادبی و علم به آقای جلالی پنجمی برای انجام این کار تبریک حفظ، اما همه این تلاش‌ها برای جمع‌آوری و انتشار اشعار ادیب نیشاپوری است. شاعری که زبان و سخنی در عیان همه‌ده و جنجال می‌است باز اکنون کم شده بود و تا به امروز کسی بدرستی نمیتوانست از مقام ادبی او آگاهی پیدا کند، تنها به اعتبار داوریهای ایرج، جهار و دکتر شفیعی کدکنی همه میدانستیم «ادیب» از بسیار جامع و شاعری توانا بوده است.

هر چند «فته شده است»، ادیب از نوادگیری دور افتاده و همچنان «شادین و مطالب شعرش انتزاعی و تقلیدی است و در تعقیب سمت ادبی آن‌نمکان نخست به بیرونی از فلانی و سپس با راهنمائی صید علی خان درگزی به تبدید از فرجخی و عنصری می‌دارد. اما نطالعه اشعار او در این داوری ایجاد شبهه می‌کند و رفته رفته خواننده اشعار ادیب مینتواند دریابد او معلمی صرف نیزه و اگر هم به مسائل سیاسی روزش نیز داخته گناهی نایتشودانی انعام داده است بلکه با بصیرت و دل آگاهی از جنجالهای بی‌با و آلوه و زودگذر سیاسی داوری گزیده است و مقام علم و ادب را شایسته آن بازیهای (تیر در تاریکی رها کردن و...) نمیدانسته است.

برای شناخت شعر ادیب ضرورت دارد بررسی آتوهی روی شعر او انجام شود، از اینکه قسمت عمده‌ای از شعر «ادیب» را مضمون و مفهوم و تفکر قدیمی و سنتی شعر فارسی تشکیل می‌دهد جای شبهه نیست مثلا مانند شعر ای تکشته رخساره و هری یار را به شب و روز تشبیه می‌کند:

روزم شب است یکسره تا با هم      آن روی و هری راست هم آغوشی  
یا اندرام ضدین و جناس‌های کامل و ناقص و صنایع لفظی و معنی رایج در  
شعر قدیمی‌ها آنرا بطور ایهام با مشک و خطأ و ترک را با پارسی و پارسی  
را با پارسی همراه می‌آورد:

آهی هشیک مو ملازمه با خطا دارد و ترک پارسی گو راه بسازسانی (ص ۱۸۰).  
اما در میان همین توجه به واژه‌های سنتی شعر فارسی گاه تعبیرات و تشبیهات  
نارهای دیده میشود که مربوط به ابداع شاعرالله و قدرت تخیل شاعر است.  
نهاده را به افراسیاب ترک تشبیه میکند که دلبند زال یا زستم را در برابر آن  
به زره پوشی و امیدارد:

ز افراسیاب ترک نگاه، آور دلبند زال را به زره پوشی (۱۷۹)

ای تصاویری تازه با تناسب‌های زیبا هم در همین مختصر شعری که از  
ادیب بجای مانده کم نیست. هنلا آستر بستر خود را اطلس چرخ نهم عی-  
نمدادد و برای خرابات مقان آسمانی تصویر میکند با اختیار و ماهی دیگر، من  
بهمانم در مورد شعر معروف مؤید ثابتی  
آسمانا دلم از اختیار و عالم تو گرفت آسمان دگری خواهم و ماء دگری

چکونه داوری کنم که شادروان حبیب یقمانی گفته است این شعر را در اصل  
او سروده و مؤید ثابتی بنام خود منتشر گرده و مرحوم حبیب صم به دانجوئی  
او نازمانی که در قید حیات بود مؤید اختراضی نکرد. اما گفتن اینکه مؤید  
ثابتی خراسانی بوده و بعیه نیست از شعر ادیب ثابتی گرفته و شاید حبیب  
یقمانی عم در اصلاح یا تکمیل شعر او دخالتی داشته و بعدعاً در اثر هرورزمان  
خطای حافظه توهی ایجاد گرده است راه میانهای است برای حل مسئله ناگوار  
حبیب یقمانی که مسلماً با آن کرامت و بزرگواری هرگز در پی باز پس گرفتن  
پنهانش خود ولو آنکه بخششی هم در کار بوده نمیباشد برأید. بهرزوی آن  
شعر ادمیتواند بی تأثیر از شعر «ادیب» باشد.

آسمانی است خرابات مقان را ایدل که در او روشی اختیار و ماهی دگر است  
باری خاصه عده شعر ادیب آهنگ و موسیقی آن است. ادیب از وزن-  
های سبک و زیان و شاد که سرشمار از موسیقی است سود فراوان برد و در  
این انتخاب وزن با معاصرین وارسته خود صفاتی اصفهانی و میرزا حبیب  
خراسانی همراه بوده است. وزن‌های مجهود و ضربی که گاه هم دشوار و  
نامنوس مینماید مورد علاقه شاعر بوده است.

از جهان دگرم با زبان دگرم با زبان دگرم از جهان دگرم (۱۵۸)  
وزنهای سریع و پرشتاب و سبک بسیار او را جذب میکرده و اگر هم  
گاهی طول مصراع بلند است مصراع با تقطیعی به اجزای کوچکتر باز مبدل  
به نیم مصراع‌های مستقل میشود که در کلام همان کوتاهی و سبکی و روانی

۳- همان کتب، ص ۱۳۵. \* - یقمانی نام شاعر را جواه ترتیب یادگرده نه مؤید ثابتی (آینده).

را دارد:

ای به رو از فرشته نیکوتر  
وی به گیسو زمشک خوشبوتر (۱۵۰)  
گر جام می او فتد ر دستم  
عذرم بینیم سخت مستم  
اگرت وصال باید، گذر از خیال باید

همه وجودو حال باید، نه گزاف و خیزه رانی (۱۸۰)

این موسیقی را تناسب کلمات در شعر ادیب تکمیل میکند. یعنی تناسب حروفی  
واژه‌های مشابه و هم آهنگ:

هر خانه بدشی نز بی وصل تو بولان هر گوشنه نتمینی به تمای تو پابند  
که حرف «پ» آهنگ موسیقی را بینند میدهد.

کاشکنی دلبر من با دل من دادکند گاه‌گاهی به نکاهی دل من ندادکند (۱۴۶)

این شعر در تقطیع به جملات کوتاه و خوش آهنگ تقسیم میشود افزون بر آن  
ذکر از حروف (دال) و (گاف) موسیقی را غنی تر میکند.

یار تو شادیم آن مایه شادی چه شود که به یک بوسه زیند خدم آزادکند (۱۴۶)

البته در این راه گاه کار ادیب به لفاظی میکشد باقسمی که لغت بر مفهوم  
و مضامون چیرگی پیدا میکند شاید این افرادها مربوط به زمانی باشد که ادیب  
تحت تأثیر شعر قائل بوده است.

«چون تو طناز کجا اینتهه تن ناز کند» (۱۴۶)

من ازیس صد پرده پیدا و بیدارم درویشم و سلطانم بیخوارم و عشیارم (۱۵۷)  
که این شعر همه در لفظ پردازی و التزام کلمات و جملات هم آهنگ بوده است.

یک نکته دیگر که در موسیقی و آهنگ اشعار ادیب نقش عمده‌ای دارد  
و موسیقی شعر او را به اوج می‌برد استفاده از ترجیحات و سجیعات یا بعبارت  
دیگر قوافی درونی بیت است.

ما فرق افیض اقدسیم جلوه ذات مقدسیم

دارای آفاق و انفسیم سلطان گردون اطلسیم (۱۷۰)

البته صرفنظر از این شعر که به تعییر قدم (مربع) است در دیگر اشعار  
او هم هم آهنگی کلمات مشترک القافیه دیده میشود.

مثلث در مورد شعر زیر:

بی نیازم از من و ما گرچه سرتاپا نیازم چو حقیقت نیستم هر چند سرتا پامجازم  
که قافیه مجاز است اما تناسب (ما) با (تا) و (با) شعر را خوش آهنگ کرده  
است شاید اگر من میخواستم چنین شعری بگویم یک مصراع آنرا تغییر میدادم  
بله نگونه (گرچه یا تا سر مجازم) باری موسیقی و آهنگ و خلاصه شکل شعر

در کارهای ادیب بیشتر دستخوش تنوع و تحول است تا مفاهیم. اما زبان شعری ادیب عمان زبان شعرای قرون پنجم و چهارم است. به همین روز او تکیه بر ترکستانی پودن شعر خود دارد. واژه‌هایی که قدماً بکار برداشت و شخصیت شعری پیدا کرده و زبان عمدۀ شاعران قرون متمادی بوده است در شعر ادیب تحولی نیافته با آنکه در زمان او بسیاری از شعر احشی دوست او (ایرج) بازار شعر را بروی کالاهای مختلف گنمات پانز کرد. ادیب بازهم از خرابات عقاب پیرهفغان- قسیس (رشیش)- جاللیق (روجانی مسیحی) طریقت - رندی - ساغر - طامات و طامات - حیولی - دست غارت دل - پرپری سمر قندی - یار توشمادی - ترک خطأ و گاء از اصطلاحات خاصیتی عرض و جوهر و استخار و شغا و اسباب و اشارات آخشیج و لاهوت و ناسوت سخن میگوید. بواسع زبان ادیب دستخوش هیچ دگرگوئی نشده است. بهروزی در مجموع شعر ادیب شعری پخته و کامل با عوسيقی دلپذیر و هنرمندان کهنه و نو و تصاویر و ابداعات تازه است خلاصه آنچه که جان شعر است در سخن ادیب نیافته میشود: هر چند عذر اشعاری که آقای جلالی از ادیب تراوده آنها با زحمت و بررسی همه مأخذ ممکن اندک است همینقدر شعر هم برای شناسانی نکن از بزرگترین شعرای قرن چهاردهم کافی بنتظر میرسد. (نزدیک به ۱۵۰۰ بیت).

اما درین آمد به پاره‌ای نکات که ممکن است در چاپهای بعضی این اثر مؤثر واقع شود اشاره‌ای نکنم.

آنکه جلالی پندری در نشان دادن استقبالهای ادیب از شعر دیگر شعر اهمجاً موفق نبوده است هرچند از اشعار شعرای گذشته به اندازه‌ای استقبال شده است که ممکن است پیدا کردن سرفتح مشکل باشد ولی پاره‌ای هوازدهمشبود را آنکه نوجه نکنیم خوانندگان خود را به بیراهه میکشانیم.

شعر ادیب با مطلع ذیر:

همه سب بکویت آیم به بهانه گدائی      که مگر شبی زرحمت برخم دری گشانی  
ضمن «یادداشت‌ها و توضیحات» نوشته‌اند «این غزل به اختصاری خزانی از سعدی سروده است با مطلع:

اگرم حیات بخشی و گرم هلاک خواهی

سربنده‌گی به حکمت بدم که یادشاهی»

و حال آنکه قافیه نشان میدهد این غزل به اختصاری سعدی سروده نشده و در واقع بایسخی است به غزل معروف (عراقي) شاعر قرن ششم حتی مصلح هم

اشاره به یک بیت از آن غزل دارد:  
جمه شعب نهاده ام سر چو سکان بر آستانه  
که رقیب در نیاید بسے بهانه کدائی

و در بقیه ایات اشارات روشن تر است عراقی تفه است:  
بطلاف کعبه رفع بسے حرم و حرم ندادن  
که برون در چه کردی که درون خانه آئی

ادیب گوید:

به طوف خانه رفتن چه اثر؟ چه سود دارد  
چه زمین؟ کدام خانه؟ که تو اش نه کند احمد المی  
عراقی گوید:

بکدام مذهب است این بکدام علم است این  
که کشید عاشقی را که تو عاشقی هر ائمی

و ادیب گوید:

بکدام کیش و آئین بکدام مذهب و دین  
پیری قرار دل را بسراخ دل نیائی<sup>۵</sup>

یا در ضبط یک شعر می پندارم وقت خاصی نشده است و اگر مأخذ عم برای  
همان ضبط آقای پنداری باشد دشوار است پذیرفت ادیب شعری خارج روزان  
تفهه باشد:

میری میگذارد فراغم نائی میکشد اشتیاقم  
ای صدم پیکرسیم ساقم، اینمه خود مفرماخبارا

در قسمت دوم مصraig اول (نائی میکشد اشتیاق) از وزن خارج است  
مکر آنکه بین نائی و میکشد یک حرف واو افزود (نائی و میکشد...) یا (ار)  
محفف اگر را افزود و یا...<sup>۶</sup>

یا در جای دیگر با آنکه از ظاهر شعر معلوم است پانویس صحیح تر از  
متن است با اینمه وجه مطابقت در حاشیه آمده است و وجه نامطلوب در تفن  
تسا پنگرید بدید گانسان ییک شجریم

اینها همه سخن است مکر است و فریب و فن است

و پیش همان ضبط لئالی مکتوته است که در حاشیه آورده شده است «تسا پنگرید  
بدید...»<sup>۷</sup> و در مصraig دوم هم شاید اشتباه چاپی باشد که یک (است) بعد از

۵- همان کتاب، ص ۱۸۰.

۶- همان کتاب، ص ۱۳۰.

۷- همان کتاب، ص ۱۱۹.

مکر اضافه آمده است و صورت صحیح شعر باید چنین باشد:

اینها همه سخن است، مکر و فریب و فن است

در آنجا که به تعلق خاطر ادیب در سن سی و پنجمانگی به «مظہری از مظاہر جمال» اشاره میکند باید این نکته کاملاً روشن شود که علایق بزرگانی چون ادیب برخاسته از معنویت و عطوفتی انسانی است هرچند ممکن است انگیزه عمه عشقها همان عقده‌ای که فروید پدان اشاره کرد و بر انگیزانده احسان و ذوق هنری نیز همان عقده لبیدو است. و این هنافاتی‌ها میزان شورش عشق در هنرمندان و بزرگان ندارد که به روزی برسر عمه هواها و خواهش‌های نفسانی خود با میکنندارند و یا حقیر شمردن تمایلات نفسانی به روزش روح و معنویت خود میپردازند.

یگذریم با عمه این تفاصیل کار آقای جلالی بسیار ارزش دارد و جای خوشوقتی است فاضل و محققی معاصر همت به تجدید حیات ادبی میگمارد که در شصت سال پیش روزی در حجاب خالک کشید و تا به امروز حق او برگردان فضل و ادب کشور تا بدهن حمد ادا نشده بود. زها و درودا.

### غلامعلی وحید هاوزن‌دانی

## تاریخ ایران کمبریج

کتاب حاضر دیباچه‌ای به قلم استاد گرشویچ ناظر گرامی این تالیف ندارد و به جای مقدمه در عطف روکنی کتاب این مطالب آمده است:

«تاریخ چند جلدی ایران چاپ دانشگاه کمبریج - تاریخ و فرهنگ ایران زمین و خدمت ذیقیمت این کشور را در زمینه‌های تمدن جهانی بررسی و ارزیابی می‌کند و همه جنبه‌های مذهبی، فلسفی، سیاسی، اقتصادی، علمی و نیز کار-افزارهای هنری مربوط به تمدن ایران در مجلدات چندگانه آن مورد رسیدگی دقیق قرار گرفته‌اند. با توجه خاصی درباره برگستگی تمایانی که سرزمین ایران از لحاظ جغرافیائی و محیط زیست و در نتیجه آن تأثیرات چشمگیری که عوامل مزبور در تشکیل تمدن ایرانی داشته‌اند، مقصود این بوده است که مجموعه‌ای شامل مقالات جالب نظر در این اثر فراهم شده باشد تا این که فهرست‌وار مطالبه را در اختیار خوانندگان قرار داده باشیم. مجلدات این مجموعه (جمع‌آوری هشت جلد، م) مخصوصه‌ای برای انتشار افکار تازه و نیز گردآوری واقعیاتی که تاکنون به طرزی نیکو شناخته نشده‌اند عرضه می‌دارد. امید است این کار، انگیزه گوششها بیشتری از طرف کارشناسان در هر یک از رشته‌های

اختصاصی ایشان شود، ولی از طبع و نشر آنها اصولاً مقصود این بوده است که باستخنگی آن گونه پرسنل‌های دربارهٔ گذشته و حال ایران باشد که مورد توجه علاقه‌مندان معمولی است.

در همین جلد داستان تشکیل تختیین امپراتوری چند قصصی در فرن ششم پیش از میلاد مسیح و سازمان ادواری آن و مقابله آن با یونان در چایان، انراضش برای لشکرکشی استکندر مقدونی در ۳۳۱ قبل از میلاد تشریع گردیده است. واقعهٔ هزبوز در صدمت قرین دورهٔ تاریخ سراسر خاورمیانه که نام سرآمدانی همچون کوزوش و داریوش و خشایارشا را در بر می‌گیرد اتفاق افتاد. متابع در باب این دوره از تاریخ ایران از همه ادوار دیگر تو ناگون ترست و کلیه مدارک مربوط به این دوره در آثار باقی، عیلامی، مصری و یونانی محفوظ مانده است. همکاری مختتم جمعی از کارشناسان نامی در هر یک از رشته‌های تخصصی ایشان برای برگزاری مجموعهٔ حاضر ماری اطمینان و خشنودی ماست که برای تشریک مساعی پژوهشگرانی ساعی و ممتاز در سالیان اخیر برای تألیف چنین تجربهٔ فراتری ما را در رسیدن به حدف خویش توفيق بخشیده است.

در میان اسامی گرامی هیأت سرپرستی این اثر فرهنگی نام شریف دکتر محمود صناعی موجب نهایت خشنودی دوستان اوست. همکاری پژوهندگان شوری با دانشمندان غربی وجه امتیاز دیگر این جلد است.

فصل اول کتاب در باب عیلام و همچنین فصل سوم راجع به حکومت خاندان ماد هردو نوشتة استاد دیاکوف پژوهشگر نامدار مؤسسهٔ مطالعات شرقی در آکادمی علوم شوروی است.

فصل دوم راجع به ناحیه اتشان واقع در شمال غربی سیبری (که دیر زمانی وضع تاریخی مبهمی داشته است) در دوزان دو خاندان ماد و هخامنشی به قلم دانشمند گرامی جی، هانستمن است.

فصل چهارم راجع به سکانیان نوشتة دانشمند فقید لهستانی تی. سولیمیرسکی است. در کمترین کتابی این همهٔ طالب تازه راجع به سکه‌ها درج شده است.

فصل پنجم ظهور دولت هخامنشیان و امپراتوری ایشان نوشتة برفسور جی. م. کوک استاد رشتهٔ باستان‌شناسی دانشگاه بریستول است.

فصل ششم ایران و یونانیها نوشتة آندروداپرت برن تلخیص از کتاب همین دانشمند اسکاتلنده با همین عنوان است.

فصل هفتم کوروش بزرگ نوشتة سرمائکس مالوالد فقید رئیس سابق آکادمی بریتانیاست.

فصل هشتم استکندر در ایران به قلم ای. پادیان با همکاری وزرکاب سوت

استاد تاریخ در دانشگاه هاروارد است. در این فصل اطلاعات نازه و تابندازه‌ای حیرت‌انگیز درباره اسکندر مقدونی درج شده است که راجع به آن انساعالله در مقاله جداگانه‌ای امعان نظر خواهد شد.

فصل تهم مصر در تصرف ایران نوشته برسی تیانی استاد رشته مصر-شناسی در دانشگاه پیزا (ایتالیا) است.

فصل دهم راجع بسه مدارک باطلی مربوط به حکومت هخامنشیان در بین‌النهرین (عراق کتوی) به قلم دانشمند فقید نی. ل. او زدهایم است.

فصل پانزدهم استاد مربوط به سنگ تیشه‌های تخت جمشید نوشته دانشمند فقید ار. نی. عالولک است.

فصل دوازدهم سکه‌ها و اوزان و مقادیر در زمان هخامنشیان به قلم وی. اچ. بیوار استاد رشته مطالعات شرقی و افریقائی در دانشگاه لندن است.

فصل سیزدهم چشم‌انداز جهانی ایران خاوری بتایر روایت‌های اوستا.

فصل چهاردهم راجع به دین و آئین ایرانیان در زمان هخامنشیان هردو نوشته م. شوارتز استاد رشته مطالعات شرقی در دانشگاه کالیفرنیا (برکلی) است.

فصل پانزدهم زبان آرامی در دوره جهانداری هخامنشیان نوشته جی. سی. گرین فیله استاد دانشگاه اورشلیم است.

فصل شانزدهم کامشماری در ایران قدیم به قلم دانشمند فقید ویلی هارن.

فصل هفدهم معماری و حجاری تلاسیک در زمان هخامنه‌تیان نوشته ادیت پورادا و ارتور لین استاد پخش پاسدان شناسی در دانشگاه نلمبیا است.

فصل هجدهم گنده کاریهای بیستون نوشته با نو آن فارکاس استاد پاسدان شناسی دانشگاه شهر تیپورک.

فصل نوزدهم اکتشافهای تپه نوش‌جان (واقع بین ملاین و همدان) بایگاه بزرگ یکی از امرای دوره ماد.

فصل بیستم کشفیات بسیار مختتم پاسارگاد، هردو حاصل کار و نگارش دکتر داوید استرونخ استاد کتوی رشته پاسدان شناسی شرق در دانشگاه برکلی است.

فصل بیست و یکم ابزارهای فلزی در صنعت سنگ‌تراشی و منبت‌کاری زمان قدیم نوشته بی. ار. س. مویری سربرست پخش آثار گهن موزه اشمولن شهر اکسفورد است.

این کتاب دو ضمیمه دارد:

۱- نام گیاهها و نباتات در ایران قدیم به قلم سرهاروله بیلی استاد زبان سانسکریت در دانشگاه کمبریج. ایشان رئیس‌هیأت مؤلفین این مجموعه بوده‌اند.

۲- جدول نام شاهان هخامنشی.

محمد همیار

(قلم)

## دیوان مسعود سعد

ت. بیجیج، روزیان، اصفهان، دو جلد، ۱۳۶۶

از انتشار دیوان مسعود سعد به تصحیح دکتر مهدی نوریان مدتی می‌گذرد، اگرچه این چاپ با استقبال نسبتاً خوبی روبرو بود اما کمتر با دیدی انتقادی مواجه شد<sup>۱</sup>. نگارنده در ضمن مطالعه این اثر به سهوها و خطاهایی برخورد که یادآوری آنها می‌تواند راه‌گشای طبی هرجه بهتر از دیوان این شاعر نام‌آور قرار گیرد.

فاصله بین تصحیح مرحوم رشید یاسemi از این دیوان تا تصحیح دکتر نوریان چیزی در حدود نیم قرن است. طبعاً بعداز این مدت طولانی توقع می‌رود که با تصحیحی کامل متفاوت از دیوان مسعود سعد روبرو شویم؛ اما اگر از بعضی خصایص این چاپ دلیل نفاست صحافی و حروفیه و دیگر ویژگیهای فنی کتاب صرف نظر کنیم، تفاوت عمله‌ای بین این دو چاپ بچشم نمی‌خورد. البته ناگفته نماند که اولین مشکلی گه در راه طبع دیوانی منقح از آثار مسعود سعد در پیش است همچنانکه مصحح محترم در مقدمه اشاعر داشته‌اند، در دست نبودن نسخ معتبر و کهنه از این دیوان است، تا چایی که کمتر ترین نسخه‌ای که مورد استفاده دکتر نوریان قرار گرفته متعلق به اوایل قرن یازدهم می‌باشد یعنی یا نصف سال بعد از زندگی شاعر.

در چاپ مرحوم رشید یاسemi دو ویژگی مثبت وجود دارد که متأسفانه در چاپ دکتر نوریان غوت شده، اول مقدمه کامل و جامعی که آن مرحوم در شناخت شاعر و مددحان و عصر وی نکاشته بودند، که در چاپ دکتر نوریان از آن خبری نیست. دوم عناوینی که در صدر هر قصیده در چاپ مرحوم رشید یاسemi آمده که تا حدی در شناخت شعر مسعود سعد راهنمایی است در چاپ دکتر نوریان حذف شده است؛ نکته‌ای که در اینجا لازم به تذکر است آن است که اگر چه ممکن است این عناوین در نسخ معتبر نیامده باشد اما در اینکه روشنگر بسیاری از اینمهای دیوان مسعود سعد است شکی نیست و حذف آنها به صیغه مجاز بنظر نمی‌رسد\*.

**بعش اول:** سهوها و خطاهایی است که بر اثر بدخوانی نسخ به این چاپ

۱- نسبتاً نقدی که نگارنده از آن اخلال دارد از آقای مسعود قاکی، در نظر داشت سال

چشم نداشته بود، است. \* این کار نصرف در متن است (آینده)

راه یافته، نکته‌ای که در آغاز این بخش لازم است توضیح داده شود آن است که ممکن است این تصور پیش آید که بعضی از این اشتباها را باید جزو خطاهای چالی به حساب آورد؛ باسخ آنکه در تمام این موارد خطای موردنظر در چاپ مصحح مرحوم یاسخی هم وجود دارد که به چاپ نوریان منتقل شده است.

صفحه ۹۷ بیت:

بسیار سخن گفت هوا بخت پس آنکه  
هرگرده که او گرد بدان گفته همانست

که در مصراج [همانست] قابل قبول نر از [همانست] هی باشد، چه اکن شکل مضبوط در عقн را بیذیرین علاوه بر بی معنی شدن بیتاز نظر جمله بنده هم با اشکال رو برو میشویم، چه منطقاً نمی‌گویند [گرده] او به گفته اش همانست.

صفحه ۱۸۹ بیت:

عیارزان همه بربارها افکاره عسان  
مجاهزان همه از کوهها کشیده عهار

در مصراج اول «باره» صحیحتر بنتظر می‌رسد، چه شعر در وصف صفات آرامی جنگی است.

صفحه ۱۹۶ بیت:

به هر زها در دلها زاجران شد تخم  
به شاخها بسرهای بستان بار

که بدون شک «زاجران» برای برخوانی گاتیان تعییر یافته و صحیح آن «راجگان» است، چه این شکل علاوه بر اینکه تناسب بین راجه و بیت برمی‌شود، و به همین دلیل هم بوده که مرحوم یاسخی نیز «راجگان» را در متن قرار داده‌اند، از سویی رابطه معنای کل بیت با قصیده نیز انسجام می‌ذیرد اینکه شکل املایی بیت را با اضافه کردن یک ویرگول می‌بایستی چنین آورد:

به هر زها در دلها راجگان شد تخم  
به شاخها بر سرهای بستان بار

صفحه ۳۴۶ در این بیت:

گرده بدرود و فراموش عشرت و رامش تمام  
نه هوا رود و ساز و نه نشاط میگمار

که در مصراج دوم [روودسان] اشتباه است و [روودسان] صحیح، چه در این صورت علاوه بر اینکه بین روودسان بمعنی نوازنده و میگسار به معنی ساقی تناسب برقرار می‌شود، در دیوان مسعود سعد و دیگر دواوین این عصر آورده این دو ترکیب در کنار هم کم سابقه نیست؛ هنلا:

دیوان مسعود سعد صفحه ۴۳۹

گاهی به بزم تکه طرب چشم و گوش تو  
زی لحن رود ساز و رخ میگسار باد

و نیز:

دیوان مسعود سعد صفحه ۴۴۰

من یوشم ز رود سازان نفه  
من نستائم ز میگساران ساغر

صفحه ۴۶۱ بیت:

من ندانم همی که یک رهگی  
از چه معنی گرفت کارم خوار

در مصتراع اول [یک رهگی] به معنی یک بارگی، یک باره، صحیح است،  
یعنی تبدیل‌های بیان حرکت به گاف؛ اگرچه در چاپ مرحوم رشید یاسمی هم  
شکل [یک رهگی] پذیرفته شده، اما در لغت‌نامه دهخدا شکل [یک رهگی] انتخاب  
شده؛

صفحه ۴۶۱ بیت:

همجو مغلاب و عرق شده مه آزار  
بوده جو کافور سوده مه آذر

در هردو چاپ مرحوم یاسمی و آقای دکتر نوریان [آزار] آمده بجای [آذار]  
نام ماه ششم سریانی معادل اوایل بهار؛

صفحه ۴۶۲ بیت:

جو حاجیان زمی از شب سیاه بوشیده  
جو بندگان ف مجراه سپهر بسته گمر

صحیح [ حاجیان] است اگرچه در چاپ مرحوم یاسمی هم‌این اشتباه رخ داده؛  
حاجیان یا بندگان تناسب دارد و از سویی لباس حاجیان سفید است نه سیاه؛

صفحه ۴۶۳ بیت:

سیز و خرم جو آسی اندر چشم  
بساز بر فرق تیز کرد چو آس

در چاپ مرحوم یاسمی هم به همین گونه آمده، اما صحیح آن چنین است [ باز  
بر فرق، تیز کرد چو آس ] زیرا در تناسب با بیت قبل و اینکه صحبت از شستن  
فلک همانند آس می‌باشد؛

صفحه ۴۶۴ بیت:

پراندم همچو تیر از کمان  
برآهی چدم همچو تیغ از نیام

در چاپ مرحوم یاسمنی [برآهنجام] آمده که بنتظر صحیح قرئی رسد:  
صفحة ۴۸۰ بیت:

زان شعر کاییخ خامه نپردازد  
کلارا بیک نشست نپردازم

در مصraig دوم [بپردازم] صحیح است و نپردازم شعر را فاقد معنی می‌کند؛  
صفحة ۴۹۳ بیت:

جو بله منشور نامه آمد گار  
رفت چیری که گفت نتوانم

در هردو چاپ مرحوم یاسمنی و آقای توریان، بین منشور و نامه واو عطف  
نیامده، اما در لغت‌نامه با واو عطف همراه است که بنتظر صحیح قرئی آید.

صفحة ۶۰۲ بیت:

برگوه رزم گرد و در بیشه صفر در بد  
در حمد بر تاقشم از هیچ گس ننان

در مصraig اول [صفدری] صحیح قرئی است زیرا علاوه بر معنی صفحشکنی  
و دلیری دارای ایهام تناسب بین صقدر و بیشه نیز نیست؛ اگرچه حذف شناسه  
در متون این دوره بی‌سابقه نیست، یعنی صقدر یا بهم بی‌معنا نیست!

صفحة ۶۸۸ بیت:

چون پشت بینم از همه مرغان بورن حصار  
ممکن بود که سایه گند بر سرمه همای

مصraig دوم باید سوالی خوانده شود، چه معنی و منظور شعر آن است  
که زندان من از بس در مکان رفیع قرار دارد ممکن نیست که بجز پشت بپندگان  
را بتوانم ببینم، چه جولاو ز برواز بپندگان پائین‌تر از جایگاه من است، در  
نتیجه ممکن نیست که همای از بالای سر من بتواند برواز گند تا سایه‌اش برسر  
من افتد؛ حاصل آنکه وجود علامت سوال در انتهاي مصraig دوم ضروري به  
نظر می‌رسد.

صفحة ۶۹۴ بیت:

آخر نسبتی در هوس و بوبه وصلت  
شهر لفظ که شتبش به لاو نعمتی

در چاپ مرحوم یاسمنی (بوبه) آمده، احتسالا جناب آقای توریان هم عین  
شکل را پذیرفته بودند هنثها در مطبوعه (بوبه) به (بوبه) بدل شده؛ اما به حال  
هردو شکل نمی‌توانند صحیح باشد و با مفهوم شعر سازگار نیست، و صحیح

آن (بوبه) یا (بوبه) است به معنی آرزو.

صفحه ۷۰۴ بیت:

ز هر نغم بیخی ز هر بیخ تردی  
ز هر ترد شاخی ز هر شاخ بازی

در هردو چاپ مرحوم یاسمی و آفای نوریان (ترد) آمده، اما (ترد) صحیح  
است به معنی تنه درخت!

در صفحه ۷۰۹ نیز این بیت آمده:

نون ترد بخت من شاخص  
از هر ترد شاخ فصل من باری

اگرچه در یکی از نسخ مورد استفاده مصحح (ترد) آمده اما بدان توجه  
نشده؛ بهر حال در زیر شواهدی برای کلمه (ترد) به معنی تنه درخت بدست  
داده میشود:

نه نغم او را بینخ و نه بینخ او را بسر  
(مخترع غزنوی)

جمله با برگ تمام از شاخ نرد  
(اغوری)

به ابر اندر آمد یکی بز نرد  
(شاهنامه به تقل از لغت نامه)

صفحه ۸۴۳ بیت:

نا از حکل و سپهر نزاد گلین  
حکله مختنه گله گوشوار دارد

در چاپ مرحوم یاسمی هم (مختنه) آمده، که در این صورت فاقد هر گونه  
معنی است، و صحیح آن (مختنه) به معنی گلوبند و گردنبند یعنی است و  
جمع آن مخانق است:

صفحه ۴۰۰۰ در دو بیت

با من در صهر گرم چون آتش بود  
بی من روزش چو دود عی بود گبود  
چون آتش رود سرداشد بزم فود  
شد عیش من از تیری او نلخ جو دود  
در چاپ مرحوم یاسمی هم به همین شکل آمده، اما مصراج سوم می بایستی  
چنین بوده باشد:

چون آتش بود سر شد بزم فود

۲- د لک: بر هن قاطع تحت واژه بوبه و نیز کلیله و دمنه صفحه ۱۶۶ و ۲۴۶ چاپ

مختبی مینوی.

صفحه ۱۰۳۹ در دو بیت:

من پسته برف و بالش بخ دارم  
جون زاخ هله لشت بر شخ دارم  
در چاپ مر حوم یاسمن هم به همین شونه آمد، اما «بخ» در مصraig دوم  
بی معنی است و صحیح «نخ» است به معنی زیلوی رومی، پلاس، گلیم؛  
صفحه ۱۰۴۳ در دو بیت:

چنگی به چهار شاخ زد بیراون  
در اشک چهار شاخ آن شاخ سهن  
در عدو چاپ یاسمن و نوریان به همین شکل است و صحیح آن در مصraig  
چهارم: «شند نار چهار شاخ» است<sup>۲</sup>، مسعود سعده در جای دیگر می‌گوید:

شند نار چهار شاخ کنیده (ص ۶۸۱)

صفحه ۱۰۵۹ در این دویتی:

تا هر که بدد گشت چون گمراهی  
بنمودی متفعی مهی ناگاهی  
اداشت فروبرده به جاهی ماهی  
این دو بیتی در چاپ مر حوم یاسمن هم به همین صورت آمد، اما اگر به  
همین شکل قبول کنیم علاوه بر اینکه معنی زیبا و لطیف شعر از دست می‌رود  
وزن مصraig اول نیز مختلف می‌ماند؛ بهر حال شنکل صحیح بیت اول چنین است:

تا هر که بدد گشت چون گمراهی

بخش دوم: اشتباعات چاپی متعدد است که به‌اهم آنها اشاره می‌شود.<sup>۳</sup>  
این اسامی اعلام و اماکن در فهرست یا ذکری از آنها نشده و یا فقط  
به یک مورد آن اشاره شده: صفحه ۱۰ خط «نام جزیره‌ای»، صفحه ۲۲ کوه  
طور، صفحه ۵۰ علیار، صفحه ۱۴۱ آذرخرداد، صفحه ۲۰۷ چند، صفحه ۲۱۳  
فرخار، صفحه ۲۲۹ سایرا، صفحه ۲۲۸ راوه، صفحه ۲۲۹ سله، صفحه ۲۷۴  
علی عیار، صفحه ۲۸۲ زریز، صفحه ۳۰۸ ماه کوه، صفحه ۵۰۶ کلاب و معاد و  
تیم و تیم، صفحه ۵۴۲ بود، ساوه، بر هنده، صفحه ۷۹۵ ماهور، صفحه ۷۱۱  
عاد، صفحه ۷۹۷ کلری، صفحه ۸۱۰ و ۸۱۱ وزورو آمده اما فقط در فهرست  
به این نکته اشاره شده که «زو» در صفحه ۸۱۰ آمده، صفحه ۸۱۰ سرکش

۱- بد نقل از کاملیات جناب شفیعی کدکنی بر اسرار طوحید ص ۶۲۴.

۲- از اغلب آنها خودداری می‌شود و به آقای نوریان می‌دهیم (آینده).

«نام موسیقی دان دوره ساسانی»، صفحه ۸۱۳ سعدوک، صفحه ۸۳۳ عمر کاک،  
صفحه ۸۳۶ صالح و راشد، صفحه ۸۳۹ لیکو، صفحه ۱۰۱۷ زریر بوجلیم، صفحه  
۱۰۵۹ عقبن:

مطلوب نهایی آنکه در نقل اختلاف نسخ شتابزدگی بکار رفته در نتیجه  
سیروها و افتادگیهایی در آن بچشم می خورد؛ مثلا در صفحه ۱۲۴۹ در بحث از  
اختلاف نسخه پدل‌های صفحه ۱۰۵۷ اشاره به شماره ۱ بیانی می کند «مثلا ۱۱ الی  
۱۴» که مربوط به صفحه منکور نیست؛ و یا در ذکر اختلاف نسخه پدل‌های  
مربوط به غزلها در صفحه ۱۲۴۰ فقط به شش غزل می بردازد و آنهم ز هر غزلی  
بیک یا دو بیت، در حالی که بیست و دو غزل در دیوان موجود است.

### اقتراح شعری درباره

#### مقام زبان فارسی

منظومه‌ستایش انگیزد کتر حسین خطیبی توجه کروهی بسیار از خوانندگان  
را به خود کشید و مارا به انتشار چنان اشعاری تشویق کرد. آن‌ها نهاد.  
به همین مناسبت از شاعران و نیز دوستداران شاعران خواستاریم که  
اگر شعری درباره زبان فارسی سروده‌اند یا می‌شناسند برأی درج در آینده  
پغمسند. البته بیش از این ما قصيدة دکتری رعیتی آذخشی و غزل محیط  
طباطبائی را در مجله چاپ کرده بودیم.

جز آن کار (یعنی انتشار شعرهای آماده درباره زبان فارسی)، مجله‌آینده  
موضوع «مقام زبان فارسی» را به اقتراح شعری می‌گذارد. معصود آن است که  
شاعران مقام این زمان را از چند نظر در قوالب شعری بشناسانند.

- ۱) مقام زبان فارسی در عرصه ادبی جهانی
- ۲) مقام زبان فارسی در وحدت ملی ایران از نظر سیاسی
- ۳) مقام زبان فارسی در بیوستگی با همزبانان
- ۴) مقام زبان فارسی در قلمرو تاریخی آن
- ۵) مقام زبان فارسی در پیشرفت فرهنگی آینده

هیأت رسیدگی و سنجش هر کعب از شاعران و متفکران اشعار دستیده را  
برای چاپ بر می‌گذیند و ایندواریم که هیأت داوران جوایز «تاریخی و ادبی»  
دکتر محمود افشار برای وحدت ملی «طبق آئین نامه‌ای که شورای تولیت تصویب  
کرده است هم برای بهترین شعر جایزه تعیین کنند.



۵۵۰ سرور مولانی\*

## به یاد خلیل الله خلیلی

درینگا که آن ماه تابان نست  
بلند آفتاب خراسان نشسته<sup>۱</sup>

رسم براین رفته است که دوستداران ارادت پیشگان و علاقمندان مردان علم و ادب، بس از درگذشت آنان قلم را لختی در خم از دست شدن شان بکریانند، تا هم آبی برآتش انبوه طاقت‌سوز خویش زند و هم حق بزرگی فصل و ادب و عراتب ارادت و دوستی درگذشته را به جای آورند. میدان عمل در بیان این اندوه و غزاره حق گسترده است. با این وجود نوشته‌هایی از این دستت بیقیتر به او شمردن معالم و بزرگی‌ها و آثار و خدمات‌ها و ذکر فضیلت‌ها و عرده‌ها و فراز و نشیب زندگی و افتادن و برخاستن در آسیای روزگار خلاصه می‌شود و کمتر به مسائل اساسی اندیشه و تفکر و جستجو در بیچ و نقد آثار و به دست دادن تصویر واقعی یا تزدیک به واقع درگذشته برداخته می‌شود. در آن مقدار نیز که بالز نموده می‌شود بدلایل اعتقادی، صفتی، عاطفی و احساسی؛ حضور گشاده دستی و مبالغه را آشکارا می‌توان دید.

خلیلی که عشق به آزادی، آئین و وطن و اعتقاد تزلف به بیروزی برادران و فرزندانش در پیکاری این چنین دشوار و نابرابر، در تلغیت‌ترین و درد آلودترین

\* نویسنده از فضای مکانی افغانستان است که از حدود بیست سال پیش در ایران مقیم و مدرس در دانشگاه‌های ایران است. زین سوکنایه به احترام احنسات نویسنده داشتند و برای شادی روان خلیلی عیناً درج شد. (اینده).

۱- مطلع قصیده خلیلی در رثای ملکه الشعرا بهار - برگزیده شعر معاصر افغانستان از نگارنده صفحه ۸۵.

روزهای زندگی وی در هموطنانش به او توان ماندن و سرودن و نوشتن وزیستن می‌داد در غربتی جان‌فرسای، در حالتی که پاکترین و ارزشمندترین آرزوهاش - آزادی وطن و بازگشت به دامان مام میهن - بروآورده‌اند، روی در نفاب خاک کشیده، چنین مرگی به من اجازه می‌دهد تا با مردمی براسعار و آثارش و نیم نگاهی به تاریخ معاصر افغانستان به ویژه ده بازدیده سال اخیر، اساسی‌ترین معنی و مضمون و اندیشه و احساس و عاطفه فراتر از سراسر زندگی او را باز کویم و تا آنجاکه می‌توان باشد ابعاد گونه‌گون آنرا باز نمایم و بازبان قلم از صمیم دل برقدان جبران نایدیر او، خاصه در این روزگار، همراه با هزاران دل و زبان دیگر بمویم.

زندگی خلیلی نیز جون دیگر رجال علم و ادب معاصر افغانستان نشیب و فراز بسیار داشته است و همگان در این نشیب و تلخکنمی بسیار و فراز و شادمانی اندک، مشترک بوده‌اند. تنگدشتی، اسرار، تبعید، آوشش و قلاش درخشان ایشی و فرعنگی، رسیدن به مقامات عالی علم و دانش، ورود به میدان سیاست تا نیل به مقام سفارت و آنگاه سوختن در آتش فراق و درد و انزوه جان‌فرسای نه سال اخیر و تحمل مشواری‌های صعب‌آوازگی و دوزی از خانه و کاشانه و جمع‌پاران و دوستان، «گریه‌های گلوگیر» و هر چه برغیری احتمال رفتن آنرا توان داد. عنوانهای عمدۀ کتاب زندگانی اوست، دوستداران و دشمنان بهانه‌جوری اورا که بیشتر باید از مخالفان سیاسی او به شمار آورد در باب این عنوانها و فراز و نشیب‌ها سخن بسیار است؛ اما در نظر بیشتر ارادتمندان و هوای‌واهان واقعی او، این عنوانی بیش از جنده‌طیری از کتاب زندگی او را در بر نمی‌گیرد، به همین سبب هیچیک از آنها مایه روی آوردن به او و دوست داشتن یا روی برتفن و دشمنی ورزیدن یا او نبوده است. چیز‌هایی که بایه‌های اصلی احترام و بزرگی خلیلی و علاقمندی و ارادت دوستداران او را می‌ساخت درست همان‌چیزهایی بود که دشمنان و مخالفان سیاسی‌ی را بر او برمی‌انگیخت، و آن جز عشقی عمیق و سرکش به‌وطن و آزادی نبود، عشقی که به خروشندگی و توپندگی آموخته و هیرمند و به استواری گوههای آسمان‌سای در قصیده قصیده، غزل غزل، بیت بیت و مصروع مصروع اشعار و عنوان عنوان و مصال فصل و جمله جمله و کلمه‌کلمه آثارش موج می‌زد و سر می‌کشید تا هرچه و هر که را با آن بیگانه باشد همچون خس و خاشاک از دامان دشت‌ها و دره‌های آزادگی و شرف و عزت با امواج خروشان خوش درهم گردید و بالک بروید و در برایبر هر کس و هر اندیشه که بیش غیر سر فرود می‌آورد و هرای دیگری دارد، جون گوه استوار بیاسته و سر تعظیم فرود نیاورد.

این «عشق به وطن» در زندگی و اشعار و آثار خلیلی مفهومی بسیار گستردۀ دارد و تنها حدود جغرافیایی و سیاسی و عرده‌مان خاص را در بر نمی‌گیرد

بل آنکه مردمانی وطنی او از دورترین نقطه‌های پیوند فرهنگی تا نزدیکترین روابط تاریخی، سیاسی و اجتماعی و استوارترین علائق دینی و مذهبی و سنتی را شامل می‌شود. در کشورهای فرهنگی و تاریخی و سیاسی و ادبی: مردمانی وطن او از سواحل گنگ در منطقه آن سوی دجله و فرات و آسیای صغیر و سواحل مدیترانه در غرب، و از سمرقند و خوارزم در شمال با سواحل دریای عمان و هند را در جنوب در می‌توارد و در این پهنه هفظیم کام به کام و شهر به شهر بزرگان و نام آورانی را می‌باید که هزاران هزار روشه ناکنستنی او را با آنان پیوند می‌دهد، بدینکونه به هرجای و چیز که علاقه و محبت را بشاید و هر کسی که ویخواهد بزرگی و عظمت او را آفریده است د می‌آفریند و باید از کوده است و عی کند. از جان و دل و از سر اندیشه و آنکاهی عشق می‌باشد و مهر می‌ورزد:

خانه عطار درد و شور اوست هر کجا عشق است بنشایور اوست<sup>۲</sup>  
وطن دینی و اعتقادی او فراخنای دیگر دارد: هرچا که نام و نشان از اسلام و مسلمانی است احسان صادق و عاطفه عمیق او را بر می‌انکیزد، مجد و عظمت و علم و دانش آنکاهی و بیداری مسلمانان اورا بوجود می‌آورد و زبان پیشتابیش و تحریض و تحریک آنان می‌گشاید و از غفلت و عدم آنکاهی و دوری آنان از حبل المتنین دین و در آویختن به دامان آن و ایسن سخت دردمند و اندوهگین می‌شود و پدرانه تحذیر و برادروار تنبیه می‌کند و عجمون اقبال لاعوری کنایه مسلمانان را بر تیر نگها و ترفندهای استعمال در چهره شرقی و غربی آن آنکه عن مسازد تا بدانند که دیرگاهیمیت پیکر ملت‌های اسلامی آماج نیزهای زهر آنکیز و گمند آنان است<sup>۳</sup>. قیام شکوهمند مسلمانان الجزایر نه تنها تجلی ایمان و همت والای مسلمانان در مغرب وطن اسلامی اوست بلکه از موجبات آنکاهی و بیداری و قوت قلب و نیرومندی نسل‌ها مسلمان در شرق و غرب عالم است، از این روی تجلیل از شهدای الجزایر، تجلیل و بزرگداشت تمام مسلمانان آزاده و گرامی شمردن آزادی می‌است<sup>۴</sup>. در دیوان فضای شعر او نه تنها خوارزمشاه به دلیل فساد و تباہی و پیش نکردن از سپاه مغول بودار کشیده می‌شود<sup>۵</sup> بلکه حاکمان راه گم کرده امروز چیان اسلام نیز از تبع نیز استقاد او جان به سلامت نمی‌برند خودبینی، اختلاف و نفاق و آزمندی آنان را دوری از «توحید» و نشان بست برستی می‌داند:

۲- دیوان اشعار خلیلی، به اهتمام و سرمایه امیدوار هروی چاپ تهران صفحه ۱۰۳.

۳- همان، صفحه ۱۲۶-۱۲۵.

۴- همان، صفحه ۲۴-۲۳.

۵- مجموعه اشعار خلیلی از انتشارات پنداد فرهنگ این صفحه ۱۱.

در خوییم کعبه توحید اگر داریم راه  
زین بنان آز و نخوت این همه عبود چیست؟  
بـور ازار خـليل حـسـقـشـناس بـتـشـکـن  
آتش و شاهین و قصر و قدرت فـمـروـدـچـیـست؟<sup>۶</sup>  
وحدت و یـکـانـگـی عـرـوـةـالـوـثـقـای مـسـلـمـانـان اـسـتـ کـهـ کـسـسـتـنـ رـاـ درـ آـنـ رـاهـ  
نـیـسـتـ وـ بـدـونـ تـمـسـکـ بـهـ آـنـ دـسـتـ هـمـجـانـ کـوـتـاهـ خـراـهـدـ بـودـ وـ خـرـمـاـ بـرـخـیـلـ؛  
عـرـوـةـالـوـثـقـای وـحدـتـ رـاـ بـاـشـدـ اـنـفـصـامـ  
حـفـظـ اـینـ پـیـمانـ الـفـتـ رـاـ خـداـ بـاـشـدـ کـفـیـلـ  
آنـ زـمـانـ بـکـدـشـتـ کـرـ مـکـرـ اـجـانـبـ عـرـمـاـ  
دـسـتـ ماـ کـوـتـاهـ وـ خـرـمـاـ بـودـ بـرـ شـایـخـ تـغـیـلـ  
وقـتـ آـنـ آـمـدـ کـهـ تـگـیرـدـ پـرـ عـقـابـ حـرـیـتـ  
بـومـ اـسـتـعـماـرـ هـرـجاـ بـرـکـشـدـ بـانـکـ دـجـیـلـ<sup>۷</sup>  
سـیدـ جـمـالـالـدـینـ اـسـدـآـبـادـیـ وـ اـقـبـالـ لـاهـوـرـیـ هـمـ اـزـ آـنـ رـوـیـ کـهـ درـ اوـحـیدـ  
جهـانـ اـسـلـامـیـ وـ بـیدـارـیـ ئـ آـنـگـاهـیـ مـسـلـمـانـانـ کـوـشـیـدـهـاـنـدـ وـ هـمـ اـزـ آـنـ رـوـیـ کـهـ  
ایـنـ دـوـآـفـتـابـ اـزـ مـشـرـقـ وـطـنـ اـسـلـامـیـ اوـ سـرـ بـرـ آـورـدـهـاـنـدـ وـ مـشـرـقـ وـ مـغـربـ عـانـمـ  
اسـلـامـیـ رـاـ باـ نـورـ خـوـیـشـ روـشـنـ کـرـدـهـاـنـدـ، عـورـدـ سـتـایـشـ وـ تـعـظـمـ اـیـنـهـدـ، بـدـیـنـ  
سبـبـ درـ نـظـرـ اوـ کـسـیـ کـهـ مـرـدـهـاـشـ رـاـ باـ کـفـنـ غـیرـ بـهـخـاـکـ هـیـ سـیـازـدـ زـنـهـ نـیـسـتـ؟<sup>۸</sup>  
خـلـیـلـیـ تـیـزـ بـرـدـشـوارـیـهـایـ بـرـخـورـدـ آـنـگـاهـهـ بـاـ دـانـشـ وـ بـکـرـهـایـ بـیـگـانـگـانـ  
آـنـگـاهـیـ دـارـدـ وـ خـوبـ مـیـدانـدـ کـهـ بـسـیـارـیـ اـزـ کـالـاـهـایـ اـنـدـیـشـهـ وـ صـنـعـتـ کـهـ اـزـ بـازـارـ  
بـیـگـانـهـهـاـ وـارـدـ مـیـشـودـ شـهـدـ زـهـرـآـمـیـغـ اـسـتـ، تـیـازـ آـمـوـختـنـ تـلـمـ وـ صـنـعـتـ رـاـ بـهـ  
نـیـکـیـ دـرـیـکـ عـیـ کـنـدـ وـلـیـ اـزـ آـنـ بـیـمـ دـارـدـ کـهـ آـسـانـ کـیـرـیـ دـدـ خـرـیدـ وـ آـمـوـختـنـ بـهـ بـهـانـیـ  
گـرانـ تـامـ شـوـدـ، بـرـخـورـدـ آـنـگـاهـهـ بـاـ تـمـدـنـ غـرـبـیـ اـزـ اـیـنـجـاـ ضـرـورـتـ مـیـ بـایـدـ؛  
ایـنـ آـمـدـ کـارـوـانـ غـیرـ، چـیـسـتـ بـیـانـ دـارـ  
ذـشتـ وـزـیـبـایـشـ بـیـینـ، اـیـشـ بـکـیرـ آـنـشـ مـکـیـرـ  
علمـوـیـ تـحـصـیـلـکـنـ، اـزـ مـکـرـوـیـ دـورـیـ کـرـیـنـ  
چـشمـ بـکـشـاـ کـوشـ بـرـ القـاظـ بـیـجـانـشـ مـکـیـرـ  
شـهـدـ وـیـ بـاـ زـعـرـ مـخـلـوطـ اـسـتـ تـحـلـیـلـشـ تـماـ  
شـهـدـ شـیـرـیـشـ بـدـوـشـ وـزـهـرـ بـنـهـاـنـشـ مـکـیـرـ  
ایـنـ کـتـابـ عـصـرـ ماـ بـاشـدـ مـعـمـایـ شـکـفتـ  
حـوشـ دـارـ، اـیـنـ دـرـسـ دـشـوارـ اـسـتـ آـسـانـشـ مـکـیـرـ<sup>۹</sup>

۶- دیوان اشعار خلیلی، هروی صفحه ۴۸-۵۰.

۷- دیوان اشعار خلیلی، خروی صفحه ۱۶۸.

۸- مجموعه اشعار خلیلی، صفحه ۱۱۱.

و فنی سخن از مسلمانان به میان می‌آید غیر از برخورد آنها به با آنچه علم و حیثیت و تمدن غربی و ضرورت اکتساب دانش‌های آنان و پرهیز از مکارها و جیله‌ها به میان می‌آید، خود به خود پایی برخی از مسائل سیاسی به میان کشیده می‌شود که نهانها جهان اسلام بلکه جهانی را که «سوم» لقب داده‌اند نیز درین می‌گیرد، کیست که با تاریخ معاصر آشنا باشد و بارها شاهد جنگهای خان و مان برانداز و بیان کن به بدانه «صلیع» نبوده باشد و مصادق مذامین این بیت‌ها را تدیده باشد و به یاد نیاورده طرفداران «خلق» چگونه خلق‌ها را از دم تبعید ریغه‌گردانیده‌اند و حامیان «بشر» با بشریت چه‌ها که نکرده‌اند؟!

هفتگاههای صلح علن، تمدید جنگ است و جدل  
دارد نهفته در بغل این صلح‌ها بیکاره‌ها  
این ایرهای قیرون، آبستان‌اشک است و خون  
تا خود چه می‌بارد کنون زین فتنه‌ها در کارها  
از این دو نیروی سیه، گیتی شده چون رزمگه  
کمر و دجهان آخر تبه در چنگ این کفارها  
آن یک نموده راه حکم، کج کرده غربوار دم  
وین یک به‌کف بسباتم حلقة زده چون ماره‌ها  
این گرزه مار گرسنه، و آن شرزو شیر یک تن  
این زهرها اندر بنه، و آن مرگ‌ها در بارها  
زیسته مصلحان کینه‌جو، آهن دل و آینه‌رو  
معیارها گردد عیان، از قهر و لطف این و آن  
تا چند رای دیگران در کار ما معیاره‌ها  
بنموده نخوت می‌شان، دام حیل در شیسته‌شان  
زنگ خطر در دستشان، والدر دولب اخطارها

در قصيدة «پیام صلح» که به مناسبت سالروز تأسیس سازمان ملل متحد در سال ۱۳۴۰ مبروه است دیدگاه‌های اسلامی را که بحق می‌تواند پایه‌ای برای حقوقی بشر و کرامت خلق‌های خدا باشد اینگونه مطرح می‌کند:  
آدمی در پیشگاه قدس بنیان خداست  
هر که این بنیان کند و ازونه خاکش برسر است  
آنکه سیل خون کند جاری نباشد مرد ره  
نماز مردان جهان در جاده چشم نر است

همت کشمور گشایان نیست جز بندار و وهب  
 خشک به دستی که از خون سیدروزان تر است  
 هر که کیمی را به خون افکند خود در خون نشست  
 این حدیث از جنگجویان جهان یاد آور است  
 شد از این مشتی ریاست جو جهانی منسلم  
 آتش فتنه هنوز از پهر و پر شعلهور است  
 شهرها ویران شد و ناموسها برباد رفت  
 خاک از سیل سرشک و خون مظلومان تر است  
 پادگار آنمه نیرو و تدبیر ای دریغ  
 یا یتیمی بینوا یا گودکی بی مادر است  
 از دهان تسوپ جستن راز اصلاح بشر  
 دفع بسادی طلب کردن زکام از درست<sup>۱۰</sup>  
 در برابر این مستان باده قدرت که قهر و لطف و هسلع و آشتی و دوستی  
 و دشمنی خود را معیار تیکی و بدی قرار داده‌اند و در حقیقت در دوستی وصلح  
 نیز از زور بازوی خویش خصمانه سخن می‌گویند، چه باید کرد؟ آیا از «زنگ  
 خطرها و اخطارها» و آتش افروزی‌ها و مانعین‌های جنگی ایشان باید ترسید؟ این  
 پنج مصراخ از یک محسن اورا بخواهید تا بینیلde برضمیر روشن او نه تنها  
 پوچی قدرت نمایی‌ها و «اخطرهای» شرق و غرب روشن بلکه عدم کارآیی توب و  
 تائل و طیاره‌شان نیز در مورد حق‌جویان و حق‌گویان آشکار بوده است، گویی  
 سالها بیش یا دیده صدق وقیعی صحنه‌های بیکار امروز می‌منش را می‌دیده است:  
 چون صحیح که از سینه کهنساد زند سر  
 آواز حق از قوم فداکار زند سر  
 عرنعره که از سینه احراد زند سر  
 زان توب تبه‌گردد و طیاره نگونسار<sup>۱۱</sup>

★ ★

آفاق گسترده وطن فرهنگی، تاریخی و ادبی او سرزمین زادگاهش با  
 رشته‌های ناگستاخانه بسیار پیوند می‌باید، چندانکه انتزاع این دو از یکدیگر  
 آن کل جامع را از کلیت می‌اندازد، به سخن دیگر کشیده شدن خطوط سیاسی  
 میان بخش‌های مختلف این قلمرو پهناور از نظر او به عیج حال نباید موجب ازیاد

۱۰- دیوان اشعار خلیلی، صفحه ۲۰-۲۱.

۱۱- دیوان اشعار خلیلی، صفحه ۲۰۱.

بردن آنمه وجوه اشتراک و پذیرش تجزیه و تقسیم مواریت عظیم و ترا فقدر علم و ادب تکردد. این یکانگی هیچگونه مباینتی با حرمت داشت محدوده های سیاسی و جغرافیایی موجود ندارد. نادیدن آنمه وجوه اشتراک قری از دین و زبان و تاریخ و فرهنگ و ادب تا سنت های بسیار طریق مشترک اجتماعی و فرهنگی و دیدن اندک وجه افتراق به حکم حضور سیاسی گناهیست نایخسودی خطریست بس خطیر. خلیلی نه تنها با یادآوری این مایه های مشترک نهال و سوسه های شیاطین تفاوت نفرقه را از بین می خشکاند و دسته های تباہی را در پس پرده این شعبده بازیها می نمایاند بلکه همچون یاغیانی مهرجان به هر گذشتی که می رسد درخت دوستی می نشاند و کام دل به بار می آورد. چنین است که بهانه می جوید تا به همناسبتی به قویش رفای بیو نسعا و گرامی ترین میرات ها و ارجمند ترین چهره ها در تاریخ، فرهنگ، ادب و دانش چنگ زند و جمال یکانگی معنوی، فرهنگی و تاریخی را از گرد و خاک دوری و تفاوت دوستی و جمال یکانگی بزداید. به همین سبب آشنایان و محramانه این درد و سوز که پر عمق این توطئه ها آنکه دارند آغوش گرم خویش را برزوی وی می گشایند و درد و شور اوزا که زبان دل آنهاست از جان و دل می پذیرند و این پذیرش نه عصان به دلیل همزبانی بل به حکم همدلی و زبان محرومی صورت می گیرد، زیرا با آنکه همزبانی خویشی و پیوندی است زبان محروم خود دیگر است و همدلی از همزبانی خویشتر.

برای خلیلی هر بزرگداشت و تجلیل از مقاومت دین و دانش و ادب در هر نقطه از فلمرو وطن فرهنگی او بهانه ایست برای هرچه استوارتر کردن این پدیداهای خلق ناپذیر و «بیونه» بیشتر «دلها»<sup>۱۶</sup>. این جستجو حتی عاملهای سیاسی او را به عنوان سفیر نیز تجسس شاع قرار می دهد تا آنجاکه او را بیش از آنکه سفیر سیاست بتماید سفیر محبت نشان می دهد:

در قاهره نیل خروشان از یک سوی خیال و خاطر اوزا به دوره های پیشین می برد و در آینه اشارت نیل در تاریخ از معتبر تاریخ می بیند که عصای شیاطین چگونه شوکت و اقتدار فراغه را در هم می نوردد و از سوی دیگر دو زان اسلامی را به یاد او می آورد و آنگاه در کتابهای نیل جای پار آثار و افکار سفیر بزرگ بیداری مسلمانان مسیحی جمال الدین را جستجو می کند و میان قبیلا اسلام بایخ و قبلة الاعلام از هر بیوندها می یابد:

... دیسم آنان را که دعوی خدایی داشتند  
بنده آسا بر فراش مرگ افتاده ذلیل

۱۶. بیونه دلها، مجموعه ریاضیات خلیلی، چاپ ثوبان.

ما و هصر از قرنها بودیم در دنیای شرق  
دودمان دین و دانش را دو فرزند اصیل  
مشعل ما بسود قرآن قائد ما مصطفی  
حامی ما لطف یزدان، حادی ما جبرتیل  
جلوه‌گاه نهضت سینه جمال الدین بسود  
از دل کمیسار خیرخواه تا نب دریای نیل  
قبيلة‌الاعلام از هر، قبة‌الاسلام بلخ  
هردو سوی یک هدف بودند در طی سبیل  
عمره‌الولقای وحدت را نباشد انفصام  
حفظ این پیمان‌الفت را خدا باشد کفیل<sup>۱۲</sup>

در هنده بر بالین امیر خسرو دهلوی بیامیر سرزمین سنتایی و مولوی  
است<sup>۱۳</sup> و در لاهور رمز و راز از سنتایی و شور و مسني مولوی را در گوش‌جان  
اقبال می‌خواند تا روان اورا از پاده آشتایی کمین مست‌گرداند<sup>۱۴</sup>. آرامگاه مولانا  
جلال‌الدین بلخی در قونیه کافیست تا قونیه مدفن عشق باشد و دل هردوسته ر  
عرفان و جان هر آشتایی بیقام اهل راز باشندین نام مولوی و قونیه به وجود و  
حالت در آید و با دل صانعی بیوند استوار بلخ و قونیه را دریابد<sup>۱۵</sup> و در  
جستجوی انسان شیر خدا و رستم دستانه از دیو و دد و هررهان مست  
عناصر بیند<sup>۱۶</sup> و راه بلخ تا قونیه را با رقص و سماع و جذبه وهیجان بیماید<sup>۱۷</sup>.  
اگر امروز در هند و پاکستان و ترکیه به دلالتی همزبانی کاستی ترفته  
است، همدلی مانده است؛ اما در ایران تمام بیوندهای بایسته برادری از کیش  
و آئین و تاریخ و فرهنگ و زبان و دل برچای است و دستمایه کافی در تختیار  
دل و زبان شاعری چون خلیلی قرار داده است. با آنکه تکرش های خاص سیاست

۱۲- دیوان خلیلی، هروی صفحه ۴۸.

۱۳- دیوان خلیلی، هروی صفحه ۲۶.

۱۴- دیوان خلیلی، هروی صفحه ۳۴.

۱۵- دیوان خلیلی، هروی صفحه ۱۰۵.

۱۶- دی شیخ با چراغ هی کشت گرد شیر      گر دیو و دد ملوم و انسانم آرزوست  
زین هر هان مست عناصر دلم گرفت      شیر خدا و دستم دستام آرزوست  
مولوی غزلیات فروزانفر ج ۱ صفحه ۲۵۵

از بلخ تا به قوبه در جستجوی قدر      رقص و سماع و جذبه وهیجانم آرزوست  
عبدالرحم بنروانک، برگزیده شعر عناصر افغانستان صفحه ۵۷

۱۷- دیوان خلیلی، صفحه ۴۵-۴۷.

پیشگان و فراز و نشیب ملاحظات سیاسی تکاه‌گاه برگستره این قلمرو تأثیر گوتاه یا دیرپای داشته است و در نتیجه آن روابط میان دولتشور را محصور کرده است و بسیاری از اهل قلم و شعر و ادب سیر مصلحت‌جویی برسر کشیده‌اند و با نگفتن آنچه برادری دیرپنه را پایدارتر می‌کرده است از تیرهای ملامت به سلامت هانم‌انه به جرأت می‌توان گفت یکی از اکسانی که در پس صلاح‌الدینی‌ها و حسابگری‌های اهل سیاست، دست‌های دیگری را می‌دید که پنهانی در قطع رشته‌ها و ریشه‌های بیوندهای دیرین اعتمام می‌داشتند و با پیش‌کشیدن مسائل تاریخی و فرعونگی و جغرافیایی به توانهای دور از واقع و بدون در نظر داشت روح تحقیق و تأمل در بی‌آمدی‌های این نلاش‌ها، آتش سیاستگران را تپیز تر می‌کردند و با بهره‌برداری از عواطف و احساسات یاک مردمان ناگاه از این آشونه بازار سودها می‌بردند، خلیلی بود. او که سخت به علاقه دیرین دلسته بود و هر یاره از دل عاشقش در جانی آویخته بود، گستته شدن زبانهای معنوی غزنه و شیراز و بلخ و تبریز و چوزجان و گرگان و هرات و نیشابور را نمی‌توانست برتا بد و حتی در پایه‌ای از اوقات که سخن از ایران و ایرانی گفتن گناهی نایخشنودی شمرده می‌شد دل به دریا می‌زد و با زبان خوبی‌شی و بیوندی از همدلی و یکرنگی و محرومی سخن می‌گفت. اگر مجال آن نمی‌یافتد تا در چم عاشقان سعدی در پارگاه او باریابد، با خواندن متایش سعدی در باخ سفارت ایران در کابل، جانهای زنده‌دلان را به توان دلبر راهی می‌شد و با ذکر جمیل سعدی ترجمان تعظیم مقام والای او می‌بود:

صفیر عرش می‌آید ذ گلبانگ نی گلکش

نمیم خلد می‌خیزد ذ گلبای گلستانش  
سخن سازان دیگر را بود منت به یک ملت  
پیش می‌برورد این اوستاد اندر دبستانش  
خوشایشی از آن اقلیم ذوق و سرزمین دل  
که شور عشق می‌گردد بلند از کوه و دامانش  
خوشای آن مرز حکمت‌خیز و آن مهد سخن‌پرور  
خوشای خاک مصلی و غرلان غزل‌خوانش  
خوشای آرامگاه حضرت سعدی که می‌ساید  
فلک پیشانی تعظیم را برخاک ایوانش  
لناخوان سنایی را لنای شیخ می‌ذیمه  
که سعدی چون سنایی گشته‌خضر راه‌عرفانش<sup>۱۸</sup>  
و آنگاه که در گنگره بزرگداشت سعدی و حافظ در جمیع صاحبدلان  
حضور می‌باید چنین می‌صراید و رازهای نهفته داشته را آشکار می‌کند:

از «حدیقه» زی «کلستان» وزستانی سوی شیخ  
بازهای بس نهفته آشیکار آورده‌ام  
غزنه با شیر از دارد ریطهای معنوی  
حرف بسیار است من در اختصار آورده‌ام  
ملت افغان و ایران غمگساران همند  
غمگساران را حدیث غمگسار آورده‌ام  
شادمان از بخت خویشم کاندرین گلزار عشق  
از نهال دوستی صدگل به بار آورده‌ام  
مزدای یاران که من دردی کشان عشق را  
نشینیم از جرمه‌های لای خسوار آورده‌ام  
دیدار ویرانه‌های تخت جمشید که نشان از عظمت گنسته‌ها دارد او را  
جدین به وجود می‌آوردد:  
از این خرابه اگر گوش دل بود شنوا  
هنوز می‌رسد آواز داریوش به گوش  
جه خسروان که در این کاخ حکم‌ها دادند  
که روزگار ستمکار گردشان خاموش  
نه این زمین که سیپری بود ذخر و شکوه  
نه این بنا که جهانی بود ن ذوق‌وزهوش  
به سنگ سنگ بنایش گتون توائی دید  
تفوش دولت دار و قدرت گوروش  
سراست کاین همه آیات جساودانی را  
کنند ملت ایران به آب زار منقوش

در مرتبه بهار ارزش‌های بزرگ صیراث مشترک و گرانقدر فرهنگی و  
تاریخی و ادب را به جای هر گونه مقلمه‌ای می‌نشاند. این مرتبه در میان هراتی  
ادب فارسی نه تنها از نظر تناسب‌های ادبی کم نظیر است بلکه از نظر فرهنگی  
نیز تعابینده احساس و دیدگاه خاصی است که تنها و تنها آگاهی عمیق بر  
ارزش‌های والای ادب فارسی دری و شناخت قدر و قیمت گوهری نایاب چون  
ملک الشعرا بهار می‌تواند منشاء آن باشد. رثای بهار دار حقیقت هر تیه سخن  
فارسی دری است و در این عالم ناگزیر استناد سخن، فرشویی تویی، در غم  
از دست دادن تمدن دیگری سوگوار است و سعدی از این غم افسرده در  
کلستان و صائب در گنار زنگزود خشک لب، نشسته‌اند خاقانی در هرگ  
خاقان سخن سیاه‌پوش و بروین پریشان است و شکیب را دامان شکیبایی از  
دست شده و جامه قبا کرده و حبیر اذ صبوری زمینه است و از این تزویی دامان  
از خون سرخ دارد. در این سوگ نه تنها ایران همیه سر داده که افغان نیز

از غم در افغان نشسته است. از آنجا که گواه عاشق صادق در آستین باشد خلیلی در این مجال بار دیگر از یگانگی سخن می‌گوید، یگانگی که امروزی و دیروزی نیست، بیشینه آن به آغاز تاریخ بر عی تگرد و از آن نیز فراتر می‌رود، دوران پیش از تاریخ و یادگاران روزگاران اساطیری را نیز در بر می‌گیرد. از این رو این دو کشور جون دوسرو روان که از یک باع سر کشیده‌اند، و چون دوشاهزاده قطرت و استادان و یعنی‌هاستگان مشرق، صمدوسان یک هبستان گه بر سر خوان دانش دو برادر نشسته‌اند، تصویر می‌شود، سخن مرز نمی‌پذیرد و سخنور به یک مرز منسوب نیست. به این دلایل که پرشمرده شد، با آنکه در ظاهر میان بروان و تهران مسافتی بعید است، هنگامی مملکت در تهران رخساره‌ی می‌پوشد، خلیلی در پروان از متنایش او رخ بر نمی‌تابد.<sup>۱۹</sup>

مرثیه استاد فقید و یگانه، بدیع الزمان فروزانفر، جدا از روابط استوار مؤدت که میان آن دو وجود داشت با توجه به تلاش بر باری که استاد فروزانفر در تصحیح و تدقیق نظریات شمس و شرح عنتی و تصحیح و چاپ قیمه‌هایی و معارف و ده‌ها متن دیگر به عمل آورده، به همانجا ختم می‌شود که در رتای ملک الشعراً بهار دیدیم:

فری آن مرد که گردید قسم از فرقه ری  
تا قلم باشد و دل باشد و دنیا باشد...

رفت در بزم سنایی که در آن محفل انس  
بلخی و سعدی و عطار همایو باشد

بلغ تا قوییه در هرگ کسی می‌نالما  
که به راز دل این طایفه دانا باشد.

خلیلی با تکریه کثیری از بزرگان ادب معاصر ایران دوستی داشت. مکاتبات منظوم ادبی با این استادان سخن موجود است و پرخی از آنها منتشر شده‌است که ظرافتها و نکته‌سنجهای ادبی فراوان در آنها می‌توان یافت. عنای فرهنگی و آشنایی عمیق خلیلی با زبان و ادبیات فارسی و تازی راه دشوار سخن را در تندگ قرین میدانهای سخنوری و مکاتبات منظوم بر طبع تواییش فراخ و هموار می‌سازد. بررسی دقایق ادبی این مکاتبات و بطور کلی ویژگی‌های شعر خلیلی در این مقال نمی‌گنجد. چیز دیگری که ما در بی آنیم تبریز بودن این مکاتبات است از اصدق و صفا و اخلاص و همدلی و یکنیکی دور از غوغای بازی‌های سیاسی و ضرورت‌های شغل سیاست‌بیشگی. به همین اسباب و دلایل هرگاه او به ایزان می‌آمد، فارغ از تشریفات رسمی در لهی‌ای این بسرا دران و

۱۹- دیوان خلیلی، صفحه ۵۹-۶۰، برگزیده شعر معاصر افغانستان صفحه ۸۷.

۲۰- مجموعه اشعار خلیلی، صفحه ۱۱۰-۱۱۱.

استادان را بروزی خویش گشاده می‌یافتد و آنگاه که این بزرگواران به افغانستان می‌رفتند در گازرگاه هرات و زادگاه سنایی و مولوی با استشمام رایعه دلپذیر آشنایی‌های دیرین همان شور و جد و حال را می‌یافتند که خلیلی در توس و نیشابور و شیراز و تبریز و... یافته بود.

همچنانکه تا دیروز پدر مکاتبات منتظم و سخنرانی‌ها و سخاوش‌ها و بزرگداشت‌های او از امور مسائلی سخن می‌رفت که مواد و مصالح آن را پایدارترین پیوندهای موجود تشکیل می‌داد، در نه سال اشغال افغانستان نیز سلسله این نامه‌ها گستته نشد، همانطور که نامه‌ای سالهای فراغت در ظاهر به نام این یا آن و یا اشعار و چکامه‌های سروده شده به مناسبات مختلف بود ولی در حقیقت روی سخن با تمام ایرانیان بود در نامه‌های منتظم و منتور سالهای گرفتاری نیز که «جام جم» شاعر درینجا اهریمن افتاده بود، روی سخن با تمام مردم ایران است. همچنانکه خواه او نیز از زبان ملت خویش سخن می‌کفت، به همین سبب این نامه‌ها آنکه از انتظارات باشته‌ایست که برادری دد روزگار سختی از برادر دیگر دارد:

به پیشگاه تو ای ملت خجسته سلام  
ذ ملتی که شده صبح روشنهش چون شام  
سلام ملت همیرد و همدل و همکیش  
شریک شادی و اباز محنت و آلام  
سلام کشمور آتش گرفته محروم  
سلام ملت در خون تیبدۀ ناکام  
دو ملتی همه دل رهسیر به یک آئی  
دو کشوری همه جان مفترخ به یک اسلام  
دو شاخه‌ای که برآورده سر زیک گلشن  
دو بازویی که بود متصل به یک انسام  
به بام خانه همسایه چون فتد آتش  
به حکم کیش و خرد خواب غفلت است حرام  
کنون به خانه ما شعله‌های آتش بین  
کیه دود آن به فراز فلك گرفته مقام  
بسه موجه‌ای هریرود و هیرمند نگر  
که سرخ گشته به خون ارامل و ایتمام  
نگر به دختر در خون تیبدۀ مظلوم  
که دست و پای زند روزوسب به حلقة دام...

وی نه همان پیام سوتگان آن سوی را به این سوی می‌رسانید و توقع برادری و همدردی داشت، بلکه دل او گروگان این سوی نیز بود به همین سبب

وقتی می‌شنود که شیراز مورد تهاجم هوایی‌هاشی عراقی قرار گرفته است و برزآذگاه «حاکمی نوع پسر» سعدی، و آرامگاه حافظ و مطلع خوشید سرمهدی، پرشیرازی که شهر عشق و گلستان آشناست و خلیلی بهار واقعی را با در بال اندوهش به هیچ روی کمتر از ویران شدن غزنه و بلخ و هرات و... نیست، پس زبان اعتراض می‌گشاید و آذگارهای بازگونه شکوه سرمهدی و در این اعتراض و شکایت به نکنای بسیار طریف و مناسب اشارت می‌کند؛ مگر نه اینست که سعدی در سقوط بغداد بدلست سیاهیان هلاکو، بر بغداد و ماتمش نه تنها خود خون گریست بلکه آسمان را نیز در این گریه خون شریک ساخت، چگونه است که امروز بغدادیان پاسخ آن گریه‌های خوبین را با ریختن خون شیرازیان می‌دهند؟! امواج مقاومتی که از بحر فتنه سرگشیده است وطن فرهنگی اورا از شیراز تا بلخ مورد تهدید قرار داده است. برای او که دلش با هر گوششایی از این وطن پیوتدی دارد هر دست ویرانگری، دست دشمن است، خواه از آستین شرق پدر آمده باشد خواه از غرب.

اما، عشق او بهزادگاهش یا وطن او به مفهوم مردم‌های سیاسی و بررسی اشعار میهمانی خلیلی بیرون اشارتی کوتاه به اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره‌ای که خلیلی و دیگر همسالان او هفتاد هشتاد سال در آن بهمن برده‌اند بذرستی امکان‌پذیر نیست:

یکی از اساسی‌ترین مباحث تاریخ اجتماعی و سیاسی و فرهنگی معاصر افغانستان سلطنه جنگهاست که از ۱۸۴۵ م. به بعد سه بار بیان نیروهای امپراتوری انگلیس و مردم افغانستان روی داده است. هرسه بار انگلیسها با وجود آلت وعلت بیشتر چه در مقاومت‌های برآکنده و چه در جنگهای عصده شکست خورده‌اند، استاد و مدارک باقیمانده از خود انگلیسها نیز مؤید حماسه‌آفرینی‌های مردم افغانستان است و کتابها در این مورد بوداخته‌اند، داستانها و قصه‌های رایج در میان مردم تواحی مختلف به‌گونه از یاد گرد قهرمانی‌ها سرشار است که می‌توان جزیی از شخصیت حقیقی قومی و ملی و عایله میاهات نسلها مردم افغانستان است. این خاطرات در هر یک منطقه افغانستان رنگ و بوی تاریخی‌ای و قومی و خانوادگی یاد می‌گیرند و با جزئیاتی که از قلم نویسنده‌گان تاریخهای رسمی به سهو یا عمد افتاده است آشنا می‌شوند. طرفه‌تر آنکه بیان این سرگذشت‌های بوجاده و شگفتی‌آور بخش عظیمی از قصه‌ها و داستانهای را می‌سازد که بسیاری از پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌های امروزی، چه از چشم دید خود و چه از گفته پدران و مادران خویش به‌تسل سوم یعنی نویه‌های خویش با شور و شوق و آب و تاب خاص باز گفته‌اند و این داستان‌گزاری‌ها همچنان تا امروز ادامه یافته است.

از میان این جنگها، چند سوم افغان و انگلیس فزدیکشیون و ملموس- ترین خاطرهای ملی و قومی را در ذهن و زبان مردم افغانستان تشکیل می‌دهد. باری بازتاب گستردۀ حوادث و مسائل هرسه چند در تاریخ و ادب معاصر افغانستان امری ناگزیر بلکه از امور بسیار دلپذیر است. آنانی که امروز بیش از هفتاد سال دارند در هنگامه چند سوم کودکان و نوجوانانی بودند که خواه تاخواه بخش عظیم خاطرات شان در این مقطع خاص از شهروند و ذکر مردانگی‌های پدرانشان تشکیل می‌شود. خلیلی را نیز از شمار اینان می‌توان دانست و بخشی از حساسیت فوق العاده او در بیان و گزارش دلاوریهای مردم می‌بینش از هرسه چند از اینجا ناشی می‌شود. خلیلی را در معنی اخص عاشق و سوخته می‌توان نامید. نام بلخ، غزنی، بامیان، هرات، چوزجان و کابل و قندهار و گردیز وغور و جلال‌آباد و بدخشنان و... با خلیلی همان کار را می‌کند که نام و یاد مشهوده با عاشق صادق. اونه تنها به‌گل و بوستان و رنگ و بوی این مشهوق دلباخته است بلکه برسر هرخار و خاره آن پاره‌های جگر و دل تهاده است<sup>۷۲</sup>. به همین سبب شایع ترین مضمون و گسترده‌ترین معنی در مجموعه‌های شعر و وصف این محبوب است، حتی در مواردی که موضوع سخن چیز دیگریست این عشق قری پنجه بر کار می‌آید و ب اختیار و اراده از قام و یاد وطن و ذکر مقابر آن از گریان جان او سر بر می‌کشد و شور وحال تازه‌ای به کلام او سرازیر می‌کند. بدینگونه شعر او از دایره ستایش‌های متعارف وطن و زادگاه پایی پیرون‌می‌نمهد و دیوان او را به گونه‌ای خاص به جلوه‌گاه مجموعه‌ای از عواطف و احساسات و آرزوهای ناب می‌بینی بدل می‌سازد. در این موارد آهنتگ کلام او بـ «طرز محسوسی» دیگر گون می‌شود و به مرز حماسه‌های عاشقانه می‌رسد. در این اشعار صلابت قلل هندوکش با جوش و خوش امواج هیرمند و هربرود و نیلاب و صفیر بال عقايان بلندپرواز و تیز چنگ با رنگ و بوی اسطوره و حماسه و تاریخ و فرهنگ و ادب با کیفیتی خاص در هم می‌آهیزند و به صورت عناصر اساسی شعر درمی‌آیند.

هم اینجا باید گفت که عشق خلیلی به‌وطن، عشقی کور نیست، این هواعراهی برخاسته از معرفت و آگاهی و شناخت ویژه است. او از دیگران نیز می‌خواهد تا محبوب او را اینگونه بشناسند و در میدان این دوستی با آگاهی تمام بگذارد. وی از یک سوی مقابر باستانی را ارج می‌نمهد و به تمام آنچه که باید بها داده شود بها می‌دهد، از سوی دیگر از این غفلت که یکسره به تندیشه دلخوش و مفروز بود سخت برخذر می‌دارد. توجه به جنبه‌های بزرگی گذشته اورا از توجه دقیق به اوضاع کنونی جامعه‌اش باز نمی‌دارد. این آمیختگی

نه نشانه آنکه و بیداری اوست بلکه دلپستگی عمیق اورا نیز نشان می‌دهد، به همین تقابل گذشته و حال دست‌نایه‌های قوی بهار می‌بخشد تا بار دیگر عواطف و آرزوهای خویش را درباره مردم و سرزمین خود و بهبود حال و مآل آنان بازگوید و ماندوه ژرف خویش را از نابسامانی، فقر و گرسنگی و بیماری و جهل و عدم آگاهی آنان بیان کند و با تلفیق شکوه و جلال گذشته با ویرانی‌ها و خرابی‌های حال قویترین انتقادهای اجتماعی و برانگیز‌اندۀ ترین صورنهای آموزش حرکت را پدید آورد و بدینکونه کسانی را که مردم می‌شنش را با یادآوری نسبت‌های دیرینه می‌فریستند و از کار و کوشش و تلاش برای ساختن و آبادانی باز می‌دارند به تکوهش می‌گیرد:  
کودکی را که به تن جامه ندارد از فقر  
کرده اغفال که جمشید و کی اندر نسبی

گفتش ای دل، که بود موطن من مادر من  
هم فداش غن من باد و هم امی و ایسی  
لیک یک خدمت شایسته نماید هرگز  
از تو آن هام خجسته که به آن منتبی!<sup>۲۲</sup>

## ★ ★

هرزنه کیقاد که دیسته بی قیای  
جمشید زاده را که شنیده برهنه بیای؟  
برغیر ناز می‌کند از بارگاه جم  
خود پوریای کهنه ندارد نه سرای  
بس طارم سپهر نیاید فرو سرش  
پشمینه بیوش بی عنز و کمتر از گدای  
آون به کشودی که در آن جمل باسیان  
حیفا به ملتی که غرورش بروز جمای  
اغفال بیشتر مکن این طفل ساده را  
گش نافریده است از آن ساده‌تر خدای<sup>۲۳</sup>

در دیوان او بلخ بامی بسا بلخ امروزی گره عی خورد با این تفاوت که روزگاران کهنه را کسی به یاد ندارد اما آنچه که امروز از آن شکوه و عظمت پورجای مانده است ویرانه‌ایست که وارلان آن اسیر فقر و حرمان و بیماری بو، اند.<sup>۲۴</sup> غرنه دیروز و امروز او نیز چنین است:

۲۲- مجموعه اشعار خلیلی، صفحه ۹ و دیوان خلیلی، صفحه ۸۹.

۲۳- دیوان خلیلی، صفحه ۱۶۸.

۲۴- نگاه گنید به فصیده میرگان در البرز، دیوان خلیلی.

به باد فتنه زبس رنگ این چمن رفته  
 به هیچ چیز نمانده ز هیچ چیز آزار  
 هنوز میدمده اذ خاک غزنه خون شهید  
 به جای لاله گلگون به دامن کهسار  
 ز ازره ذره او قطره قطره خون دیزد  
 نسیم، های خود اینجا به اختیاط گذار  
 مباد رنجه شود خاطر عزیزی نسیم  
 اگر بلند نماید نسیم مشت غبار  
 الا تو مهد دلیران و کشور شیران  
 قرارگاه بزرگان و خانه ابرار  
 الا تو مبیط علم و محیط فضل و هنر  
 الا تو قبة اسلام و قبله احرار  
 الا فرشته وش ای مادر پیشتر قرین  
 الا که دامت آوره شیر مردان بار  
 به آب و خاک تو پروردہ روزگار کهن  
 سران باج ستان و شهان تاج تراز...  
 تو غزنه نیستی ای مادر عزیز، دگر  
 نمی‌کنم به تو من نام غزنه را تکرار  
 تو شهر آتش و خونی تو مهد علم و فتوح  
 تو یادگار قرونی ز گردش ادوار  
 تو مهد عظمت شرقی اگرچه هست امروز  
 شباهت تو به تابوت مردگان بسیار

## ★ ★

خلیلی سالها پیش از وقوع گودتای هفتمن اردیبهشت (ثور) پنجاه و هفت،  
 به عنوان سفیر در کشورهای عربی خاورمیانه ظاهر از گاتونه فعالیت‌های سیاسی  
 دهد پنجاه و شصت دور گردانیده شد؛ اما این دوری با آنکه به حکم مصلحت  
 انجام گرفت اوزا از بسیاری از مسائل مورد علاقه‌اش از جمله دوستان، یاران  
 و محیط فرهنگی و چهارفیابی نیز دور گرد، بسیاری از قصاید و غزلیات و  
 قطعات و رباعی‌های او که در این سالها سروده شده گویای حالت تبعیدگونه  
 اوست. کثیر شعری از این دوران می‌توانه یافت که یاد یار و دیار و مسائل  
 فرهنگی و اجتماعی و سیاسی کشور مضمون اصلی آن نباشد و شاعر در عالم  
 خیال با خاطرات خوش سالهای وصال و نج هجران را تسلی ندهد.

پس از گودتای هفت ثور (اردیبهشت) پنجاه و هفت و آنگاه اشغال رسمی  
 کشور در ششم جدی (دی) پنجاه و هشت فصل جدیدی در زندگی او، مانند  
 گروه تکیه دیگر هموطنان او گشوده شده، آوارگی، در این گیرودار بسیاری گلایم

خویش را از امواج سیمگین به سواحل دور دست بروند و هر کسی با انتخاب راه و جایگش رقصی برخویش گشیدند. خلیلی نیز در آغاز این دوره چندی این سو و آن سوی رفت و سرانجام مدتی در امریکا توقف کرد. برای او که در روزگاران سفارت و داشتن حرمت و جاه رسمی، دوری از وطن با تلاحم کامی و اندوه همراه بود، بی‌گمان دوره جدید قلچ تر از زهر می‌بود. سرانجام طبع حساس و دل پازه‌پازه از آوارگی و آنچه برسر دوست داشتنی ترین محبوب او آمده بود او را به تزدیکشین تقاطع به مردمای وطن، پیشاور و اسلام‌آباد کشانید، جایی که نه تنها صدعاً و علیوتها آوازه دیگر افغانی در آن گرد آمده بودند بلکه این مکانها از شمار گرمترین کانونهای تلاش هموطنان او برای آزادی میهمن نیز بود.

خلیلی از روزی که پیشاور و اسلام‌آباد را برای سرآوردن روزهای غربت و آوارگی در کنار دیگر آوارگان برگزید گرفت از سراسر عمر به کار در آمد. فعالیت‌های او را در این دوره که تا دم مرگ ادامه داشت به گونه‌های مختلف می‌توان تحسیم‌بندی کرد که بر جسته‌ترین جلوه آن بازتاب کارنامه مجاهدان راه آزادی وطن در گستره میهن در اشعار است. مکاتبات و تقدیم اشعار که محتوی آن گزارش صحنه‌های دردناک به برادران ایرانی و ملت برادر ایران بود با آشنازی دیوین و جمعی از رجال جمهوری اسلامی ایران از شمار فعالیت‌های دیگر اوست.

اقامت در پیشاور و اسلام‌آباد مقاومت دیگری نیز برای خلیلی داشت. در این جا پادهای شمال شرقی نه همان بی‌رنگس را از جلال‌آباد با خود می‌آورد بلکه عضر گلهای خودروی دامنه‌های جنوبی هندوکش و کوهستان را نیز همراه داشت و او آنها را نه با نیروی خیال بل با مشام جان آنچنانکه سر موی بسا واعیت و حقیقت اختلاف تداشت در می‌یافت و بدینگونه دل شباهی تار آوارگی را روشن می‌گرد:

ای باد صبا بگو جهان آوردي؟  
بوئیست نهان در نفست جان افزای

من همان دل منی صفا آوردي

من دانم و من که از کجا آوردي

هر چند خروش رودهای تیلاب و پنجشیر و کابل در کناره‌های پیشاور و اسلام‌آباد فرو می‌نشیند؛ اما دیدن آن برای خلیلی یادآور گف بولب داشتن‌ها و خیز امها سرکش و نواگر بود که از میشه صخره‌های سرکش کوهستان سرالنگ، سرالند عیرون او فرو می‌لغزید و غرش کنان از دل دره‌های پنجشیر، سالنگ، بروان، کابل و یغمان و سرویی و اسمار و جلال‌آباد و خیبر سرازیر می‌شد و با صیغیر گلهای دزم آوران دیوار او گره می‌خورد و تنها نه هر دان بازگشته از

میدانهای تبرد بلکه آب و باد نیز به شرح کارنامه‌های افتخارآفرینان وطن او ترزاپان بودند و خلیلی این همه را ترجیمان بود، این بود باد قرآن برای او بادآور تمام باخها و لاله‌زاران و پوستاهای روسیه‌ها و گوهای دشمن‌ها در راههای بودکه وی از هر یک هزاران تصویر و نصوص زنده با خود داشت و اینک همچون عاشقی معمجور با لحظه لحظه آن خاطرها رازها عی‌تفت و پیامها می‌شنت و از این مکاشفه و راز و نیاز توش و توان می‌یافتد و شکوه و تانه در الفاظ و کلمات و مصraigها و بیتهای او به خشم و خروش و آتش بدل می‌شد.

با تجربه و آنکاهی که از مردم دیار خویش و تاریخ آن داشت بین‌وزی عموم‌طناش بز ضمیر روشن او امری مسلم بود بدینگونه صمیح درخشان آزادی را نزدیک می‌دید، از این‌روی ذرهای نومیدی در کلام و سخن و اندیشه از راه نداشت، بیشتر اشعار او از آرزومندی و اشتیاق‌ریدار مام میهون و التیام‌دردهای جان‌گذار سالهای دوری و سختی در دامان او شستن زنگار آئینه دل در نیلاب و شنیدن داستانهای حمامه‌سازان وطن از عقاب قتل شامخ کوه‌سازان، آن لبریز است:

ای خوش آن لحظه که افتم سایه‌آسا بزمین  
در فروغ آفتاب روشن دیوار خوش

بوسه‌ها بستانم از خاکی که پروردۀ مسرا  
در گثار مهر جان افزای هادروار خسویش

برکب خندان نیلابس نمایم شستشو  
از دل چون آئینه هر صبحدم زنگار خسویش

زان عقاب سالخورده باز پرسم قصه‌ها  
تا سراید شب بهمن از قصه‌اعصار خسویش

باز گوید تا چهار کرده بر آن مرز گهن  
آسمان نیلگون با ثابت د میار خسویش

باز گوید زان وطن‌خراهان که همچون خاره ستگ  
ترسپر گردند بیش دشمن خویخوار خسویش

شد هزاران سر بهسان گوی غلطان بر زمین  
لیک نگذشتند چون شیر از سریک‌خوار خسویش

خرد شد در بای کمیار عظیم شامخش  
سیل دشمن باطلیم شوم استعمار خویش<sup>۲۶</sup>

در دیوان‌های چاپ شده از اشعار خلیلی در کابل، تهران و اسلام‌آباد چند شعر هست که سوز و ساز دیگری دارد که مضامین هر یک به‌گونه شکفت‌آوری

با پایان زندگانی او سازگاری یافته است. یکی از آنها شعر است که از سی سال پیش تا و بیگاه آنرا خوانده‌ام. این شعر «آخرین وصیت محمد ایوب‌خان در لاهور» نام دارد و خلیلی خود نام دیگری برآن نهاده است «سرود آریایی». نصویری که خلیلی در این شعر از محمد ایوب‌خان، صریح‌تر آزاده‌ای که سیاه انگلیس را در حوالی قندهار «میونده» شکست مستحبی داد، از الله می‌کند، همواره برای من دلنشیں، عمیق و زیبا بوده است و هر بار خواندن حالت دوگانه‌ای پدیده آورده است. از سویی مرگ ایوب‌خان در لاهور که در آن روزگاران در دست انگلیس‌ها بود اعماق جان هرا می‌آزورده است و از سوی دیگر وصیت او که با جان و کلام خلیلی آمیخته، غرور و سریلنگی و اشک هرا برانگیخته است، لاهور برای ایوب‌خان سوزمینی بود که دشمن وی، انگلیس، برآن فرمانروایی می‌کرد، مرگ در چنین جایگاهی که به جای غلغل شیبور آزادی، بانگ دشمن و فریاد کرناش، برآن طبیعت انداز است، مرگی نیست که برای ایوب و هر آزاده دیگری پذیرفتی و خواستنی باشد، پس زبان می‌گشاید و یاران خویش را وصیت می‌کند:

بگفنا من نمی‌ترسم که بستیزد اجل بـا من  
که دیدم زندگی جز غم نباشد زیر و بالایش  
چه لرزد مرد بر عمری که بر باد است بنیادش؟  
چه بند دل برآن نقیمی که برآبست مبنایش  
ولی ترسم از آن هرگی که بسیارند جسم را  
در آقیمی که باشد دشمن من کشمور آرایش  
جفا باشد که جای غلغل شیبور آزادی  
فروزانست در برق نگاه بیرون و برآیش  
بوه آنجا که رنگ و بوی گلزار وطن دارد  
به خاکم گر بیفسانه صبا گلیای بویایش  
بود آنجا که می‌تابد به رنگ آسمان ما  
چراغ ماه و اختر نیمه شب از بام خسراش  
خوشا صبحی که باد خبر آید میست برو خاکم  
تویید زندگی یابم به بوی روح افزایش  
خوشا وقتی که دریابش بیام زندگی ازد  
زگهصار وطن هوشام با امواج گویایش<sup>۶۶</sup>  
شگفتا چند کیلومتر آن سوی تر - در شرایط به ظاهر متفاوت با ایوب  
خان - در اسلام آباد دست دیگر استعمار خلیلی را که بر سر صرخار وطن عشقی

خلیل‌الله  
خلیلی  
در  
لباس محلی



داشت و خود گلشن در گلشن و باغ در باغ بود، دور از باغ و بستان و دامان کوهستان و نیایی که ساخت دوست می‌داشت بدرود. بدینگونه خلیلی احساسی را که از عرک ایوب خان در شعرش سرازیر گرده بود در بیان زندگی تجربه کرد و به مرگی این چنین به زندگی خویش معنی دیگری پختهید و «فرق میان زیستن تا زیستن» را روشی و زبان طاغیان از خویش گوتاه کرد!

دو قطعه شعر دیگر او که در قالب قرکیب‌بند است و هردو مناسبت‌مشابهه دارند یکی هرثیه‌ایست که به هنگام بازگرداندن پیکر تجیب‌الله تو روایات شاعر و نویسنده معاصر افغانستان گه در خارج یزگذشته بود<sup>۲۸</sup> و دیگری به مناسبت بازگرداندن پیکر سید جمال‌الدین<sup>۲۹</sup> سروده شده است. این دو قطعه شعر از احساسات و واطف و نگوش خاص خلیلی در بزرگداشت این دونامور نبرین است و به‌سبب وجود زمینه‌های خاص شور و احساس فرهنگی و ملی در شمار بهترین اشعار اوست و اینک معانی و مضامین و مفاهیم هردو شعر به طرز شگفتی‌آوری با آرزوی هموطنانش درباره خود او صدق بیدا گرده است. دیده مام میهن نکران بازگشت او به دامان خویش است و کوهستان سر بلند او برای در برگرفتنش آغوش گشاده است زیرا:

طبع شہیاز و را نیز نیقتاده بستند آشنا بی بهجهان جز قلل سنگینش<sup>۳۰</sup>

۲۸- مجموعه اشعار خلیلی، صفحه ۱۱۸.

۲۹- مجموعه اشعار خلیلی، صفحه ۱۱۲.

۳۰- دیوان خلیلی، صفحه ۲۱۲-۲۱۰.

۳۱- دیوان خلیلی، صفحه ۲۱۰.

## قرارداد و ثوق الدوّله

(قسمت پایانی)

دنباله شماره ۱۲-۹ ۱۳۶۷ سال

در آن اوضاع، تلاشی‌ای سپاهدار برای گشایش مجلس کماکان ادامه داشت. وی به نمایندگان اطلاع داد چه نمایندگی را پیذیرند و چه نمایندگی مشاغل سابق خود را از کف داده‌اند. «عده از این کار ایستاد که نمایندگان به امید داشتن شغلی دیگر از مقام نمایندگی استغفا ندهند»، و هرچه زودتر برای تشکیل مجلس دلخواه سپاهدار و نورمن روانه تهران شوند.<sup>۸۷</sup>

۱۲ دی تشکیل مجلس عالی دربار، سپاهدار برآن بود که به یادداشت نورمن پاسخ عطفی دهد. اما سید ضیاعالدین طباطبائی و عبدالحسین تیمورتاش رأی اور اتوس کردند و اوزرا برآن داشتند که با تشکیل نیروی پانزده هزار نفری ایرانی «زیر نظر افسران انگلیسی برمنای یک قرارداد یکساله مستقل از معاہده ایران و انگلیس» موافقت کنند. آنان هزینه سالانه این نیرو را حدود یک میلیون لیره برآورد کردند و تناخدا داشتند که انگلیس این هزینه را پردازد.

نورمن براین باور بود که اجرای نقشه سپاهدار – سید ضیاع – تیمورتاش به استفاده چند عضو کابینه خواهد آنجامید. وی از این پیش‌آمد خشنود بود زیرا می‌توانست سید ضیاع و تیمورتاش را وارد کابینه کند.<sup>۸۸</sup>

تیمورتاش براین عقیده بود که نمایندگان عسادار قرارداد از ترس می‌برند (یا به گفته او و نورمن ترویست‌ها و آشوبگران) جرأت عزیمت

۸۷. «برای نشان دادن مشکلاتی که حکومت با آن، سروکار دارد یادآوری می‌کنم که بعضی از نمایندگان فارس از حرکت بدسوی تهران خودداری کردند و زیرا می‌دانند پا به عرصه و تصویب نشدن انتخابات‌های آنها مجلس حایز اکثریت خواهد شد و پا به مستعفی شناخته شدن آنها، گشایش مجلس پژوه به تعریق می‌افتد، زیرا لازم است انتخابات دیگری انجام شود.

دوقن از نمایندگان خراسان پس از آنکه طی چهار تلگرام پیاوی به آنها دستور داده شد به تهران حرکت کنند، در حالیکه می‌توانستند تمارض کشند یا سرمای هوا را پنهان نمایند، از مقام خود استغفای داده‌اند. «سنند شماره ۵۹۷، تلگرام نورمن به کریم، ۵ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۰۷.

۸۸. نورمن به کریم، تلگرام شماره ۷۹۳، ۷ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۱۰.

به تهران و حمایت علیه از قرارداد را ندارند. پس باید نیرویی برای حفظ جان نماینده‌گان فرمایشی و جرأت بخشیدن به آنها پذیرد. تا نماینده‌گان دریناه این مشت آجتنی، با خیالی آسوده در مجلس حاضر شوند و بدون هراس از انتقام ملیوئ سند تحت‌الحمایگی می‌پوشان را تصویب کنند. به عقیده نورمن می‌شات سپهبدار با هخالفان قرارداد ناشی از غاتوانی مالی و نظامی دولت او بود. «به محض اینکه حکومت پولی بدست بیاورد و اندکی احساس قدرت کند تا سرحد امکان عده بیشتری از مسببین این موقعیت را دستگیر خواهد کرد.<sup>۸۹</sup>» اما گردن پیشنهاد سپهبدار را پذیرفت و به نورمن دستور داد که تشکیل این نیرو را تا کشايش مجلس به تأخیر اندازد.<sup>۹۰</sup> تلاشیای نورمن برای مقاومت کردن گردن بجهات نرسید.<sup>۹۱</sup> اکنون که سپهبدار با پیشنهاد نورمن دیر بر تشکیل نیرویی ایرانی زیر فرمان افسران انگلیسی موافقت کرده بودا جرای قرارداد از هر زمان آسان‌تر می‌نمود. با اینهمه گردن پیشنهاد نورمن را پذیرفت زیرا آن زمان طراحان سیاست خارجی انگلیس بیش از پیش به این نتیجه رسیده بودند که بهتر است قرارداد فراموش شود. از ۲۰ دسامبر، جوچ چرچیل، کارشناس مسائل ایران در وزارت خارجی انگلیس، یادداشتی درباره اوضاع ایران و منافع انگلیس در این کشور و تحولات ایران پس از خروج نیروهای انگلیسی تهیه کرد و در پاره قوارداد ایران و انگلیس چنین گفت: «دیگر خیلی دیر شده است که بخواهیم درباره تأثیر اجتماعی پذیرش این عهدنامه در مجلس فکر کنیم. چنانچه معاهده در آخرین لحظات تصویب شود، برای اجراء کردن مفاد آن، دیگر خیلی دیر خواهد بود.<sup>۹۲</sup>

سه روز بعد گردن به نورمن نوشت: «ایرانیان با رفتار حکومت فعلی شان بروشنی نشان داده‌اند که خواستار یک نیروی نظامی زیر نظر افسران انگلیسی نیستند، بلکه ترجیح می‌دهند با روسیه سوری هدایت کنند. این رفتار در جلسه مجمع برگزیده‌گان [مجلس عالی دربار] در ۲۷ نوامبر باوج خود رسید.<sup>۹۳</sup> در ۲۷ دسامبر نورمن بار دیگر به گردن پادآور شد که اکثر اعضای

۸۹- نورمن به گردن، تلگرام شماره ۱۹۲۰، ۲۹۴ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۶۶.

۹۰- گردن به نورمن، تلگرام شماره ۱۹۲۰، ۲۹۵ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۶۶.

۹۱- نورمن در ۱۱ دسامبر به گردن نوشت: «دیگر شنید که شما از آن شکایت دارید، حالا لاملاً تغییر کرده امت و حکومت اعیض‌تر اگر بخواهد - جدا از معاهده - کشش کامل بروادش آینده ایران را در دست گیرد، تبا کافی است این خواسته را بیان بیاورد.» نورمن به گردن، تلگرام شماره ۱۹۲۰، ۱۱ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۶۰.

۹۲- یادداشت ج. پ. چرچیل، وزارت خارجه، ۲ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۶۹.

۹۳- گردن به نورمن، تلگرام شماره ۱۹۲۰، ۲۷ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۶۲.

کابینه سپهبد ار خواهان تشکیل نیروثی زیر فرمان افسران انگلیسی هستند. دو روز بعد اولیقات<sup>۹۴</sup> از اعضای وزارت خارجه، به او اطلاع داد که به عقیده کرزن سپهبد ار مرد پسیار ضعیفی است که قدرت اجرای نیات خود را ندارد؛ «از اینرو ما دیگر نهاد تغییر حکومت پهلوی می بوریم و نه اقدامی جدی برای نجات عهدنامه ایران و انگلیس بعمل خواهیم آورد».<sup>۹۵</sup> نورمن برایین عقیده بود که باید پیش از تشکیل مجلس شورای ملی نظر قطعی انگلیس درباره قرارداد رسماً به دولت ایران اطلاع داده شود.<sup>۹۶</sup> کرزن با پیشنهاد نورمن مخالفت کرد و گفت: «ازم نمی دانم که به حکومت ایران اطلاع داده شود که حکومت اعلیحضرت مستثنۀ معاهده را خانم یافته تلقی می کند».<sup>۹۷</sup> کرزن ترجیح می داد قرارداد ۱۹۱۹ کماکان بلا تکلیف بماند. سیاست بریتانیا نسبت به قرارداد دگر گون شده بود. برای درک علت این دگرگونی باید تحولات روسیه شوروی و روابط این کشور با ایران و انگلیسی را بررسی کنیم.

در اوائل سال ۱۹۱۸ که برایین، کنسول روسیه تزاری درخواست، به عنوان نماینده سیاسی عرفت شوروی به تهران آمد دولت ایران، به تحریک انگلیس، او را به رسمیت نشناخت. برایین از تهران چنین گزارش داد: «در مورد شناسائی من به وسیله دولت شاه، میسیون بریتانیا رسمیاً مداخله می کند. این میسیون نه تنها اصرار دارد که شخصی وزیر مرا به رسمیت شناساید بلکه ضمناً پیشنهاد می کند که بالاتفاقه ایران را ترک کنم».<sup>۹۸</sup> چندی بعد برایین ایران را ترک کرد، دولت شوروی در اواخر زوئیه کلامیتسف را در رأس هیئتی به ایران فرستاد. و ترقی الدوله، رئیس‌الوزرای جدید ایران، از پدر سمت شناختن کلامیتسف خودداری ورزید. در ماه نوامبر افراد لشکر قزاق و گارد سفید، به رهبری گیلبدیرانت گنسول سابق انگلیس، به ساختمان هیئت نمایندگی شوروی حمله برداشتند و تمام اعضای هیئت نمایندگی را، به جزء کلامیتسف، اسیر گردند. کلامیتسف موفق به فرار شد و به شوروی رفت.

دولت شوروی در ژوئن ۱۹۱۹ با ارسال یادداشتی برای دولت ایران از تمام مطالبات و امتیازات روسیه تزریق در ایران حسق‌نظر کرد و در زوئیه ۱۹۱۹ قریب الوقوع می نمود. در آن اوضاع، حضور کلامیتسف در ایران برای انگلیس خطرناک بود، روشن بود که کلامیتسف با قرارداد به مخالفت برخواهد خاست و به مخالفان آن کمک خواهد کرد. فلزین گذشته نفس حضور هیئت نمایندگی

<sup>۹۴</sup>- اولیقات به نورمن، تلگرام پیدون شماره ۲۹، دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۳۹.

<sup>۹۵</sup>- نورمن به کرزن، تلگرام شماره ۶، ۱۳ آنونیه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۱۴۴.

<sup>۹۶</sup>- کرزن نیمه نورمن، تلگرام شماره ۱۳، ۲۴ آنونیه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۱۴۳.

<sup>۹۷</sup>- میروهینکف، همانجا، ص ۹۶.

شوروي در تبران مانع بزرگی در برابر استیلائي بلامتازع انگلیس به ایران بود. کلام میتسف در پی ورود به ایران دستگیر و تیرباران شد. بدینسان تلاش شوروی برای برقراری روابط سیاسی با ایران عقیم ماند.

این وضع تا پیاده شدن ارتض سرخ در پندت انزلی ادامه داشت. تا آن زمان روسیه شوروی ارتضهای متداور بیگانه را از خاک خود بیرون رانده و نیروهای تکاره سفید را در هم شکسته بود. پیروزی های ارتض سرخ و قبیبت نظام شوروی در سراسر روسیه از یکسو دیوان خود بیرون رانده و فشار انتقام عمومی از دیگر سو دولت انگلیس را تاگزیر کرد که سیاست نادیده گرفتن شوروی را به کناری نهاد و با شوروی وارد مذاکره شود. در ضمن، دولت انگلیس از آن بیم داشت که در پی خروج سربازان بریتانیا از ایران، که به سبب مشکلات دالی و فشار اتفاقات عمومی مردم انگلیس حتمی و قریب الوقوع می نمود، شوروی به ایران حمله کند، دست کم بر شمال و پاییخت مسلط شود، به نفع انگلیس در این مذاقت یا یان بخشید و منابع نفتی انگلیس در جنوب ایران را مورد تهدید قرار دهد.

در ۱۱ دسامبر ۱۹۲۰، به هنگام زمامداری سپهبدار نورمن نظر دولت انگلیس در مقابل مذاکرات ایران و شوروی را این تغیه بیان کرد: «اگر بر اینها در مورد مذاکراتی که در باره اتفاقاد یک پیمان با پاشویکها در دست انجام دارند مورد مسئوال واقع شوند، جواب خواهند داد که حکومت اعلیحضرت [بادشاه انگلیس] هنگامی که انجام چنین مأموریتی از سوی کابینه سابق [کابینه مشیرالدوله] پیشنهاد شد با آن مخالفتی نکرد (رجوع کنید به تلگرام شماره ۳۵۶ خودتان) در ضمن آنها همیشه حکومت اعلیحضرت را در جریان این مذاکرات گذاشتند و توسط مشاوران خود این حکومت به آنها راهنمائی شده که با در نظر داشتن ضعف چهاربائی و موقعیت نظامی ایران، این کشور تاگزیر از اتفاقات چنین معاهده ای است. بهویژه آنکه بیش از یک بار، بریتانیای کبیر به ایران اطلاع داده است که به هنگام یک میجوم جدی، قادر به دفاع از آن کشور نیست. و از آنجاکه جالا می دانند در فصل بهار نیروهای انگلیسی خاک ایران را تخلیه خواهند کرد و از طرفی خود حکومت اعلیحضرت نیز سرگرم انجام مذاکراتی با شورویهاست، آنها نیز اشکالی در این اقدام خود نمی بینند».<sup>۹۸</sup>

نورمن براین نظر بود که در صورت هجوم پاشویکها به ایران «هیچ چیز تخواهد توانست مانع از تسلط مهاجمان بولااقل بخشی از کشور شود... البته اگر در نتیجه توافق میان حکومت اعلیحضرت و حکومت شوروی یا میان حکومت

۹۸- نورمن به کفرن تلگرام شماره ۸۰۷، ۱۱ دسامبر ۱۹۲۰، مخاطرات و سفرنامه وزارت امور خارجه، ص ۱۴۰.

اخیر و حکومت ایران بتوان از این هجوم جلوگیری کرد، موردی برای نکرانی وجود نخواهد داشت.<sup>۹۹</sup> جورج چرچیل، کارشناس مسایل ایران در وزارت خارجه انگلیس، هم همین نظر را داشت: «تخمینه نیروهای ما از قزوین ممکن است پیش روی یکها را به دنبال داشته باشد، هر چند که باید با خاطر داشت که فرستاده دولت ایران هم اکنون برای اتفاق دیمانی با روسیه شوروی در مسکو به سر می برد و ایرانیها ممکن است تا آخرین لحظه تلاش کنند که با پیشویکها به سازشی دست یابند».<sup>۱۰۰</sup> وی پیشنهاد کرده که در صورت حمله پیشویکها به ایران سفارت انگلیس و یا یتحمّل ایران به اصفهان منتقل شود و موافق تغییرات انتخابی برای حمایت از حکومت شاه در مرکز و جنوب ایران جلب گردد.<sup>۱۰۱</sup> نورمن شیراز را به عنوان پایتخت جدید پیشنهاد کرده.<sup>۱۰۲</sup> بازی، مذاکرات ایران و شوروی ادامه یافت. سفارت انگلیس، از طریق دولت ایران، بطور کامل در جویان این مذاکرات قرار داشت و تغییرات درخواستی دولت بریتانیا در متن قرارداد به دولت ایران اطلاع می داد.<sup>۱۰۳</sup> هنگامی که معاور اممالک انصاری متن دو قرارداد پیشنهادی شوروی را به ایران تلقیراف کرد سپهبدار، تلقیر امها را به نورمن نشان داد و پرسید: «چه جوابی باید به آنها پلده». نورمن خواستار تغییراتی در متن قراردادها شد.<sup>۱۰۴</sup> وی در ۶ زانویه ۱۹۲۱ به کرزن نوشت: «حکومت ایران در مورد جوابی که باید به حکومت

<sup>۹۹</sup>- نورمن به کرزن، تلگرام شماره ۱۷، ۸۱۹ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۲۵.

<sup>۱۰۰</sup>- یادداشت ج. پ. چرچیل، وزارت خارجه، ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۲۴.

<sup>۱۰۱</sup>- همانجا، ص ۱۳۰.

<sup>۱۰۲</sup>- نورمن به کرزن، تلگرام شماره ۸، ۸ زانویه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۱۵۷.

<sup>۱۰۳</sup>- دولت انگلیس در عین حال که با اتفاق قرارداد ایران و شوروی مخالفت نداشت تلاش می کرد تا ورود هیئت سیاسی شوروی را به ایران تا جای ممکن به تمویق اندارد. هنگامی که دولت شوروی از دولت ایران درخواست کرد که به دوستیان، که به عنوان سفیر شوروی در ایران منصوب شده بود اجازه ورود به ایران داده شود نورمن به سپهبدار توصیه کرد که به دولت شوروی پاسخ دهد که «این کار قبل از برقاری روابط دیبلوماتیک هرینسانی پیمانی که اینها خواهد شد قابل انجام نیست». نورمن به کرزن، تلگرام شماره ۱۱، ۶ زانویه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۱۵۶.

<sup>۱۰۴</sup>- نورمن به کرزن، تلگرام شماره ۸۲۳، ۲۷ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۲۵.

<sup>۱۰۵</sup>- نورمن گفت که لغات ماده ۱۸ باید تغییر کند، ماده ۱۵ و ۱۷ قرارداد اول بهم است و ماده سوم بیان اول - عدم مداخله ایران و شوروی در امور یکدیگر - با قسمت اول ماده سوم قرارداد نوم - آزادی بسط موسیالیسم و تشکیل سازمانیای مسئلت در ایران - تناقض دارد، همانجا، ص ۱۳۲.

شوری داده شود با نخست وزیر سابق و همچنین عده مشخصی از نخبگان مشورت گرده است و موافقت شده است که جواب مورد نظر طبق توصیه من (مذکور در تلگرام ۸۳۳ من) داده شود. بیش تویس این تلگرام قبل از ارسال آن به رویت من خواهد رسید.<sup>۱۰۶</sup>

نورمن مواد قرارداد را این‌گونه ارزیابی کرد: «رویه مرفته این پیشنهادها بنفع ایران است و آنقدر چیزهای کسی بنفع شوروی در آن دیده می‌شود که باور کردن اینکه این پیمانها با خلوص نیت تعویین شده مشکل است.<sup>۱۰۷</sup>

پاسخاری برای قرارداد به احساسات ضد انگلیسی ایرانیان دامن می‌زد و بمحبوبیت و نفوذ مخالفان انگلیس، و بویژه میرزا کوچک‌خسائی و کمونیستهای ایرانی، می‌افزود. از این‌رو، در واپسین روزهای حکومت سپهبدار طراحان سیاست خارجی بریتانیا بطور قطع به این تیجه رسیدند که قرارداد ۱۹۱۹ غیر قابل اجراست و بخاطر حفظ منافع بریتانیا باید لغو شود. لرد چلمز فورდ نایب‌السلطنه هندوستان نوشت: «اگر حکومت ایران بتواند تا اوایل آوریل از وقوع یک طوفان در تهران جلوگیری کند پاندول افکار عمومی ایران یک بار دیگر به نفع ما تاب خواهد خورد. البته یکی از موانع بزرگ در راه ایران سوء تفاهمات جهانی در باره انگلیزه معاهده ایران و انگلیس است. اینکه این معاهده هنوز به مجلس عرضه نشده، ما فرستت داریم که معاهده را بدین آبروزیزی پس بگیریم.

از این‌رو ما باید در اسرع وقت مسئله صرف نظر کردن از انعقاد معاهده را اعلام کنیم و مطمئن شویم که این امر در سرتاسر ایران تیز اعلام می‌شود. به این ترتیب، ما شروع به تغییر جمیت افکار عمومی بنفع خودخواهیم کرد و از همین مسئله بعنوان پادزیری در برابر تبلیغات بلشویکی استفاده خواهیم نمود.<sup>۱۰۸</sup>

کاکس، عاقد قرارداد، هم از تصویب قرارداد نایمید شده بود: «و اما معاهده ایران و انگلیس با اینکه سنتی منطقی و عادلانه است، بلشویکها از آن برای تبلیغات افراطی خود می‌جوینند که من تیز با نظر حکومت هند موافقم که فعلاً باید آنرا کنار گذاشت.<sup>۱۰۹</sup>

۱۰۶- نورمن به گرزن، تلگرام شماره ۱۱، ۶ زانویه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۱۵۲.

۱۰۷- نورمن به گرزن، تلگرام شماره ۸۳۳، ۲۷ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۷۲.

۱۰۸- لرد چلمز فورد به موتاگ، تلگرام شماره «ام» ۲۲ زانویه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۱۸۷.

۱۰۹- کاکس به موتاگ، تلگرام شماره «ام» ۲۹ زانویه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۱۸۸.

قرارداد با شکست رویرو شده بود اما کرزن حاضر به اعلام این شکست نبود. نورمن کماکان به تلاش‌های خود برای نجات قرارداد ادامه عیاده داد و این موضوع دولت ایران را در وضع دشواری قرار داده بود. نورمن اصرار داشت که دولت هرچه زودتر مجلس را بازگرداند و قرارداد را در آنجا مطرح کند اما دولت قادر به انجام این کار نبود. در آن اوضاع سپهبدار استعفا داد. در ۱۵ زانویه ۱۹۲۱، شاه و رئیس‌الوزراهای قبلی جلسه‌ای تشکیل دادند و به این نتیجه رسیدند که در آن شرایط «وجود مردی قوی‌تر در رأس امور لازم است». <sup>۱۱۰</sup> نورمن که با این نظر موافق بود مستوفی را به عنوان رئیس‌الوزراء پیشنهاد گرد و شاه پذیرفت. شاه هی گفت: «معاهده ایران و انگلیس باید هرچه زودتر به مجلس عرضه شود و مجلس بالاخره یا اصلاحاتی آن را خواهد پذیرفت زیرا ایران نمی‌تواند از حمایت انگلیس صرف نظر کند و باید در مقابل این حمایت امتیازی به انگلستان بدهد». <sup>۱۱۱</sup>

مستوفی با اکراه پیشنهاد احمد شاه هبته بر تشکیل کابینه را پذیرفت و روز بعد به نورمن اطلاع داد که اگر رئیس‌الوزراء شود قرارداد ایران و انگلیس را به مجلس نخواهد برد. نورمن در پاسخ گفت که وی «صلاحیت مذاکره درباره پفراموشی سیزدهن معاهدۀ را ندارد». <sup>۱۱۲</sup> آنکه مستوفی به احمدشاه گفت که اگر وی در رأس دولت قرار گیرد گشايش مجلس را به تعویق خواهد انداخت. احمد شاه نیز پذیرفت و مستوفی از تشکیل کابینه خودداری ورزید. نورمن و احمد شاه بر تشکیل دولتی که پتواند هرچه زودتر مجلس را اختتام کند پا می‌شودند و این موضوع بحواری پدیده آورده بود زیرا دولتی که قادر به تشکیل مجلس باشد وجود نداشت. شاه بار دیگر سپهبدار را مأمور تشکیل کابینه گرد و چون شمار نمایندگان حاضر در تهران برای تشکیل مجلس به حد نصاب رسیده بود اعلام کرد که مجلس باید روز یکشنبه ۲۷ جمادی الاول ۱۳۳۹ قمری افتتاح شود. سپهبدار کابینه‌ای با شرکت سه وزیری که در دوران ونوق‌الدوله به سبب مخالفت با قرارداد به کاشان تبعید شده بودند تشکیل داده. سه وزیر اعزام یا تشکیل مجلس مخالفت کردند و میان آنها و احمد شاه کار بکدورت گشید و استعفا دادند. نورمن خواهان روی گار آوردن دئیس‌الوزرانی بود که هایل باشد برای سرکوب مخالفان قرارداد «بهار عاب متولی شود». احمدشاه با این پیشنهاد مخالفتش نداشت اما براین باور بود که تشکیل چنین حکومتی مخالفت‌های خشن‌نمایی را برخواهد انجیخت. از این‌رو، وی در صورتی حاضر

۱۱۰- نورمن به کرزن، تلگرام شماره ۳۴، ۱۵ زانویه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۱۶۸.

۱۱۱- همانجا، ص ۱۶۴.

۱۱۲- نورمن به کرزن، تلگرام شماره ۳۹، ۱۹ زانویه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۱۷۱.

به انجام پیشنهاد تورمن بود که دولت او از گمکهای مالی و حمایت مداوم قوای بریتانیا برخوردار شود.<sup>۱۱۳</sup>

در آن اوضاع یازده نماینده مخالف قرارداد عرضه‌ای به شاه نشوندند تفاضاً کردند که افتتاح مجلس تا ورود نمایندگان آذربایجان و گیلان به تأخیر افتده.<sup>۱۱۴</sup> این اقدام با حمایت گسترده ملیون دوپرو شد، بسزوای تعداد این نماینده‌گان به بیست تن رسید. در آن حال، نماینده‌گان فرمایشی که از افتتاح مجلس نامه شده بودند «در منزل بیلاقی محروم تیمور ناشی با مستر نرمان وزیر مختار جدید انگلیس ملاقات کردند و به او اطیبان دادند که قرارداد قابل اجرا نیست و طوری تکان خورده و لق شده است که نمی‌توان آنرا راست نگاهداشت. بعلاوه با باز شدن سرحدات ایران به روی دولت مساویت و ایجاد روابط سیاسی بین ایران و روسیه و سقوط آذربایجان فلغه میکن نیست و مصلحت هم نیست که دیگر از این قرارداد صحبتی به میان آید».<sup>۱۱۵</sup> فردای آن روز نماینده‌گان طرفدار قرارداد، با انتشار نامه‌ای در روزنامه رعد، مخالفت خود را با قرارداد اعلام داشتند. اینگونه ضربه‌ای نهائی به قرارداد وارد شد.

سرانجام تورمن هم اعتراض کرد که قرارداد ۱۹۱۹ یگانه مانع، یا دست کم مهمترین مانع، در راه گشایش مجلس است. او به کفرن توشت: «اگر بخواهیم براین شرط تکیه کنیم که بنابر نظر آنچنانه حکومتی که روی کار من آید حتماً مجلس را باز کند و معاوه‌ه را نیز به آن تسلیم نماید، باید گفت امید کسی وجود دارد که هیچ‌کس دیگری هم بتواند موفق به تشکیل کابینه شود».<sup>۱۱۶</sup> کفرن باسخ داد: «تلگرام شماره ۹۶ مورخ ۱۱ فوریه شما حاکی از آنست که شما بطور کلی عواضح ما را به نحوی توانید سوءتفاهم درک می‌کنید. من از اینکه چنین دستوری به شما داده باشم که اصرار داشته باشید هر کاین‌های که برسر کار من آید باید مجلس را بازکند و معاوه‌ه ایران و انگلیس را به آن تسلیم نماید، بی‌اطلاع. برای من اصلاً فرقی نمی‌کند که مجلس باز شود یا نه».<sup>۱۱۷</sup> این سوءتفاهم تا اندازه‌ای ناشی از دستورهای غیرصریح و دوپهلوی

۱۱۳- تورمن به کفرن، تلگرام شماره ۹۶، ۱۱ فوریه ۱۹۲۱، خاطرات و متن‌نامه زریال آبرونساید، ص ۱۹۴.

۱۱۴- یعنی دولت آبادی در آن زمان، برای تقویت طرفداران تأثیر افتتاح مجلس رساله‌ای تحت عنوان حقیقت نوشته و انتشار داد. یعنی دولت آبادی، حیات یعنی، جلد ۲، ص ۳۱۲.

۱۱۵- ملک‌الشعراء بهار، تاریخ مختص احزاب سیاسی، جلد اول، ص ۵۷.

۱۱۶- تورمن به کفرن، همانجا.

۱۱۷- کفرن به تورمن، تلگرام شماره ۱۰۸، ۱۶ فوریه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۴۰۶.

کرزن درباره قرارداد بود. کرزن قرارداد ۱۹۱۹ را نتیجه فکر خود و یک «شاهکار دیپلماسی» می‌بیند<sup>۱۱۸</sup> و اعتبار سیاسی خود را تا اندازه زیادی به سرنوشت قرارداد گره زده بود. از اینرو وی ظاهراً نمی‌خواست به روشنی و صراحةً به شکست قرارداد اختراف کند و تکلیف نورمن و دولت ایران را روشن نماید و سوء تفاهم را از میان بردارد.

باری، سوء تفاهم مزبور موجب شدگه ایران حدود یکماه بی‌دولت بماند. سرانجام سپهبدار دولت بی‌خاصیت جدیدی تشکیل داد که جنده روزی پیشتر دوام نیاورد و فعالیتهای محروم‌نامه‌ای که در قزوین و در اردبیل آقا‌بابا در جریان بود بزودی به عمر دولت سپهبدار پایان بخسید.

در ۱ اکتبر ۱۹۲۰، ژنرال ادموند آیرونساید فرماندهی نوربرفورس - نیروی ایران شعلایی - را به عهده گرفت<sup>۱۱۹</sup>. وی افسران روسی لشکر قزاق را از کار برکنار کرد و افسران انگلیسی را به جای آنها گذاشت. چندی بعد، آیرونساید یکی از افسران قزاق، به نام هیربنج رضاخان، را به فرماندهی لشکر قزاق گذاشت و با او درباره کودتاًی نظامی به گفت‌وگو نشست. نورمن هم از این گفت‌وگوها اطلاع داشت<sup>۱۲۰</sup>. بدینسان کودتاًی سوم استفاده نیش آمد<sup>۱۲۱</sup>. لغو محروم‌نامه قرارداد ۱۹۱۹ از وظایف دولت کودتاً بود.

دوز ۱۷ فوریه عاموریت آیرونساید در تهران به بیان رسید و با هوایما

۱۱۸. فلوریدا سفیری، همانجا، ص ۲۵۱.

۱۱۹. آیرونساید از طرف ژنرال هالدین، فرمانده کل قوای انگلیس در بین ایران، به این مقام منصوب شد.

۱۲۰. اموند آیرونساید، همانجا، ص ۶۶.

۱۲۱. سفارت انگلیس در تهران سید ضیاء را بخوبی من شناخت و به عنوان زمامداری سپهبدار قلادی می‌گرد تا سید ضیاء را به کابینه وارد کند. نورمن در گزارش‌هایه به لذت باورها از سید ضیاء نام برده و مثلاً در گزارش مورخ ۷ دسامبر ۱۹۲۰ گفته بود: «آقای جرجیل باید سید ضیاء‌الدین را خوب بشناسد». (نورمن به کرزن و مکارام شماره ۷۹۳، ۷ دسامبر ۱۹۲۰، همانجا، ص ۱۱۱) پیوند سید ضیاء به انگلیسیها به‌اندازه‌ای بود که، به گفته خودش، همه اورا «خایه چه نورمن سفیر انگلیس» می‌دانستند. (سید محمدعلی جلالزاده، همانجا، ص ۲۰۹). با اینهمه، سید ضیاء ادعای کرد که انگلیسیها، حتی پس از کودتاًی سوم استفاده هم اورا نمی‌شناختند: «چون انگلیسیها من نمی‌شناختند من متوجه به توکس در قفلار شدم که من به انگلوقبیلی به کرزن معرفی کنم». (همانجا، شماره ۴، تیر ۱۳۹۰، ص ۲۹۴).

سید ضیاء خود را مغز متفکر با سازمان دهنده کودتاً معرفی می‌کند و از نقش انگلیسیها و ژنرال آیرونساید سخنی به میان نمی‌آورد و فقط می‌گوید: «اسمارت امترجم اول سفارت

رسپیار بغداد شد.<sup>۱۲۷</sup> اندکی بعد، لشکر قزاق، به فرماندهی رضاخان، روانه تهران شد. در تهران همه چیز برای ورود آنها آماده شده بود. قراقویا اندکی پس از نیمه شب سوم اسفند وارد تهران شدند و بدزون پرخورد با عیج مانع پرشور حاکم شدند. روز سوم اسفند نورمن به دیدار احمد شاه مشتافت و او را به همکاری با کودتاجیان تشویق کرد. شاه با صدور دستخطی سید ضیاء را مأمور تشکیل کابینه کرد. در هشتم اسفند، سید ضیاء با صدور بیانیه‌ای، که مفاد آن ظاهراً به آنکه نورمن رسیده بود<sup>۱۲۸</sup>، الغای قرارداد ۱۹۱۹ را اسلام داشت.<sup>۱۲۹</sup>

بدينسان قراردادی که توسط وثوق الدوله<sup>۱۳۰</sup> و نصرت الدوله<sup>۱۳۱</sup> بر مردم

انگلیس و لاید انگلیسها می‌دانستند که اهداماتی در جریان است و صحبت از تشکیل دولتی قوی در بین است ولی از اینکه من دئیس خواهم شد وغیره خبری نداشتند. (همانجا، شماره ۱۳ خرداد ۱۳۱۰، ص ۲۱۰).

۱۲۲- آیرونساید پیش از ترک ایران درفتر خاطراتش نوشت: «تمام امید ما برای تصویب معاهده از دست رفته بود». همانجا، ص ۲۸.

۱۲۳- نورمن در ۲۵ فوریه، يك دوز پیش از الغای قرارداد، به کرزن نوشت: «سید بطور محترمۀ سیاست خود را به این شرح با من در میان گذاشت: ... معاهده ایران و انگلیس باید ملغی شود. بدون انجام این عمل حکومت جدید غیر قواد کارتن را شروع کند. ملنی مدن معاهده با بیانیه‌ای همراه است مبنی بر اینکه این امر متشتم هم خصوصی نسبت به بریتانیای کبیر نیست و حکومت جدید فوراً شروع به جلب حسن نیت انگلستان خواهد کرد. زیرا این امر برای حیات ایران جنبه اساسی دارد». نورمن به کرزن، تلگرام شماره ۱۲۵ فوریه ۱۹۲۱، همانجا، ص ۲۲۲.

۱۲۴- چیز بالغه درواره برگامه سید ضیاءالدین نوشت: «ماده‌های اصلی آن، لغو قرارداد انگلیس و ایران بود. اما چنانکه پیشتر ثابت کرد، این زمان قرارداد دیگر به گور رفته بود، چیز بالغه، رویداد اخیر ایران»، به نقل از ملیکف، ص ۳۵.

۱۲۵- فساد دستگاه حکومتی ایران به عاقدهن قرارداد امکان داد تا بار دیگر به عنصره سیاست ایران گرم نهند و وزیر و نماینده مجلس شوند. وثوق الدوله شش سال بعد به ایران بازگشت و در سال ۱۳۰۵ شمسی در کابینه مستوفی‌المالک وزیر عدیله شد. محمد مصدق، نماینده مجلس، به هنگام طرح برنامه دولت مستوفی‌المالک در مجلس ششم با عضویت وثوق الدوله در آن کابینه مخالفت کرد. مستوفی‌المالک کوشید از سخنرانی مصدق جلو گیری کند اما موفق نشد. مصدق حملات سیاسی بدوثوق الدوله واود کرد و از جمله گفت که وی برخلاف اصل ۲۶ قانون اساسی قبل از تصویب مجلس به اجرایی قرارداد پرداخته است، برخلاف ماده ۲۵۸ قانون جزای عرفی مخالفان قرارداد را دستگیر و تبعید و زندانی کرده است.

ایران تحمیل شده بود به دست یکی دیگر از طرفداران سیاست انگلیس لغو

و برخلاف ماده ۱۵۹ و ۱۶۰ قانون جزای عرفی برای اتفاقات قرارداد شده گرفته است. مصدق سپس این ادعا را که وثوق دوله از اتفاقات قرارداد انگلیس بوده است بی اعتبار خواند و چهار دلیل در رد آن ادائه کرد.

مدرس به دفاع از وثوق دوله پرخاست و گفت که قرارداد ۱۹۱۹ «عقد فضولی» بوده است. وثوق دوله مالی را موضوع معامله قرارداد اما صاحبان مال، یعنی نایابندگان مجلس شورای ملی، معامله را تصویب نکرده، به بیان دیگر، چون قرارداد ۱۹۱۹ اجزا نتیجه نمی‌توان وثوق دوله را بخطاب اتفاق آن مجازات کرد. مدرس گفت: «حالا این کار خطأ بود؛ و وثوق دوله قادر بوده با خطأ و اشتباه کرده یا مقصود بوده است من نمی‌دانم این کار محکمه است... والا معامله فضولی را که صاحب مال نگذاشت معامله اش واقع شود چه معامله میخواهید جکتید؟ مثلاً اگر خدای تھواسته این معامله فضولی یک ائمۀ داشته باشد داید محکمه شنکل داد و محکمه کرد.» (حسین مکی، زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه، انتشارات امیر کیمی، تهران، ۱۳۹۲، ص ۱۷۲).

روزنامه جبل العتیق نوشت: «آقای مدرس با اینکه تمام بیانات دکتر مصدق را تصدیق فرموده باز هم می‌فرماید چون تبریز که آقای وثوق دوله بر قاب نموده به حرف نباشد است تباید اورا مقصس دانسته ملامتش کرد. ما فقط آقای مدرس را به آیه شریفه ولا تأخذ بهما را فه متجه ساخته استوا! من کیمی که اگر نفعه منعد نگردد یا سقط شود عامل از حد شرعیه معنوی گردد؟ وقتی که آقای وثوق دوله این قرارداد را بست هرگز «تصویر این بود که سقط خواهد شد. آیا آقای مدرس اگر سؤال شود که شما راضی بودید که این قرارداد عملی شود یا نه چه خواهند فرمود؟ علاوه بر اینکه همه کسانی بودند آقای مدرس مختلف این قرارداد بود. یکم از خودشان هم نصیح میکنده که عمل بد بوده؛ فقط می‌فرماید چون صورت نگرفت عامل را رها باید کرد، آیا کسی می‌تواند بگوید که صورت نیستن این عمل از کم بود آقای وثوق بود. آقای وثوق آنچه باید بکند در پیشرفت امر گردند و هر تدبیری که دایستی در عملی شدن این قرارداد نایابند نمودند...»، همانجا، ص ۱۷۱.

۱۲۶- مدرس در جلسه هشتمه اسد ۱۳۰۰ مجلس شورای ملی از نصرت دوله حمایت کرد و اعتمادنامه اودا از تصویب مجلس گذراند. استدلال مدرس این بود که نصرت دوله «امروزی» با نصرت دوله «آرزوی» مغایر است. نصرت دوله آرزوی ملک فدار انگلیس بود در حالیکه نصرت دوله امروزی می‌گوید که طرفدار سیاست بی‌طرف ایران است. پس «اید سخن نصرت دوله را، حتی اگر دروغ باشد، پذیرفت و اگر خلاف آن ثابت شد با او بمخالفت برخاست. مدرس گفت: «نصرت دوله آرزوی قابل مجلس نبود با نصرت دوله امروزی که فرضًا دروغی می‌گوید من تعامل به انگلیس را رها کردم؟ من عقیله دارم که نصرت دوله مسابق و نگذارید است نه نصرت دوله امروزی. دباتت مملکت خواهی من حکم میکند که ولی این

شده.<sup>۱۲۷</sup> اما الماگنیتیکان واقعی قرارداد ملیون ایران بودند که با مبارزات پیگیر شان رؤیایی نمیرین ترد کرزن را به کابوس وحشتناکی مبدل کردند و قرارداد را به تور سپردند.<sup>۱۲۸</sup>

اظهار غیرواقع پاشد من اورا قبول کنیه» (سخنرانی مدرس در جلسه روز چهارشنبه ۸ برای آسد ساز ۴۰۰ در مجلس شورای ملی، به نقل از خواجه نوری؛ بازیگران عص طلاقی، سید حسن مدرس، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۷). مدرس همچنین گفت: «نصرت دوله... الان می گوید من خطا کردم یا راست می گوید یا دروغ من می گوید یا بکویم تو راست میگوئی و تو که الان تغییر کردم و خودت را بیخواهی ایرانی و ایران خواه معروف کنی ما قبول میکنیم اگر خدای خواسته باز رنگ پیدا کری ط حنایم که بودیم مخالفت با کامیته وثوق دوله کردیم ملت فقیر بیچاره هم با کمال ضعف قوا و بیجیزی و مقامت بالآخره اورا دربادر کرد، رهایجه، ص ۲۸).

۱۲۷ - «هویت و ماهیت سبه ضباء کامل‌احکایت می کند که فلسفه اتفاقی قرارداد جیست... اینکلیسا افکار عامه را کاملاً بر ضد قرارداد دیدند و حس کردند که در مجلس هم بعداز افتتاح مساعد آن خواهد بود. دیاست دولت را به یکی از عاملین معروف خود داده لفظاً و ظاهراً قرارداد را ملی کردند اما درنظر ساره لوحان مملکت محبوبیت و وجہه ملیت به گماشته خود تدارک کرده معنای قرارداد را به دست او بطور اکمل و اتمی بدون رای و معارض مجری دارند».

۱۲۸ - «در ۲۶ فوریه درست حمان روزی که قرارداد اینان و روس در مسکو به امضاء رسید کامپینه جدید العاد قرارداد را اعلام داشت، هیچ چیز در این موقع که بیش از این شکست قابل ملاحظه پاشد وجود نداشت. ترد کرزن واضح قرارداد بهشت شکست خود را حس کرد و بقول نویسنده شرح حالت برآزو هاکی تباه شده خویشتن غماز وحشت و ناگفیتی بجا آورد».

سر بر سی سایکس، تاریخ ایران، جلد ۲، ص ۱۳۱.

### سفره دل

شیوه ام هنچی پساد ریندی نظر  
یگفت هر که بدیدی به دوستی متبری  
که دشمنیها از بطن دوستی وايد  
به چند دوست به دوران عمر قالع باش  
چو بیهمار شود دوست فنه افزاید  
هیشه دشمن امروز یار دیروز است  
وقای دوست به دوران ما نمی‌باید  
تو بایس دوست لکه‌دار، هرجه‌ آخر کار  
تر اعذار و در خیل دشمنان آید  
به هیچ روی خوشند منفه نل را  
به بیش مرد این روزگار اتخاید

علی باقرزاده - بقا

## چند خاطره از دکتر محمد مصدق

مقاله جالب دوست عزیزم آقای مجید شهراندر شماره شهریور - آبان ۱۳۷۷  
مجله «اینده» بر سر شو قم آورد تا به ایشان تأسی کنم و چند خاطره را که از  
مرحوم دکتر مصدق دارم بنگارم.

خاطره اول برمیگردد به زمانی که شاگرد سیکل دوم دبیرستان دارالفنون  
بودم و سرمه نازه بودی قرمه سبزی گرفته بود. ایران در تحت اشغال اجنبی بود.  
جنگ. جهانی در نقطه اوج خود بود و در همان حال نبرد داخلی نیز میان دکتر  
صدق و کیل محبوب تهران و پیشوای ملیون و آزادیخواهان و سید ضیاعالدین  
طباطبائی معروف به «عصاره ارتیاج» و «عامل انگلیس» جریان داشت. روزی  
بود که جدال تاریخی بین این دو در صحنۀ مجلس پانزدهم صورت می‌گرفت و  
مراقبه بر سر اعتبار نامۀ سید ضیاع الدین بود. یکی از همتاگردانم و من از  
صیغ زود هرچه کردیم نتوانستیم کارت و روادی به مجلس را که در آن روز بسیار  
شلوغ بود به جنگ آوریم. هر دو کیلی حق داشت به دو تماشچی گارت و روادی  
بدهد. چون در آن اوقات هنوز مذاکرات مجلس از رادیو پخش نمی‌شد و  
تلوزیون هم به ایران نیامده بود، نویسنده به طارمیاهای در بزرگ باع بهارستان  
نکیه داده بودیم که ناگاه چهرا آشنای دکتر مصدق که می‌خواست از درساختمان  
آجری وارد مجلس شود به چشممان خورد و گروهی کثیر زنده باد کشان همچو  
نگین انگشتی در میانش گرفته بودند. ما فی الفور با تهور جوانی را پس زدیم  
و به محله خود را به ایشان رساندیم چنانکه هضطرب شد و دوستم فرباد زد ما  
دونفر داشتچویم که به شما رأی داده ایم و فدائیان هستیم و هیچ و کیلی به ما  
کارت و روادی نداده است و می‌خواهیم هر طور شده تو بیایم. ایشان نگاهی  
تجسس آمیز به سرای ایمان افکنید تا از نیتمان اطمینان یابد و سپس لبخندزد و  
گفت چون شما از همه مستحق ترید دو کارت را به شما می‌دهم و از برگت گرم  
غیرمنتظر دکتر مصدق بود که مـا از حضور در آن جلسه محروم نماندیم.  
خوشبختانه تو انتیم خود را در دیف جلو جایگاه تماشچیان که بالکونی بود  
مشرف بر تالار مجلس جا کنیم و آنقدر برایش کف زدیم و زنده باد برای او و  
مرده باد خد حریفش کشیدیم که حنجره‌هان آزده شد و گفت دسته‌ایمان درد  
گرفت. در همان جلسه بود که مصدق در وسط تلقی مشهور خود به رقت دچار  
شد و گریست و سید ضیاعالدین که موهانی بلند و فوریت‌خانه بر شانه داشت به  
طعنۀ گفت چرا مانند زنان گریه می‌کنی و مصدق با حاضر جوابی خاص جوابش  
داد زن آن کسی است که گیس دارد!

## ★ ★ \*

خاطره دوم مربوط به آغاز سال ۱۳۴۵ میلادی - اگر استثناء نکنم - چند عاه بیش از پایان جنگ جهانی است که در بیروت تحقیق حقوقی می‌کردم. روزی با یکی از دانشجویان ایرانی در چهارراه مرکزی بیرون رفت و آمد بیروت «باب ادریس» که مانند لالزار تهران قدیم بود تکریش کنان قدیم می‌زدیم که ناگهان دوستم (دکتر نقوی که در پاریس پزشکی را تمام کرده و بیش از چهل سال است که در فرانسه اقامت دارد) آستینم را کشید و فریاد زد نگاه کن این ادم چقدر شبیه دکتر مصدق است! نگاه کردم خود دکتر مصدق بود با همان بینی عقابی و ابروان سپید پریشان و دیدگان نیز ولی پشنی انگلی خمیده و وجانی خسته و عصای گذاشی در دست ا به محض اینکه نزد شناقتی هنوز ام بعسخن نگشوده او که سخت آشفته و گواری در جستجوی چیزی یا جائی بود با درشتی گفت آقا ولی کنید! به من مصدق ولی برای دیدن دختر مرضیم به اروپا می‌روم و حوصله صحبت سیاسی ندارم؛ از رفاقت خلاف انتظار مردی چنان فروتن و مؤدب جا خوردهیم و گفتیم ما قصد مراجعت نداشتم، دانشجویم و طرفداران و می خواستیم اگر خدمتی از دستمان برآید انجام دهیم. آرام شد و گفت من عقب کبریت می‌گردم. دوستم فی الفور به سیگار فروشی که همانجا بود رفت و چند قوطی کبریت خرید و تقدیم دکتر مصدق کرد. آنوقت بود که ادب ذاتیش ظاهر شد و دست بر سینه تشكیر کرد و گفت حالا که محصل هستید یک نصیحت پیرانه باشما می‌کنم: وقتی انسان‌الله درستان تمام شد اگر به قصد خدمت به ایران برمی‌گردید نه به منظور دزدی و خیانت، باید پیه همه گونه مراحت و مشقت و حتی حبس و اعدام را هم به تبان بمالید! خوش خیالی و خامی دوران جوانی ما را از درک عمق این گفته غافل کرد ولی افسوس که در طی مراحل مختلف زندگی و بیشه اداری، اما خیلی دیر، به صحت حرف او بی می‌بردم!

## ★ ★ \*

خاطره دیگر مال سال آخر حکومت دکتر مصدق است که بس از ختم تحصیل در پاریس و بازگشت به ایران با هزاران امید موهم بعد از چند ماه دونده‌گی توائیست کاری در خبرگزاری پارس که قسمتی از اداره کل تبلیغات و انتشارات بود دست و پاکنم، روزی مرحوم بشیر فرهمند رئیس وقت اداره کل مذکور که لطفی به من داشت مرا طلبید و مزده داد که قرار است چیزی برای آقای نخست وزیر به فرانسه بنویسید و شخصاً به خدمتشان بپرید. البته ترتیب کار را آقای عباس فریور دوستم که از محارم دفتر خصوصی دکتر مصدق بود داد. این پیامی بود که رادیو تلویزیون فرانسه از دکتر مصدق خواسته بود و من با استعداد از تیمچه قویحه‌ای که داشتم آنرا به بهترین نحوی که می‌توائیست تهیه کردم. روز موعود بیش از ظهر به مقر نخست وزیری که منزل شخصی

ایشان در خیابان کاخ بود رفتم. پس از لختی معطلي در اطاوی گوچک در طبقه دوم و نوشیدن یک ہیاله چای مطر لاهیجان آقای فریور منشی مخصوص تخت وزیر آمد و گفت سر آقا خلوت شد و می‌توانید خدمتشان بررسید.

این سومین بار بود که مصدق را می‌دیدم ولی این مرتبه در مستند تخت وزیری و در اوج شهرت و قدرت قرار داشت. سیماش شکسنه و فرسوده بنظر می‌رسید و با پیزامه برروی همان تخت فلزی گذاشته نیمه تشنسته بود بطوریکه پتوی مشهورش تا کسرگاه بالا می‌آمد. پس از آن که معرفی شدم ایشان گفت چون خوب نمی‌شوم جلو بیانید و آنکه به خود اجازه دادم برروی صندلی در جوار تخت بشیشم و نی آقای فریور که مر ۱ همراهی می‌کرد همیجان ایستاده بود. در حالیکه از فرط هیجان نفس می‌ذدم پیام زا خواندم و ایشان که دو دست را بشرط گوش گذاشته بودند به وقت به آن کوش فرادادند و خواستند که نوشته را بدستشان بدهم و عینکشان را گذاشته و با قمل آنرا در رو کردند و یکجا روی جمله‌ای را قلم کشیدند و گفتند نخیر آقا! چرا تمیشان را بگوییم. آنها کاری برای ما نکرده‌اند! این جمله اشاره به شباهت‌های بسیار و مناسبات دیرین و گرم میان دوکشور بود که کمی روغن داغ رویش ریخته بودم. این سخن با تغیر ادا شد... ولی تخت وزیر فوری لحنش را عوض کرد و گفت خیلی خوب نوشته‌اید و جز این عیبی ندارد و از شمامنشکرم و افزود نظر دولت برایست که از وجود چوانان وطن پرست و تحصیل کرده در مشاغل مهم مملکتی استفاده شود. آنوقت دراز گشیده بتو را تا گلوگاه بالا برد یعنی مرخصید و ما بلا فاصله کرنشی کردیم و بیرون آمدیم.

### ★ ★

آخرین حاطره‌ام اینکه روزی مرحوم پیر فرهمند باز هر ۱ خواست و گفت نامه‌ای است که شخص تخت وزیر دستور نمی‌آید را به فرانسه داده‌اند و نزدیکان ایشان شما را برای تحریر آن پیشنهاد کرده‌اند و چون مطالب آن به کلی محترمانه است نباید افشا شود. در آن هنگام من پیر نتیجه کاذب به فرانس‌دانی یافته بودم. خوب دریاد ندارم در نامه از طرف تخت وزیر یا رئیس شرکت ملی ثقت خواسته شده بود در تاریخی معین فایده‌نام الاختیار شرکت سابق ثقت ایران و انگلیس بهزیست اعزام شود تا با نایابد شرکت ملی ثقت مذاکره کند. از موضوع مذاکرات و نام و سمت مذاکره کنندگان و تاریخ دلیل آن ذکری نمی‌شد. ای کاش متن آن نامه را که اصل و جرکنیس و سوادهایش بالتسامه از من گرفته شد با حافظه خوبی که در آن اوقات داشتم در جائی ضبط کرده بودم چه تصور می‌کنم یکسی از استناد بهم مربوط به ثقت باشد. بعدمها شنیدم که گویا وقتی مصدق پس از رد آخرین پیشنهاد یعنی اداره اعانت موقت ثقت بتوسط بانک بین‌المللی از حل این مشکل مطابق دلخواهیش مایوس شد و حکومت جمهوریخواه امریکا با او بهستزه برخاست چاره را در نوعی

تماس یا استخراج از شرکت سابق تفت داشت و بهاین منظور گویا فرازی هم برای ملاقات فواد روحانی با نماینده شرکت سابق در زنو تقدیسه شد. لکن انگلیسها قرار را لغو کردند چه وضع حکومت مصدق متزلزل و موقعیت انگلستان با جلب موافقت امریکا و شرکتهای بزرگ تفتی مستحکم شده بود. این نامه در آخرین ماههای حکومت دکتر مصدق تحریر شد و از سرنوشت آن خبر ندارم. کنجکاوی مرآ برآن داشت تا بدامن چرا نامه به انگلیسی تهیه نشده. نزدیکان مصدق گفتند توکله فرانسه می‌داند ترجیح می‌دهد عکاتیات مهم سیاسی به این زبان باشد تا خود بتواند با بدگمانی که دارد دقیقاً آنرا بررسی کند. از هلاقه‌مندان به استاد تاریخ معاصر ایران خواهشمندم اگر در میان طوفانی‌ای که در این چنددهه همه جیز را زیر و ذیر کرده اثری از این نامه با سوابق مسئله‌ای که ذکر شد و من با توجه به مسموعات از آنها یاد کردم، بیانند آنها را منتشر سازند زیرا کمکی به درک حوادث بشرط بردازه هر بوط به تفت خواهد بود.

## سخن پیر زال

جو یاد آیدم حال آن بیسر زال  
دستورده رکف ظالمش خانمان  
مرا قصص فردوس و باع بیهش  
مرا خویش و بیوند و یار و ندیم  
بدل از زمان بدر یادگار  
به هر گوشه صد رافت مادرم  
که باهم درین خانه بگذشت رخت  
ز دیگر سرا چون گشم ساز گور؟  
علی‌اکبر دهخدا

هنوزم بگردد ازین هسول حال  
که هی رفت و می‌گفت سیر از جهان  
به چشم تو این خانه‌ستگ است و خشم  
چه ارزد به بیش تو یک مشت سیم  
به هر خشم از آن باشدم صد هزار  
نیشم که اندی نظر تساورم  
کشم رخت از آن چون؟ من تیره بخت  
درین خانه‌ام بود ساز و سور

## حزبهای بعد از شهریور ۱۳۲۰

خاطراتی که من از احزاب در میان دارم از بعد از حادثه شوم سوم شهریور سال ۱۳۲۰ شروع میشود و این مقارن است با زمانی که هفتاد و آن روز بهنگام استعمال آتشی جنگ دوم جهانی با چند بجهانه و دستاوریز به ایران نیرو وارد کردند. روسها از شمال پیش آمدند و تا تهران پیش تاختند و انگلیس و آمریکا هم بهمین ترتیب قشون به شهرهای حساس وارد کردند.

روشن بود که در این اوضاع و احوال که مملکت ما تقریباً آشفته ویریشان احوال بود، یک مقدار جوش و حرارت ملی و غیرت عماکانی را برانگیخت و چون راهی برای مقابله، و قدرتی بمنتظر مجاویله با این مهمنان ناخوانده و جمود نداشت، ابتداء جمعی از رجال سرشناس ظاهر طرفدار و عواخواه آلمان به تشکیل دستگاتی دست یازیدند ولی متفقین بی به مقاصدشان بوده آنها را به زندان نظامی خود در اراک فرستادند. شاخص ترین این مردان سیاستمدار که هریک سابقه‌ای در امور سیاست و حکومت داشتند، گسانی چون دکتر احمد متین دفتری، سرلشکر فرج الله آق‌اولی، مهندس جعفر شریف امامی، احمد نامدار، آیت‌الله کائیانی و سرلشکر فضل الله زاهدی بودند. اما جمعی از جوانان و مردانه وطن‌دوست و پرشور هم بودند که تصمیم به تشکیل حزب کردند. بهمین کیفیت بود که از سال ۱۳۲۲ یا بهتر روزنامه‌نگار هم دیده عیشند که میتوان گفت این چند نفر روزنامه‌نویس خود از عوامل مؤثر تشکیلات این حزبهای بودند.

در عیان احزاب سرگذشت و شرح احوال این چند حزب که هریک، مدتی درخشیدند و بعد تدریجاً به مرور زمان و گذشت ایام از صحنه فعالیت تا پایدید گشند قابل توجه است.

احزابی چون حزب «میهن‌پرستان» توسط علی جلالی، محمد علی مسعودی، مجید، یکتائی و شجاع الدین شفا، حزب «پیکار» به رهبری خسرو اقبال، برادران تقضیی، اسماعیل یوروالی، حزب «ایران» به رعامت مهندس فربور، مهندس حق‌شناس، مهندس حسینی، مهندس زیرکداده، مهندس علیقلی بیانی و چند نفر از مهندسان سرشناس دیگر، حزب «استقلال» به رهبری هر حروم محمد القدری آزاد.

ابتداء از حزب میهن‌پرستان شروع کنیم که از سال ۱۳۲۲ شروع به فعالیت کرد و در خیابان لاله‌زار ساختهای را در اختیار گرفت که اطاق‌های مجاور آن، محل کار و دفتر روزنامه معروف «مرد امروز» به مدیریت محمد مسعود بود. حزب میهن‌پرستانه ضمناً روزنامه‌ای بنام میهن‌پرستان منتشر

می‌ساخت که خطا در آن هنگام جزء بهترین روزنامه‌های تهران بود. مقالاتش تندر آتشین و پر خاشکنده بود، خاصه حملات کوبنده و سخت این روزنامه علیه حاکمان قدرتمند وقت و مجلسیان طرفدار سیاست روس و انگلیس اغلب جالب و شورانگیز بود. روزنامه میهن پرستان غاه و بیگانه نوک تیز حمله را بسوی حزب توده که در آن روزگار قدرت و برو بیانی داشتند و تقریباً برخیابانها تسليط ییدا کرده بودند بر میکردند و گردانیده‌گان آن را مورد انتقاد ساخت قرار میداد. در این روزنامه مرحوم مجید یکتائی، علی جلالی، کاظم عمامی و نکارنده این سطور مقاله مینوشتیم و سر مقالات آن بقلم شجاع الدین شغا بود.

در تصفیه تخستین حزب، محمدعلی مسعودی سردبیر اطلاعات کنار گذاشتند و در همان موقع افرادی چون خان ملک ساسانی، دکتر کریم سنجابی، محسن حداد به آن پیوستند. این حزب از دو شاهی پرشور نامیستی بیرونی میکرد و میتوان گفت کافون پرچارت و خروشانی بود که بیشتر جوانان وطن دوست را به گرد خود جمع آورده بود. حزب میهن پرستان در دانشگاه تیز طرفداران زیادی داشت و عده‌ای از استادان متهمیل بهراه و روش و هدف‌های این حزب بودند.

حزب میهن پرستان در مجلس از اقلیت حمایت میکرد و ضمن همراهی و هواخواهی از دکتر محمد مصدق و یاران او که در مجلس به هاداران سیاست‌های انگلستان و روسیه میتابختند و منافع ایران را مقدم برهن چین میشمروند به اکثریت مجلس چهاردهم حملات سخت و شکننده‌ای میکرد، چنانچه جنایت اکثریت مجلس از آن حساب میبرد. حزب میهن پرستان بنایه بعضی مصلحتهای ملی مقدمات ائتلاف با چند حزب خوش نام را فراهم آورد. این احزاب، حزب پیکار، حزب ایران و حزب استقلال بود که قبل از کوششان رفت این ائتلاف مثل خیلی ائتلاف‌های دیگر و یا خیلی انشعابی‌ها که در سالیان بعداز شهریور روی داد چندان با موفقیت قرین نبود. از این ائتلاف نافر جام نوزادی به وجود آمد به نام حزب «میهن» که محل جدید آن خیابان سابق شاهآباد بود. حزب میهن برای تخستین بار در قضای حزب سخنرانی مهمی ترتیب داد و برای تخستین بار پس از سالیان دراز خاموشی، از دکتر محمد مصدق دعوت گردید که در حزب سخنرانی کند. مصدق این دعوت را بذیرفت و در این حزب سخنرانی جالبی ایراد کرد که از طرف اعضای حزب و مردم علاقه‌مند موزد استقبال نداشت. حزب میهن غاه و بیگانه با حزب ازاده ملی سید ضیاء نیز گلنچار میرفت و آن را می‌کوبید.

با اینکه این حزب نوینیاد سخنرانیهای دیگری ترتیب داد و فعالیتهای کم و بیش دامنه‌داری را آغاز نمود ولی کارش باصطلاح نگرفت. حزب استقلال به راه خود رفت و پیکار هم بهمین کیفیت. اما پس از این شکست حزب میهن مقدمات ائتلاف دیگری را با حزب ایران فراهم گردید که خوشبختانه تمره نیکرئی

بیار آورد. حرب در شکم حزب ایران مستهلك شد و قبول کرد که زیر نام «حزب ایران» فعالیت نوینش را شروع نماید. احزاب بیکار و استقلال تدریجاً بسوی انحلال و انفراض گشیده شدند.

در حزب جدیده ایران شخصیتهای ادبی و سیاسی سرشناسی وارد شدند و در کنار دیگر فعالان حزب شروع بکار نمودند. از میان این شخصیت‌ها، کسانی چون: دکتر شمس‌الدین جزاپی، الیسار صالح، دکتر ابراهیم خلیل‌علی‌می، ارسلان خلعت‌بری و عدم دیگر دیده میشدند. حزب ایران روزنامه‌ای بنام «جبهه» منتشر میکرد که در چهار صفحه با تیز از قابل توجه انتشار می‌یافتد.

حزب ایران که دارای سازمان جدیدی شده بود، حوزه‌های چندی را تشکیل داد که اکثر آن در محل حزب تشکیل می‌شدند و می‌باید اعتراف کرد که در ماههای نخستین، حرارت و شور و هیجانی که در این حوزه‌ها پیش‌خورد بسیار اعیاد و اکتنده بود ولی حزب ایران در بحبوحة قدرت فماکی و رونق خود با حزب توده ایران و حزب دموکرات آذربایجان به درست پیشه‌وری ائتلاف کرد و موجب شکاف و انشعاب در آن شد. ائتلاف با سروصدای تبلیغات دائمه‌داری عمره بود و روزنامه‌های چپ از آن استقبال سایانی کردند. اما مبنایهای از داخل موجبات تشییع، مخالفت، حملات شدیده، دلسُردي و یا نس علمه‌ای از ناسیونالیستها و آزادیخواهان حزب گردید. کسانی چون دکتر جزاپی، ارسلان خلعت‌بری، منصور رحمانی، مرحوم دکتر ناصر و (نکارنده) در جلسات هفتگی د ماهانه حزب به این ائتلاف سخت می‌باختند و آن را خلاف مصلحت ممنکنی و استقلال ایران می‌خواندند، حتی کار بجایی رسیده که برایر اختلاف حاصله که حزب را بسوی انشعاب و از هم پاشیده‌گی تهدید می‌کرد، عده‌ای مأمور شدند که نزد مرحوم دکتر محمد مصدق رفته از ایشان در این خصوص استفسار گرده و اطهار نظر بخواهند. دکتر مصدق که اصولاً بنا بسوابق و تجارت تلحیح گذشته چندان به وجود احزاب در ایران حتی احزاب علی خوش‌بین نبودند از دادن جواب و نظر صریح طفره رفت و قضاویت درباره آن را به حوادث آتشی موکول کرد و توصیه‌هایی به حضرات نمود.

بهر حال موج انتراض و مخالفت در حزب ایران هر روز توسعه می‌یافتد تا آنکه در یک شب که قرار بود سخنرانی میهمی در محل حزب برقرار شود، دسته مخالف ائتلاف با دسته موافق در برابر در ورودی حزب درگیر شدند و زد و خورد شدیدی درگرفت که منتهی به مسلط شدن مخالفان گردید، مخالفان در حزب را بستند و خود در داخل حزب بجای سخنران انتخاب شده از طرف موافقان، علیرغم خواشنیهای مرحوم الیسار صالح و دکتر سنجابی، نکارنده را کاندیده‌ای ایراد سخنرانی نمود که البته این کار انجام ند و لی فردای آن روز انشعاب آغاز شدید و دسته مخالف یعنی دکتر جزاپی، ارسلان خلعت‌بری و منصور رحمانی و حسن نژیه و مهدی پیراسته مقامات تشکیل حزب جدیدی را

بنام «وحدت ایران» فراهم آوردند که محل آن در سالان کراندهشان لاله‌زار بود. در حزب وحدت ایران بعضی رجال نامدار دوران تذمته وارد شدند که هر کدام دارای وجهه ملی و حسن شهرت بودند، معروف‌ترین این افراد، مرحوم سید حسن زعیم پاروفادار مدرس، ذکاء‌الدوله غفاری، حادی اشتتری بودند. حزب وحدت ایران دارای شورای مرکزی مهمی تردیده که اعضای آن اشخاصی چون: مرحوم زعیم، حاتم، ذکاء‌الدوله غفاری، حسن نژیه، عنصour روحانی، هادی اشتتری، ارسلان خلعت‌بری، سید مهدی پیراسته، علیرضا صاحب، دکتر محمد امین ریاحی، دکتر ناصری، دکتر میمندی نژاد، رحیم صفاری و چند نفر دیگر بودند. فعالیت حزب توبیخ وحدت ایران با انتشار یک روزنامه بنام «شقق» به مدیریت دکتر جزاً‌پری آغاز گردید و همین حزب بود که بهنگام مبارزه دکتر مصلق علیه انتخابات مخدوش دوره پانزدهم همه‌جا در کنار وحیر نهضت ملی ایران قرار داشت و وقتی تعصین مصدقی و یارانش در دربار شروع شد بعضی از رهبران این حزب با تفاوت سران حزب ایران و تئی چند از رجال خوش‌نام سیاسی و عده‌ای از مدیران جوانیه به متخصصین پیوستند. وقتی حزب وحدت ایران قدم به صحنه مبارزه نهاد، مسئله ائتلاف حزب توده ایران و حزب دموکرات آذربایجان راه رُوال در پیش گرفت و از میان رفت، چون یک ائتلاف نامیمون و خلاف مصلحت تشخیص داده شد مغایر اصولی از قبیل حفظ تمامیت و استقلال ایران بود که در اساسنامه حزب تنجانیه شده بود. حزب وحدت ایران پس از دو سه سال مبارزه و ائتلاف صوری با حزب مردم به رهبری مرحوم سید محمد صادق طباطبائی تدریجی بهمان دلائلی که هر کدام از احزاب را دستخوش انقراض میگرد اتحاد انجام گردید.

### اعضای منتخب شورای عالی حزب وحدت ایران

- |  |                               |
|--|-------------------------------|
| ۱- هادی اشتتری                             | ۲- ناصر اعتمادی (نصرالدوله)   |
| ۳- دکتر حسن افشار                          | ۴- مهندس ایروانی              |
| ۵- فرج‌الله یاقوتی                         | ۶- ملک الشعرا بهار            |
| ۷- سید مهدی پیراسته                        | ۸- دکتر شمس‌الدین جزاً‌پری    |
| ۹- محمد حاتم                               | ۱۰- ارسلان خلعت‌بری           |
| ۱۱- محمد امین ریاحی                        | ۱۲- سید حسن زعیم              |
| ۱۳- حسین زعیمی                             | ۱۴- جعفر شمیبدی               |
| ۱۵- علیرضا صاحب                            | ۱۶- رحیم صفاری                |
| ۱۷- غلامحسین طلائی                         | ۱۸- سیدام الدین               |
| ۱۹- دکتر مسعود ملکی                        | ۲۰- مرتضی غفاری (ذکاء‌الدوله) |
| ۲۱- دکتر محمدحسین میمندی نژاد              | ۲۲- ناصر نجمی                 |
| ۲۳- حسن نژیه                               | ۲۴- حمید وخشونی               |
| (از روزنامه شفق، سید تنبیه ۱۹ شهربور ۱۳۲۵) | ۲۵- احمد ولائی                |



## نامه مهم عارف قزوینی به رعدی آذرخشی

از آقای دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی، دوست بزرگوار و سراینده نامدار سپاهیگزاریم که این نامه را برای جای در اختیار این مجله گذاشته‌اند. هم عکس نامه جای می‌شود و هم متن. بطوری که خوانندگان بتوانند این نامه را با توجه شناختن روحيات شاعر در روزگار افسرگی و دوری، و هم حاوی اطلاعاتی است ادبی درباره یکی از همراهانش. در نظر نامه تاکه رسم الخط امروزی رعایت شد و از جمله کلمات دشمن خودداری نام برای اینکه کاملاً وضع و حال عارف را در آن زمان بشناسانیم و البته همه این کلمات حکایت از شخصیات و تاریخی دارد و رته مرحوم ملک الشعراً بهار و همچنین دیگران سزاوار اینکونه بی‌حرمت نیستند و شرمده‌اند که اینکونه کلمات در مجله درج می‌شود. ضمناً گفته شود که اسناد و مدارکی هم آقای بدیع مرحمت گرده‌اند که در شهرهای دیگر چاپ نواهد شد.

۱.۴

در اردیبهشت ماه ۱۳۰۷ خورشیدی که چند ماهی از آمدن من از تبریز به تهران (برای تحصیل در مدرسه حقوق و علوم سیاسی) می‌گذشت خزلی حاکی از اظهار ارادت به شادروان عارف قزوینی که در آن هنگام در همدان هیزیست در مجله طوفان ادبی منتشر گردم و آن غزل را بهمراه نامه‌ای برای عارف فرستادم. پس از چند روز جواب مفصلی از او رسید که یخشی از آن شامل اندرز-هانی بود و در پیش دیگر عارف مطلب مهمی را بعنوان اهانت به من سپرده و تاکید گرده بود که آن را پس از مرگ وی منتشر کنم و آن اهانت گفیت سروده شدن عارف نامه ایرج میرزا بود.

اگرچه نامه عارف با گذشت سالها در میان اوزاق و اسناد من کم شده بود ولی احتیاطه در کتاب پنج آیه در (منظومة دو روز در گویر - صفحه ۹۱ ۹۲) خلاصه آن را از حافظه نقل و اظهار امیدواری گرده بودم که روزی آن نامه را پیدا کرده به چاپ برسانم.

خوشبختانه چند روز قبل ضمن جستجو در توده‌ای از نامه‌های قدیم پس از ۶۱ سال موفق بیافتن آن نامه، با آن خط شیوا، شدم و اینک با اظهار تأسف از تأخیری که بیش آمده است و صیحت نامه آهنگساز نابغه زمان ما را در دسترس خواهند گان مجله «آینده» میگذارم

### غلامعلی زعیدی آذرخشی

#### رعایت شریف و عزیزم

همشتم اردیبهشت عبوراً به فراش پست برخورده چند بسته روز نامه‌هایی که کمتر آنها را از روی میل خوانده و می‌خوانم باید پاکت که چشم آشنا بیم با خط آن نداشت به من داد. از دیدن آن پاکت دلخوش نشدم که همچو بلكه دلتکه هم شدم که آیا باز چه کسی به دروغی اظهار دوستی و شورکرده که اگر جواب نتویسم بد، و دروغ بنویسم بدتر.

سر پاکت را باز کرده همینکه چشم در صفحه دو به اشعار آن افتاد با یک حال عصبانی بلوغ اینکه بخوانم و بدانم چیست و از گیست دو مرتبه آن را در پاکت گذاشته منتها کاری که گردم در میان کوچمه نیمداخته و بر جیب «پارادسو» گذشته به راه افتادم.

اگر شنیده باشید این اوقات بیش لز بیش برای بیگانگی روحی و همچنین نبودن با افکار عمومی

ز بیگانه و ز آشنا می‌گریزم      گریزم ندانم کجا می‌گریزم

با دوست و دشمن قطع آمیزش کرده از یار و اعیان بریده در گوشه‌ای به حال پریشان خزیده‌ام، ضمناً برای آشنا بی و خوگرفتن با خوی سگ از خوی مردمی دور هر که خود را به من نزدیک کنند به خطر نزدیک کرده است. برای اینکه بی‌بروا به برویای این و آن بریده تا از حدود خویش تارشان سازم. این شعر را از هر که هست خوب شعری است، خوبتر آنکه مناسب با حال حالية من است.

از بس که ز هم‌عان خطای دیدم      از سایه خویشتن گریزانم

اتفاق آن روز را برخلاف میل و عقیده با کمال اکراه به منزل فرید الدله مدیر روزنامه گلگون یا گل گون که بروی هم گلگون می‌شود رفته آن هم به این ملاحظه که اگر می‌رفتم او می‌آمد. چون حوصله بزیرایی از گسی و لو اینکه ربع ساعت هم باشد ندارم «رفتم که مبارا او بیاید» در ورود چشم به چشم چند نفری افتاد که همچو میل روبه‌رو شدن با ایشان نداشتم تا چه رسید به اینکه طرف تفتکو واقع شوم. آن هم گفتگوهای... سیاسی که پایه و اساسی اگر داشته باشد بروی منجلاب متعفنی گذاشته شده است که گذشتن دنیا را بر کرده است. بدینکه چون این هرچه هم عمومیت بیدا کرده است تا مملکت و ملتی

۱) تمام نکنده تمام شدند نیست.

نشستم بدان سان که گونه سینه‌ی سیه بخت برزوی آتش نشیدند

برای اینکه زبان و گوش را بیش از تعارفات معمولی دیگر رحمت نکرده باشم دست برده همان یاکتنی را که با کمال کراحت و کسالت در جیب گذاشته گه ممکن بود ماهها عما نظر نخواهد می‌هاند بر حسب ظاهر با عجله عرجه تمامتر بیرون آورده که خود را به خواهند آن مشغول کنم. اول شروع به خواهند سر باخت کرده همین که چشم به کلمه رعایت افتاد به قوه برق خیال «نا آخر آن نخواهند خواندم».

در مقدمه کاغذ ما استاد خود خوانده: ولی من تو را اولاد خود می‌دانم. اگر همانطوری که فکر دورین من با دورین مآل اندیشه‌ی رعایت کوچک را برآورد نهاند داده است او نیز از کوچکی در راه بزرگی از تحمل هر گونه رحمت و مشق‌تی شانه خالی نکند، به فرمایش نظامی فرزند خصال خویش باشد روح من در انتخاب یک چیزی از الابد شاد خواهد بود. پس بیا برای خاطر یک روحی که در تمام دوره زندگانی ... تراهمش و آسمایش ندیده و جیری هم از هلت حبس تاریک آن باقی نمانده شاید انساعالله خیلی زود از زندان تن رهائی چشته بر فرض اینکه به طرف جهنم هم پرواز کند یقیناً آتش به گرمی عرق دیدن قیامت روح آزار و این شکنجه و فشاری که تازه‌ده است که فتار اوست نیست. بگذر تصورات من در مورد تو خدا نکرده بیمورد واقع شده. هانند نقش بر آب که گویی «تو پنداری خیالی برد و خوابی» بشود خیالات گذشته و امید آینده من این است که حقیقتنا نافعه عصر خویش باشی. پس جهاد کن مافق تصورات من پرواز گرده باید همانجا برباز گئی.

حسن طپی که همان تو را وادار گرده است به جستجوی حال من برآئی بی کم و بیش همان است که خودت بنداشته‌یی. بلی یکی از بادداشتیهای فراموش نشدنی مسافت آذر با عیان من که از صفحه سینه و لوح دل «حو شدنی نیست سیمایی تعجب قیافه ایرانی» بشره‌ای که می‌شمر هوش و نماینده آینده در خشمان و برومده رعایت است. من هیچ وقت شما را فراموش نکرده. اگر شما هم خودتان را فراموش نکنید یقیناً هرا فراموش نخواهید گرد. وجودان پاک خودم را گواه می‌گیرم که من تمام جوانان ایرانی نژاد را شریف و بزرگوار می‌خوانم، شما را شریفتر و بزرگتر و بیشتر.

از مژده توقف طهران شما هم خوشوقت و هم دلتنگم. اما دلتنگی خود را تنبیباً این شعر می‌توان به شما بهتر از تو شنن چندین صفحه نثر بفهمانم.

دلم به پاکی دامان غنچه می‌لرزد      که بلبلان حمه مستند و باگبان تنها  
طهران یک بی‌ناموس خانه‌ای است که بالک خدازد از اینکه ناموس محلکتی

را به باد دهد. پس شما را به خدا، بعد به شر افت خودتان می‌سپارم. زیبای از معاشرت ناجنس بیرهیز «که آب و آتش و مشت و درفش و سنتک و سبیوست»، این یک فرد را هم ممکن است در موقع بیکاری... ساخته بجهت من بخواستید. مقصود بدانید انسان در هر دوره‌ئی از ادوار عمر و فصول زندگانی عبدهدار انجام وظیفه‌ای است که خدا نکرده سرموری در بدو امر از هر یک از آنها غفلت ورزد یا یستی مابقی و ظایف آینده را عطف به گذشته داده تا بایان عمر از هرجهت خود دا غفلت زده بیندارد. در این باب یک کتاب نوشتن کم و یک حرف زیاد است. «بنگذر تو از آن گفته که ناگفتنی است».

اما خوشوقتیم از این راه است بلکه با خواست خدا و جدیت خود شما مسافرت طبران مقدمه سفر اروبا باشد. یه گشم از عن که کاری ساخته نیست بلکه بعداز عمری خون خوردن معلوم شد من اولاد این آب و خاک نیستم بلکه حق، حیات در این مملکت دوست گذاز دشمن نواز ندارم. این وطن خانین و اجنبی بستان است. والا اگر غیر از این بودی و برای من هم در این آب و خاک حقی بود ممکن بود با حق خوردم شما را برای وطنم به اروبا بفرستم. خوتم باز در این موقع به جوش آمده ولی بیش از این نقداً چیزی نمی‌توانم برسیم. امیدوارم در هر کجا باشید از این به بعد ترک مکاتبه نکرده عن هم بک قسمت چیزهایی را که روزگار فرست نوشتن آنها را بهمن نخواهد داد شاید خلاصه آنها را به مرور نوشته برای معاقمه تاریخ بعداز مرگ خوردم به شما بسیارم. در خصوص نبودن من در طبران و انتشار کشیدن سرگار که شاید در زستان طبران آمده و یا اس از آن اسباب تأسیف سرگار نباشد. من از این جمیت هیچگونه تأسیفی ندارم. برای اینکه اگر علی بیرنگ یا امیر خیزی یا حاجی محمد آقای نجخوانی که هر سه از برای من شریف و عزیز نه هر یک از اینها را بسری بود من از نزدیکی به اولاد آنها که مثل شما سمت فرزندی به عن داشتید فرستگها دوری هی جستم.

همین قدر لازم است بدانید سه چیز هر یک بنگره تمام گرد:

— کشته شدن سردار ناصی ایران که قرنهای خواهد گذشت و نظر او را این کشور بلادی به نخواهد دید، کنل محمد تقی خان،

— هوی یک مشت شیاد بی عاطفة دزد خیانت بیشهه که از آن جمله است منک الشعرا مرا به طرفداری از آقاسید ضیاء،

— عارف نامه جلال‌المسالک ایرج میرزا.

تعجب نکنید از اینکه چه طور شده است که جند شعر مزخرف را در ردیف کشته شدن کسی می‌گذارم که تمام آرزوهای من با او به خاکرفت و خیر مرگ او استخوانهای مرا خورد کرد. این قسمت شرح مفصلی دارد که اگر طبیعت کارشکنی نکرد آن را در ضمن تاریخ زندگانی دوره آزادیخواهی خود که

کتاب مفصلی خواهد شد و یقین دارم این آرزو هم مانند سایر آرزوهای من به تور خواهد رفت، خواهم نوشت، نقداً همین قدر بس است که بگوییم نتیجه اش این شد که یک مغز جنوئی کارش بهجاتی کشیده شده است که نمی خواهد شما را که عزیزتر از فرزنه او هستید ببینند.

من از مادر شریف زائیده شده و امیدوارم با همان شرافت به خانه روم دامن شرافت من روزی که بدانم لکه دار شده است با خون خود آن لکه راشستشو خواهم داد ولی در این قسمت دامن هرا لکه دار کردند، اگرچه این قسمت چیزها در ایران گذشته از اینکه عیوب نیست و اغلبی هم اورا حسن می دانند شعرای نهضت انقلاب ادبی ایران جزو معلومات ادبی به شمار می آورند.

ولی برای شخص من که حقیقتاً می خواستم در این اوآخر از محروم مقدس و بالک و بی عیوب و بی آلایش باشم کار ندارم به اینکه دامن من از این حرفا آلوهه شد یا نشد ولی یک لطمہ بزرگی به روح من زد که یک قسمت گوشه گیری خود را می توانم مربوط به آن بدانم.

البته اگر یک موقعی به انجام خیالات خود که از این به بعد زندگی دایرای آن می خواهم و آن هم این است تاریخ زندگانی عمر به مرارت گذشته خود را به قلم آورده خودم را به آنها که بعد خواهند آمد و حساب من با آنهاست معرفی کنم، فقط چیزی که تاکنون به روح مقدس کلشن محمد تقی خان قسم به کسی نگفته و اگر اتفاقاً نفته باشم به علی بیرنگ گفته و حالا به یادگار بهشما می سپارم آن هم برای بعد از مرگ خود، این است که بدانید علت گفتن «عارف نام» ایرج میرزا چه بود.

اولاً بدانید من با ایرج میرزا سالها دوست بودم. در مسافرت خراسان که باعث و محرک کلشن شمیبد می شود گفت از ده قسمت نه قسمت من بود که اگر تاریخ خراسان را نوشتتم معلوم خواهد شد - وارد شهر مشهد نشده در باع خونی که قبل از گرفتن شهر خود کلشن منزل داشت منزل کرده برای اینکه در میان مردم نباشم و از حال مردم، از دوست و دشمن به مطلع باشم. جلال-الملائک مرحوم چندین مرتبه آمد رو پنهان کردم. چند بار هم تلقون کرد و وقت خواست وقت ندادم. چون بعداز تحقیقات معلوم شد گذشته از شاهزادگی و بسر عمه بودن با قوام السلطنه با التکلیسها هم مر بوط بود. بعداز بیست روز در اطاق انتشار ایالتش اورا ملاقات کرده این اشعار را به شوختی خواند. ولی اصلاً اینها که بعد انتشار یافت نبود. در مقدمه کله کرده بود که چرا منزل من که منزل خودت بود وارد نشدم. بعضهم قدری شوختی کرده دست اخیر به صدح کلشن شمیبد خاتمه داده بود و عذر از من خواسته بود که حق با تو است. کسی که میزبانی شریف و بزرگ مائده سردار با انتشار ایران کلشن محمد تقی خان داشته باشد تباید منزل کرده وارد منزل من شود. و بعد آن مدد را که نسبت به چنین سردار شرافت بخشی بود تغییر داده به اسم پیشرف ترسین

اشخاص، نصرت‌الدوله بسر فرمانفرما تمام کرد.  
روزی که با کلین قرار گذاشته بودیم نایاش زاجع به ساختن مقبره  
فردوسی داده شود که شرح آن هم مفصل است در باع ملى یامن رو به رو شد.  
چون کارش بیش من از پرده بیرون افتاده بود آمد جلو که یامن دست پدهد.  
من دست کشیده آشکار با حضور آگاهی مدیر روزنامه خراسان که آن هم آدم  
بیشرخی بود گفتم من به آدم بیشرفت دست نمی‌دهم.  
این تفصیل من و ایرج میرزا مرحوم و عارف‌نامه بود بیش شما امانت  
پسند.

اما راجع به قسمت تحریرات خود که همه آنها ناتمام مانده و از آن می‌  
ترسم با این بریشان خیالی موفق به انجام آنها ننمود بعد خواهم نوشت نهاده  
حالت از این بیشتر چیز نوشتن ندارم.

دیروز بعداز نوشتن دو صفحه قبل براى معالجه منزل دکتر بدین رفته  
بین راه باز فراش پست چندین روزنامه بهمن داد که من جمله عقیقی طوفان بود.  
اسم سرکار را در ردیف اسامی شعرای جوان خوانده تعجب کردم. آقای رعایت  
عجله تداشته باشید، خیلی زود است شما معروف شوید. چون قبل نوشته  
دیگر نمی‌خواهم پافشاری کنم.

هیمن قدر بدایید نمی‌خواهم شما ملک‌الشعراء و طوفان را صورتا هم بشناسیم.  
این را هم بدایید من اگر به شما با این بریشان خیالی چیز نوشته به امید  
نظریات خود و به امید به آینده درخشان شما بوده است. من به کسی چیزی  
نمی‌نویسم یعنی حوصله این کارها را ندارم.

حالا موقع تحصیلات شماست نه مسابقه شعری، خود دایید. غزل شمارا  
نریدالدوله خواست بکیرد در گلگونه درج کند. برای اینکه نداده باشم گفتم  
می‌خواهم یک مقدمه خودم بنویسم. شاید هم خیال کرده بودم بنویسم اگر  
دیدید من در گلگون چیزی نوشته اولا برای اصرار هم روزه مدیر آن بوده.  
ضمدا راجع به مسئله استمرد خای علاقه‌مند بودم، به این واسطه بود. در ایران  
هنوز یک ورق پاره پاک بیندا نمی‌شود که بشود در آن چیزی نوشتم.

باز هم تکرار می‌کنم، زود است شما مردم را در مردم شما را بشناسند.  
عجله لازم نیست.

ابوالقاسم عارف

## سه نامه و دستور دوره ناصری

آقای احمد شاهد فاضل گیر امن مقیم اسفراین چند نامه از دوره ناصری/دارد که برای تاریخ پول ایران و آجد اخلاق و اعیت است. هنن آنها در اینجا برای بهر موری محققان چاپ می‌شود.

۱.۱

هو

-۹-

تصدق خاکبایی مبارکت شوم. با وزیر فواید محترمانه گفتگو نمود. عرض می‌گند حالا که رأی همیون با استفاده ای من مطابق است ده هزار تومن نقد از بابت مالیات تنگوزنیل میدهم و بعداز پرداختن تنخواه با اسب چاپ رخانه ای رم و متممده نظم عربستان و لرستان می‌شوم. بعداز رفتن اگر پیشکاری ضیاعالملک خلاف مصلحت نباشد اورا با کمال شهربانی نگاه می‌دارم. مالیات تنگوزنیل را تا سه ماه بعداز عید می‌بردارم. مالیات سنه آنیه را به قسمی قرار میدهم که تا آخر سال به خزانه برسد و به سال آینده نماند. در جمع آوری رعایا و انجام و پیشرفت قرارنامه تسلیوان حکیم پاشی اعتسام کنم.

در امورات سرحدیه انشاء الله خدمات شایسته گنم.

به برادرم لاکید می‌گنم که تا سه ماه دیگر که فوج گروس را تمام گند که چهار پنج ماه دیگر استفاده ای مأموریت آن فوج را به عربستان نموده که انشاء الله رفع کسالت سفر استرآباد فوج را نماید.

در این مأموریت حسن خدمت خود را در بیشگاه حضور جلوه دهم والا در خاکبایی مبارک متروک و قابل هیچ خلعتی تباشم و اول خدمتی که بسردمه چاکری فرض می‌دانم وصول و ایصال مالیات تنگوزنیل است.

تقریر و تعهد وزیر فواید از قراری است که جسارت به عرض نموده اگر مقبول طبع مبارک اقدس است در تهیه تنخواه مشغول باشد والا فردا میرزا باقرا به محل مأموریت برود به اعتقاد خانهزاد عیبی تصور نمی‌توان گرد هوقوف اراده عليه اقدس روحنا فداء است.

### دستخط ناصرالدین شاه

علاءالدوله

تعهدات وزیر فواید را بی معنی نمی‌دانم. در تهیه تنخواه باشد. ده هزار تومن از بابت مالیات تنگوزنیل بله. میرزا باقرخان نزود. تا فردا عصری هم منتشر نشود تا با خود وزیر فواید هم حرف بزنم. انشاء الله خوب می‌شود. فسطنی که در راه است مباراً عیبی یکنند.

**هو**

— ششصد و پنجاه تومان را تسلیم می‌ناید و نوشته که مقرر فرمودند به اطلاع جناب جلال‌الله سپه‌سالار اعظم خواهد گرفت و مراقبت بتمایل که به همان موعد حاضر شود.

— ده هزار تومان که سکه می‌شود از برای دارالخلافه است به سایر ولايات حمل نخواهد شد.

— فقره سکه را که باید در قورخانه سکه شود به استحضار جناب سپه‌سالار اعظم با جهانگیرخان گفتگو نموده و قرار این فقره را می‌دهد و به عرض خاکبای اقدس برساند با علامت و سرسکه.

— در باب تعیین تنخواه که از کجا باید بررسد در صورتیکه مقرر شود از تنخواه قیمت غله که به خزانه تحویل شده و می‌شود که داخل هیچ پولی نشود و جداگانه در صنایع معین می‌گذارند، پنج هزار تومان قرض شود و تا پنج هزار تومان سکه شود. روزی بروز تحویل حکومت می‌شود و تنخواهش دریافت می‌شود و به مصرف سکه می‌رسد. بعداز ا تمام تنخواه قرضیه را رد نموده تمسک خود را خواهد گرفت.

— در باب منافع این فقره از برای دولت آن و اهم از روی تحقیق معین نموده تفصیل را به عرض برساند.

— در باب میرزا حسن با مشارا لیه مشغول گفتگو است تفصیل را عرضه خواهد داشت.

**دستور ناصرالدین شاه**

در باب سکه پول سیاه از همین قرار معمول دارد اما غدنون نماید به عذر سکه این بول را از طهران به خارج نپرسند.

میرزا حسن بسیار مقصص است که خلاف حکم دولت را کرده از مردم چیز گرفته است. علاوه بر دادن پنج هزار تومان هزار چوب هم باید میخورد. چوب را بخشیده، پنج هزار تومان را بدهد و الا هزار چوب بزرگ را کلا خواهد خورد.

**هو**

به زیارت دستخط جهان‌نمطاع انتخار حاصل نمود، فقرات مقرر را به همان قسم اطاعت می‌نماید. در باب عمل ضرایبانه استنباطی که از زیارت دستخط مبارک کرده بودند و خانه‌زاد مطلب را تفهمیده معرض داشته بسود امید بخشایش و غفو دارد و به غلط و غرض تفهمیده معرف است آن ساعتی که وجود نایبود این غلام باعث تغیر مزاج مبارک باشد از خداوند مستلت من گند که خانه‌زاد را تیست و نایبود گند. همان دو سیاهی و بیشتری از برای خانه‌زاد بذیرین عقوبت است. خداوند بلای وجود مبارک را به جان این غلام بفرزند.

## استنادی درباره نیضت مشروطه‌خواهی فارس

در انتهای تورق مطبوعات به سه تلگراف قابل توجه که برای اطلاع و جریان مشروطیت فارس مفید است دستم یافته‌ام و عبارت است از:

تلگراف نخست ذیل شماره ۱۶۳ به تاریخ قریب جمادی‌الثانیه ۱۳۲۵ مقدم بیانگراف علمای شیراز در ۱۹ ذی‌القعده ۱۳۲۵ به اعضای ابراهیم‌الشیریف است. در چند متن از این روحانی ذکری آمده است، از آن جمله چند تلگراف مکتوب در کتاب «نیضت آزادی‌خواهی مردم فارس در انقلاب مشروطیت ایران» (به کوشش جهانگیر قائم مقامی)، دیگر در واقعات اتفاقیه (ص ۸۲) رقص از او به عنوان «آقایان مهاجرین از دارالخلافة تهران» در حدود جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴ و سه دیگر در روزنامه «منظفری» چاپ بوشیر (شماره اول، ۱۳۲۵ ه. ق. و شماره ۴، ۱۳۲۵ ه. ق.، ص ۶) به تذکار آمده است.

سند دوم از همو خطاب به حاجی شیخ می‌باشد.

دیگر تلگرافی است بیانگر اوضاع موجوده در تهران و پذل نوجه سید محمد صادق طباطبائی به روحانیون شیراز.

ماخذ هر سه نامه روزنامه ندای اسلام، شماره ۲۵، مورخه جمادی‌الثانیه ۱۳۲۵ هجری قمری (صفحات ۳ و ۴) است.

### -۱-

#### سواد تلگراف از شیراز طبران/شماره ۱۶۳

خدمت جناب مستطاب خالق افتخار آفای آقا میرزا سید محمد حججه‌الاسلام دامت افلاسه، اگر صلاح می‌دانید به جناب حاجی شیخ تمام حجه تمام نمائیم که درست همراهی از مجلس نمایند. بوضعی که اطیبان کامل برای مجلس مقدس حاصل شود که در انتظار ساده‌لوحان عنوان مخالفت بین علماء نشود و اصلاح ماده شود و اگر واقعاً بخواهند استبداد و... نمایند تا درست به تکلیف شرعی عمل شود. و اگر صلاح میدانید تا به ایشان مخابره حضوری شود. ابراهیم‌الشیریف

-۲-

## سواد تلکراف از شیراز به طهران.

خدمت سرکار ملا زاده حجۃ الاسلام آقای حاجی شیخ فضل الله دامت برکاته خلوص و صفاتی دیرینه داعی نسبت به آن وجود محترم که بر جنابعالی معلوم، باعث شدگه با کمال تکاره جو نی که از مداخله در امور خارجه از وظیفه خود دارد در خیرخواهی و عاقیت‌اندیشی درباره آن ذات محترم و سایر ذوات محترم معتقد و در زاویه مقدسه خودداری ننمایند - اخباری که این چند روزه می‌رسد نهایت باعث حیرت و با آن متناسب و کیاست و حسن تدبیر در وظایف فعلیه شرعیه که از جنابعالی مسحور بود کمال منافات دارد، در مخالفت صریح جمهور رؤسا ملت و طرف شدن با اهالی ممالک ایران، عقلاء و شرعاً هیچ جهة روحچان نمی‌بیند. خدا میداند ملت مملکت فارس به [اندازه‌ای] در این مخالفت با مجلس هیجان باشد که هرگاه سایقه خلوص داعی نبود خیلی عنوانات نموده بودند. آنقدر کوشش نموده تا تلکرافات مزعجه به اطراف [به] خصوص به عقبات عالیات را عجالة به تأخیر انداخت. امروز روزی است که با اساس محکم عدل باید همراه شد، اگر معاییس هم به نظر رسد اولاً به حسن تدبیر و مشورت خالصانه با رؤسای با کمال ملایمت و مهربانی می‌توان رفع نمود و تانياً مجامعت رفع ظلم و استبداد مطلق را در مقابل باید تسییان شود که اگر فرضیاً این وضع برهم خورد رجوع به همان استبداد یا اقبیح از آن خواهد نمود. در عالم وفا لازم می‌دانم صریح عرض کنم تا هنوز مجال اصلاح باقیست، پشت و روی این امر را درست ملاحظه فرمائید. سرگرمی در خیال و وساوس اغیار را کناری گذارید، مطلب را کوچک نشمارید. خدمت سرکار حجۃ الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد دامت برکاته هم در این باب تلکرافی که مقتضی بوده شده، داعی هم در تصفیه مطلب اگر تقصی ادارد بمطறی که در نظر است متدرجاً به نحو دلخواه تکمیل شود، کمال اهتمام دارد. ترتیب وضع اصلاح و حضور خودتان را در مجلس محترم به زودی اعلام فرمائید، تا معمول شود والا با این وضع که می‌بینیم تأخیر موجب آفاتی است که از جمله ناجاری داعی است در بعضی محاذیر جواب.

**ابراهیم الشریف**

-۳-

## جواب الاحقر ابراهیم الشریف [جواب تلکراف شماره ۱۶۳، از تهران

به شیراز]

خدمت حضرت حجۃ الاسلام آقا میرزا ابراهیم دامت برکاته یکی از فصول نظامنامه این است که همه وقت جمعی از علماء باید ناظر باشند که احکام مجلس موافق شرع مقسم باشد. ایشان می‌گفتند این جمع باید در خارج مجلس انجمد داشته باشند، وکلا می‌گفتند صلاح در این است

که در مجلس باشند. این گفتگو مقتضی نبود که شیخ به حضرت عبدالعظیم متخصص شده، جسمی از اشاره و مفسدین را دور خود جمع نموده به بلاد تلکرافات شورش انگیز زده، تحریک بلوغ نمایند. مطلب این است شیخ به مبداء اعلاء در عرض مرا خم بزرگی قول داده است، مجلس را برهم زند. اقام حضرت عالی برای اتمام حجه و قلع ماده فساد بهتر تیپی که اظهار فرموده بودید بسیار خوب است. محمد این صادق طباطبائی

## دو بیت تازه یا بآرود کی

در رسالت داستان پادشاهزاده شهر حمات نکارش محمد زنگی بخاری (از ادبیات نزدیک به روزگار سعید) که نسخه خطی آن در توبینگن آلمان است دو فرد شعر از رود کی خسروی حکایتی آمده است و قصه این است که سلطان محمود به هنگام فرار سیل بنماری مرگ شاعران را فراخواند و گفت می‌دانم که پس از مرگم مرثیه‌ها خواهید سبرود اینک بروید و آنچه خواهید گفت هم‌اکنون بسرایید و بیاورید تا بدانم چگونه خواهید گفت. «روز دیگر مرثیها آوردند و پیش سلطان بخواندند. همه سخنهای غرا و مدحهای دلربا، عاقبت سلطان از همه مرثیها این بیت رود کی شاعر را اختیار کرد و گفت سخن این است و باقی همه آرایش است و آن دو بیت این است:

ما همه خوش خواریم و خوش خسبیم تو در آن گور تنگ و تنها می‌نمی‌چنان خفته‌ای کس برجیز نه چنان رفته‌ای که باز آیسی در مصروع دوم از بیت اول میان تنگ و تنها بیان «اوو» آمده است. طبعاً مطلب داستان است رود کی با سلطان محمود ارتباطی نداشت. اما آمنه دو بیت شعر به نام رود کی در متن نسبتاً قدیم اهمیت دارد و قابل نقل است و گر بیستی که ازین شاعر بحست آید باید بیت و ضبط شود و در صححت انساب آن تحقیق و بررسی بشود. مگر آنکه به ایات برسانند، که این ایات از رود کی نیست. پیش ازین دوست دانشمند دقیقه بیاب دکتر محمد امین ریاحی دو بیت در تفسیر سوره یوسف (باب محمد روش) یافته که جزوی از قطعه «بُوی جوی مولیان» بوده است. پس از آن دوست دانشمند گرانقدر محمد تقی دانش پژوه بیستی از رود کی یافته که در مجله آینده میال ۱۱ ص ۱۵۷ به باب درسانید.

ایرج الفشار



فهرست پیش لذاره کنجهان

زیارت پیری  
مشتی لار خرمیم شهلاں آن زیارت صدر اردی  
مشتی لار خرمیم شهلاں آن زیارت صدر اردی

مشتی لار خرمیم

مشتی

نامه ابوالقاسم عارف به غلامعلی بر علی اندی خوشی





1

[تو] (فلاسهم) عارف در هیان و میان خود (شاید در هیان)  
[مردم] به صنعته (۳۹۷)



明治二十四年三月刊行

# 支那元氣ノ書

版權所有

參謀本部

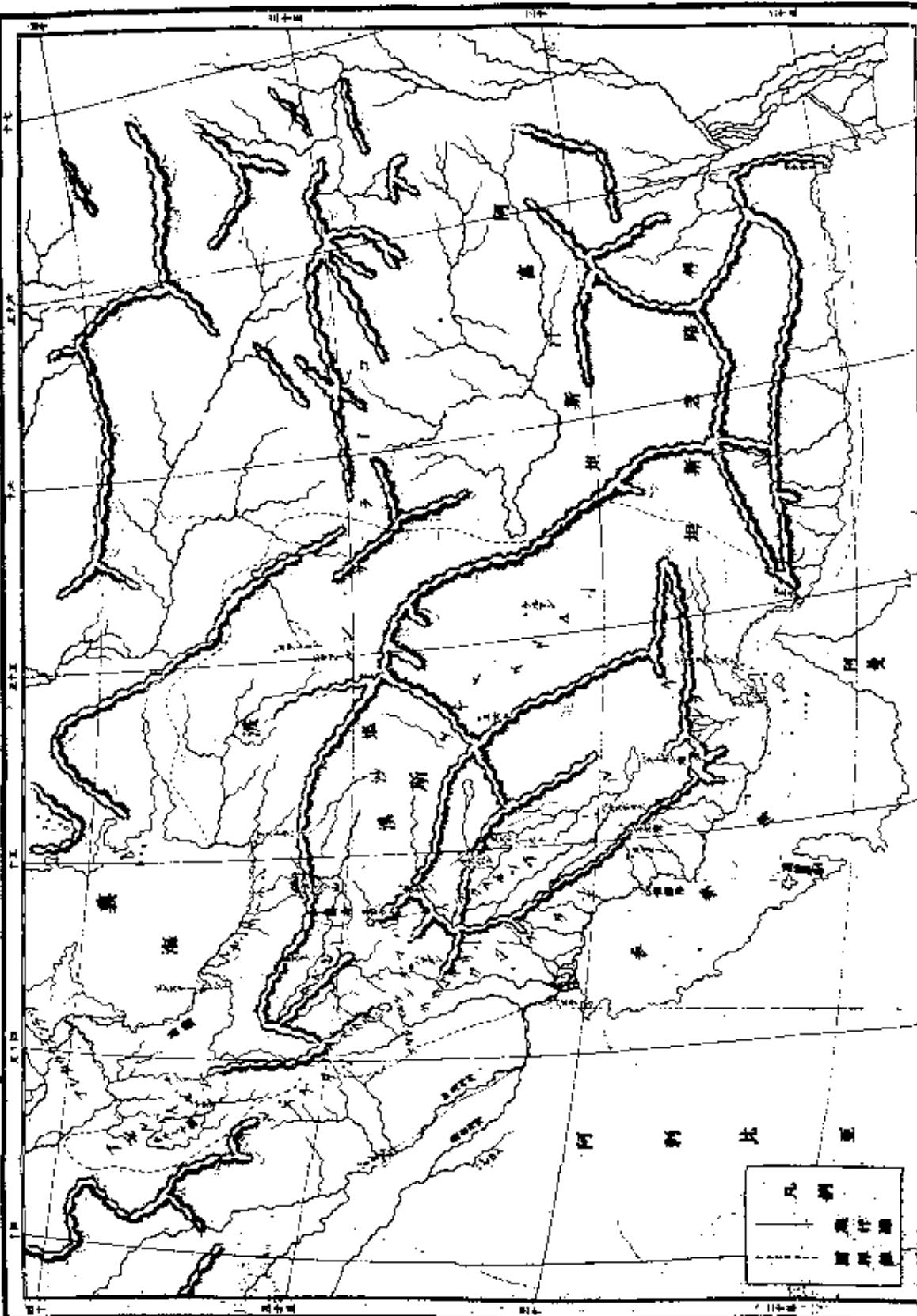
博文館藏版

東京

# 吉田正春著 回憶支那之火 探險記

吉田正春著

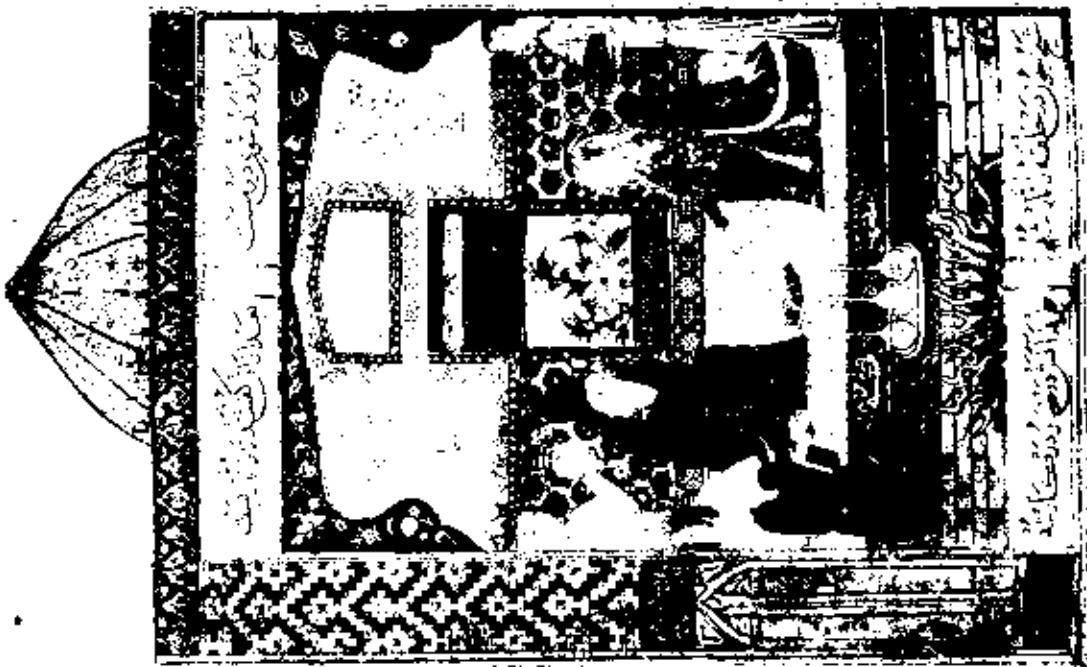
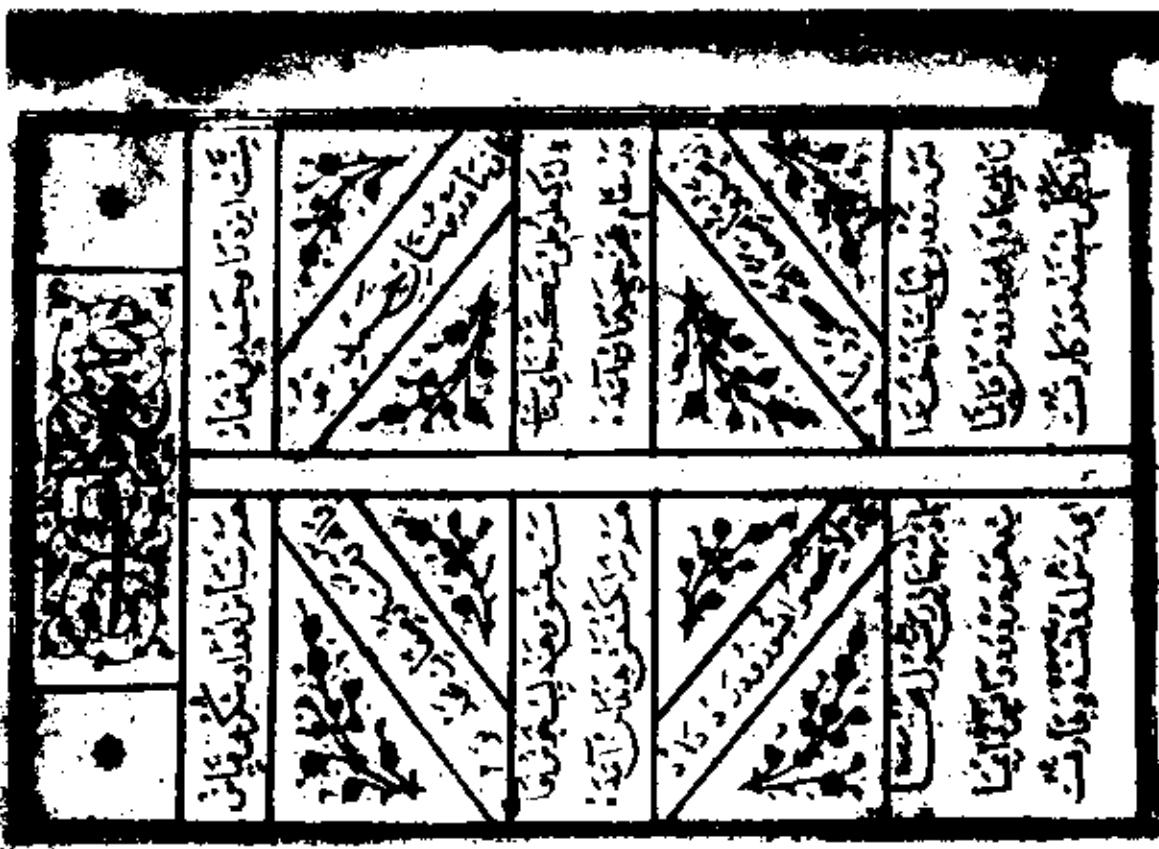
金行鳳國酒斯地圖



نقشه ایران از سفرنامه یوشیدا (عرب‌بود. به صفحه ۲۵۰)



نقاشی از عکس رجای ایران دوره ناصری یا اسماعیل آنها به خط زازو نی  
(من در وطن، به صفحه ۲۵۰)



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الإِيمَانُ أَكْبَرُ كَيْفَ يَرَى إِلَهُ  
يُطْهَى أَفْيَا الْمُكَبَّرُ  
لِأَجْمَعِينَ فَيُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ  
كَمَا كَمَا جَعَلَهُ دُنْدُونَ  
يَعْلَمُهُ كُلُّ فَرِيدٍ يَعْلَمُهُ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا يَعْلَمُ  
كَمَلَنَاهُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ  
لَا يَكُونُ لِلْمُسْلِمِ كُلُّ سَاعَةٍ  
مَا لَمْ يَرِدْ إِلَيْهِ وَمَا لَمْ يَرِدْ  
لِلْمُسْلِمِ إِلَيْهِ كُلُّ سَاعَةٍ

أَبَدٌ يَعْنِي لِيَوْمٍ يَعْدَلُ  
مَا لَمْ يَرِدْ إِلَيْهِ كُلُّ سَاعَةٍ  
أَكْبَرُ كَيْفَ يَرَى إِلَهُ  
يُطْهَى أَفْيَا الْمُكَبَّرُ  
لِأَجْمَعِينَ فَيُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ  
كَمَا كَمَا جَعَلَهُ دُنْدُونَ  
يَعْلَمُهُ كُلُّ فَرِيدٍ يَعْلَمُهُ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا يَعْلَمُ  
كَمَلَنَاهُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ  
لَا يَكُونُ لِلْمُسْلِمِ كُلُّ سَاعَةٍ  
مَا لَمْ يَرِدْ إِلَيْهِ وَمَا لَمْ يَرِدْ  
لِلْمُسْلِمِ إِلَيْهِ كُلُّ سَاعَةٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## عَلَيْكُمُ الْمُصْبِرُ الصَّابِرُونَ إِلَيْكُمُ الْأَمْلَاكُ

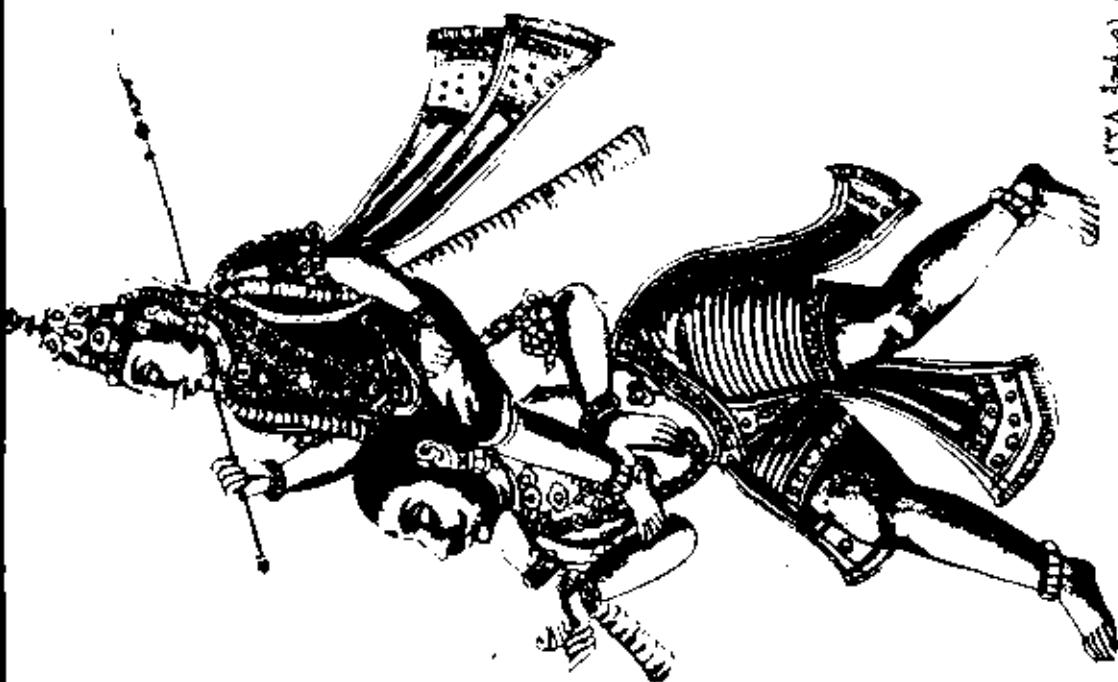
الْمُكَبَّرُ أَكْبَرُ كَيْفَ يَرَى إِلَهُ  
يُطْهَى أَفْيَا الْمُكَبَّرُ  
لِأَجْمَعِينَ فَيُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ  
كَمَا كَمَا جَعَلَهُ دُنْدُونَ  
يَعْلَمُهُ كُلُّ فَرِيدٍ يَعْلَمُهُ  
يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا يَعْلَمُ  
كَمَلَنَاهُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ  
لَا يَكُونُ لِلْمُسْلِمِ كُلُّ سَاعَةٍ  
مَا لَمْ يَرِدْ إِلَيْهِ وَمَا لَمْ يَرِدْ  
لِلْمُسْلِمِ إِلَيْهِ كُلُّ سَاعَةٍ

عَلَيْكُمُ الْمُصْبِرُ الصَّابِرُونَ إِلَيْكُمُ الْأَمْلَاكُ  
مُوَزَّدَ عَلَى اسْتِرْبَطْ بِصَفَحَةِ ٢٩٣  
مُرَسَّمَ بِهِ رَسْمَ الْمُكَبَّرِ

بِالْأَيَّانِ تَسْخِيَةٌ خَطْرِيٌّ

مُوَزَّدَ عَلَى اسْتِرْبَطْ بِصَفَحَةِ ٢٩٤

مر بارط به مقاله «سودای گشودن هزار نفران» (صفحه ۱۳۸)





## MAGE PUBLISHERS

PRICE LIST

Effective 1 February, 1989



Title	ISBN	Pages	Price	Available
<i>Marlik: A Prehistoric Persian Civilization</i> E.O. Negahban	0-934211-23-X	—	—	Sept. 1991
<i>Music of Mystery &amp; Love: The Secrets of Traditional Persian Music</i> • J. During & Zia Mirahdotbaghi	0-934211-22-1	224c	—	March 1990
<i>Closed Circuit History-Ardeskir Mohassess (signed numbered limited edition)</i>	0-934211-18-3 0-934211-20-5	224c 224c	*35.00 100.00	July 1989 July 1989
<i>Savushun-Simin Daneshvar</i>	0-934211-24-8	—	*22.00	March 1990
<i>Daneshvar's Playhouse-S. Daneshvar A Collection of Stories</i>	0-934211-19-1	224c	22.00	in stock
<i>Slipknot-Angus Black</i>	0-934211-17-5	248c	22.00	in stock
<i>Nationality and Language-Sh. Meskoob</i>	0-934211-21-3	192c	*25.00	Jan. 1990
<i>Highlights of Persian Art</i> Edited by E. Yarshater & R. Eltinghausen	0-89158-295-9	390c	40.00	in stock
<i>Food of Life</i>	0-934211-00-0	288c	29.95	in stock
<i>Hafez: Dance of Life bilingual</i> (numbered limited edition)	0-934211-04-3 0-934211-13-2 0-934211-14-0	112c 112p 112s	32.95 19.95 250.00	in stock in stock in stock
<i>Audio cassette bilingual</i>	0-934211-25-6	60 m.	9.95	in stock
<i>The Wonderful Story of Zaal bilingual</i>	0-934211-01-9	48c	18.50	in stock
<i>The Patient Stone bilingual</i>	0-934211-02-7	32c	18.50	in stock
<i>When the Elephants Came bilingual English-only edition</i>	0-934211-09-4 0-934211-15-9	32c 32c	18.50 18.50	in stock in stock
<i>The Devoted Friend bilingual English-only edition</i>	0-934211-10-8 0-934211-16-7	32c 32c	15.00 15.00	in stock in stock
<i>The Strangling of Persia</i>	0-934211-06-X	496c	20.00	in stock
<i>A Lonely Woman-Farrokhzad</i>	0-934211-11-6 0-934211-12-4	192c 192p	22.00 12.00	in stock in stock
<i>Frantar: Paintings &amp; Works on Paper (limited edition with painting)</i>	0-934211-03-5 0-934211-05-1	144c 144c	35.00 500.00	in stock in stock

c = casebound

p = paperback

s = slipcase

\*prepublication price

bilingual books include both Persian and English texts

To Place Your Order Call

1-800-962-0922



## انتشارات توس

- ۱- حالات عشق مجنون  
جلال ستاری
- ۲- فرهنگ ادبیات فارسی  
دکتر زهراء خانلری
- ۳- هفتاد سخن  
جلد اول: شعر و هنر  
دکتر پروین نائل خانلری
- ۴- هفتاد سخن  
جلد دوم: فرهنگ و اجتماع  
دکتر پروین نائل خانلری
- ۵- مکتب حافظ  
استاد منوچهر مرتضوی
- ۶- پانزده کفتاب  
شادروان مجتبی مینوی
- ۷- بی‌افتادن صفویان پرآمدان  
محمود الفانی

ویلم فلور

ترجمه ابوالقاسم سری

۸- طراحی یا قلم و مرکب

استاد غلامحسین نامی

۹- کتاب توس

مجموعه مقالات

۱۰- گیلان و آذربایجان شرقی

مارسل بازن، کویستیان بربریزه

ترجمه مظفر امین فیضیان

۱۱- مجموعه آثار یغماه چنگلی

جلد دوم: مکاتیب و منشات

به اهتمام میدعلی ال‌داود

۱۲- میرزا تقی خان امیرکبیر

جباس اقبال آشتیانی

به اهتمام ایرج افشار

۱۳- سفرنامه فریزر

ترجمه دکتر منوچهر امیری

۱۴- پژوهشی در اساطیر ایران

سهرزاد پهلوی

۱۵- زبان‌شناسی وزبان فارسی

دکتر پروین نائل خانلری

۱۶- وزن شعر فارسی

دکتر پروین نائل خانلری

۱۷- هارف نامی پایزیدسطامو

اقبال یغمایی

۱۸- کسانی مرزوی

دکتر محمدامین ریاضی

## ۱۹- چهار فصل آفتاب

زندگی روزمره زنان اسکان یافته  
مشایر مسنتی

سپهلا شوشانی

## ۲۰- شناخت زمان ایران

محمدحسن ابریشمی

۲۱- مینوی خرد

ترجمه دکتر احمد تقاضی

## ۲۲- روانکاوی آتش

کاستون باشلار

ترجمه جلال ستاری

## ۲۳- زبان رمزی قصه‌های پریوار

م. لوفلر - دلاشو

ترجمه جلال ستاری

## ۲۴- چشم‌اندازهای استوره

میرها الیاده

ترجمه جلال ستاری

## ۲۵- رمز و مثل در روانکاوی

ترجمه و تاییت جلال ستاری

## ۲۶- زبان رمزی افسانه‌ها

م. لوفلر - دلاشو

ترجمه جلال ستاری

## منتشر می‌کند

### ۱- وزیرهای دخیل در قرآن

آرتوور جفری

ترجمه دکتر فریدون بدرازی

### ۲- ریختشناسی قصه‌های پریوار

دلادیمین پراب

ترجمه دکتر فریدون بدرازی

### ۳- تفسیر طبری

به اهتمام حبیب یغمائی

### ۴- گفتار دهقان...

شاهنامه به تعلم و تدری

اقبال یغمایی

### ۵- تاریخ ادبیات زبان روسی

شادروان استاد معید نفیسی

### ۶- اشرف افغان بر تختگاه اصفهان

دیلم نور

ترجمه دکتر ابوالقاسم سری

### ۷- سفارتخانه‌های ایران

دکتر محمدامین ریاضی

### ۸- تجلی اسطوره در شعر حافظ

دکتر محمد مرور مولایی

### ۹- افسون شهرزاد

دکتر جلال ستاری

### ۱۰- نمادهای جان

اثر بزرگ «بیونگک»

ترجمه دکتر جلال ستاری

### ۱۱- جان‌های اشنا

دکتر جلال ستاری

## ۲۱- جستارهایی از تاریخ اجتماعی

مردم ایران در عصر قاجار جلد دو

ویلم فلور

ترجمه ابوالقاسم سری

## ۲۲- انس التائبين

شیخ احمد جام (زندگی)

به تصحیح دکتر علی فاضل

## ۲۳- الی نامه

شیخ قریدالدین مطہر تیشاپوری

به اهتمام هنری دیتر

## ۲۴- کتاب نهن التوصیه

شیخ حبیبدامی

به اهتمام هنری کریم

## ۲۵- تاریخ افشار

ویلم فلور

ترجمه ابوالقاسم سری

## ۲۶- توصیه‌ی از خلیج فارس و

ویلم فلور

ترجمه دکتر ابوالقاسم سری

## ۲۷- جستارهایی از تاریخ اسلام

چهل و سه سال اتحادیه‌های کارگری و قانون کار

ویلم فلور

ترجمه دکتر ابوالقاسم سری

## ۲۸- تلمک

فaten

ترجمه اقبال یغمایی

## ۲۹- خانه و جهان

راوید راثات تاکور

ترجمه دکتر زهرا خانلری

۳۰- سفرنامه چیزهای موریه

در دو مجلد

ترجمه دکتر ابوالقاسم سری

## ۳۱- دائرة المعارف فهای ایرانی

ژیواویل

ترجمه محمدعلی سعیزی

## ۳۲- رویا در رویا

دکتر اصغر امین

## ۳۳- حافظ

به تصحیح هوشمنگ ابتهاج

## ۳۴- موریانه

برزگ علسوی

## ۳۵- تاریخ معاصر کشورهای عربی

ترجمه دکتر محمدحسین روحانی

به اهتمام دیتر

## ۳۶- دیوان کامل ملک الشعراه بهار

به اهتمام میرداد بهار

## ۳۷- بندesh

ترجمه میرداد بهار

Center for Iranian Studies  
Columbia University

# چاپ علمی و تحقیقی

## Ferdowsi's Shahnameh

A New Critical Edition of

by

Djalal Khaleghian-Mollagh

Introduction by

Ehsan Yarshater

Published by

The State University of New York Press

جمهوری اسلامی ایران

ریاضتی اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتابخانه کے مابین در مراتب حد ایرانی

با لوحده معرفه شد

ابن تختیان بادر است که چهلی هزار

و اعتمادی از شاهنامه به معنای شفیعی از د

بر اساس کهون شریعت نسخه موجود (انتساب

ملودران) با مقابله با دارالده نسبت

هرگز بدین دیگر، با دقتی بسیار، متاخر

چشید.

آخر بلند پایه فردوسی که بودگردن

آخر زبان فارسی و شناسانه سلسل سردم

ایران است، با وجود چنانچه شنیدن تا

که تن موضع تعبیری جامی که از مر جسد

قابل اعتماد باشد نداخته است، طبع

مسکر نیز، که اخترین طبع انتقامی

شاعره است، ولایی به معمود نیست.

این چنین در شش سهاد با کافل املا در

جلد سلطان حسروه با دو جلد توضیحات در

نهایت شفاس است و متند به طبع سیر است.

مجلد اول از طبع خارج شده و مجلد دوم

امسال انتشار می شود و جلد های بعدی

هر یک به تالله یک کمال مستخر معرفه شد.

به کسانی که سه جلد اول را خریده

بلهند، جلد چهارم زیگان داده میشود.

برای استفاده از این فرم است برگ اختصار

ضمیمه را لطفا پر کنید و مشتمل شاهر

(دادگاه ایالتی پیغموری)، ارسال نمایید.

These individuals purchasing the first three volumes will receive the fourth volume free of charge.

Volume 1 \$88.50 (hard cover only)

This new edition is based on a collection of all the earliest manuscripts of the *Shahnameh*, with every variant recorded in a comprehensive critical apparatus. It is also the only one to incorporate the code of 1217, the oldest and most reliable of all known manuscripts, discovered in Florence only in 1977. This new version thus brings us closest to Ferdowsi's original text and will supersede all former critical editions of the *Shahnameh*.

The edition will be complete in a set of six volumes, plus two volumes of explanatory text handsomely produced and bound. The first volume has already been published; the second will be published this fall; other volumes will appear at one year intervals.

بزرگ:

شاهنامه

دفتریکم

SUNY

State University of New York Press  
State University Plaza  
Albany, NY 12246-0001

## آینده

مجله فرهنگ و تحقیقات ایرانی (تاریخ، فلسفه، کتاب)

این مجله هیچگونه پیوستگی و سنتی اجتماعی، مالی و غیرآن پنهان نمایند و مطبوعه و سازمانی ندارد.

نمایندگان و نویسندهای انتشار (در سالهای ۱۳۵۰ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۰، چهار دوره): دکتر محمود افشار

دیگر مسؤول کانونی و مساحب برداشت انتشار (از سال ۱۳۵۶، دوره پنجم): ابراج افشار

همکاران مدیر: کریم اصفهانیان (مدیر امور اداری) - یاپک افشار (مدیر داخلی) -

محمد رسول دریافت (مدیر امور جایز) - محمد الله روزانی زعفرانلو (مدیر امور همکاری) -

بهرام کوشوار و آرش افشار

مثالات و نامه برای مدیر مجله به شانی زیر فرستاده شود

شانی پستی مدیر مجله: حدائق پستی ۵۸۳ - ۹۶۷۵ - بناوران (تهران) - ایران

نامهای مربوط به امور اداری پیشنهادی فیل ارسال شود

شانی پستی دفتر مجله: حدائق پستی ۳۱۴۱ - ۹۶۹۵ - تهران (تهران) - ایران

تلفن خانم مدیر: ۰۲۶۵۳۰۰۰۰ - تلفن دفتر ۲۷۰۸۱۵

محل مکاری: تهریش - باخ غرفه ۳۰۰ - چهارراه زعفرانیه - کوچه بخشایش (عارف تسب) -

کوچه لادن - باع مولوکان دکتر محمود افشار - شماره ۸ - دفتر امور تحریریه: خیابان

کافر آئینه - کوچه سروناز - شماره ۴

دفتر دوزهای دوشهی و سمشیه و چهارشنبه، ۰۲۶۵۳۰۰۰۰ - برای برداخت اشتراک و خرید مجله باز است

دفتر مجله در کوچه کرمن عقدهای و اصلاح ضروری آنها آزاد است و زوایر از یکسال از زمان رسیدن هفته‌ای امکان چاپ آن تغواهد بود. قفل طلاق (این مجله مخصوصاً یا انجازه دفتر مجله یا غویندگان مقاله می‌گزار است. مطالع و نویسندهای بدون اعتمادهای از مدیر مجله است.

## کمکهای موقوفات دکتر محمود افشار

محل دفتر مجله آینده را - که رفیعی از موقوفات دکتر محمود افشار بودی است -  
وقت متوجه برای کشیده‌انگان انتشار مجله، از میان ۱۳۵۸ پیرایگان در اختیار مجله قرار  
داده است. موقوفات مذکور مطابق و قنایه و پنا بر بیت واقف و امامه عن اور هرسال  
دویست و پنجاه دوره از مجله را برای فرستادن رایگان بدانشمندان و مراکز علمی و کتابخانه‌های  
که وسیله ترویج و تبیه زبان فارسی در کشورهای مختلف هستند خریداری کرده است.

## بهای اشتراك یکساله

ایسرائیل: برای افراد: چهارهزار دلار - (اگر شخص نیز از زند و ساینده فرماده شود - ۰۰۰۰ ریال)

برای دانشجویان: سه هزار ر.- - برای مؤسسات: پنج هزار ریال

خارججه: (بیت خواتی): اروپا و آسیا: پنج هزار و پانصد دلار - امریکا و زبان و استرالیا: هشت هزار

و پانصد دلار (با پست ذمیث): پنج هزار دلار

پیمان اکبر: خرسنه بطور تقدیمی از پانصد توهان، سطحی پیچه توغان

لطفاً وجه اشتراك را جداگانه تا آخر شهریور بوسیله چاک و یا توسط هر یک از شبپ بالک میان ایران

دشایب شماره ۱۷۹ و بعد از اینجا انتشار نزد پانک می‌باشد میان باع غرفه ۳۰۰ (تعظیم‌توسی) تهریش

برداخت و از در کهی قبض پانک را بطور مقارن حقاً ارسال فرمائید. زیرا پانک را ایام املاکی سما بهی دهد. در صورتی که

وجه اشتراك تا آخر شهریور برداخت نشود پایه از این فرستادن شماره پنجه مایمی خودداری خواهد شد.

در صورتی که شماره‌ای از مجله توسط پست نرسد یا میوب پاند تعطا قبل از انتشار شماره بعدی

مارا آگاه فرماید. ورن از ارسال مجدد مجله معتبرم و در دورت داشتن خروجنه منزد.

## کاپریوشه تاریخ (به مادرست باش افشار)

تهران انتسابه، روپرتوی سینما دیانا، ساختهان فروردین، طبقه نوم - تلفن ۰۶۰۶۴۲۶



# AYANDEH

Founded in 1925 by Dr. Mahmood Afshar

Vol. 15 No. 3-5  
1989

Editor : IRAJ AFSHAR

---

A PERSIAN JOURNAL OF IRANIAN STUDIES,  
INCLUDING ARTICLES ON IRANIAN HISTORY, PERSIAN LANGUAGE  
AND LITERATURE, BIBLIOGRAPHY, BOOK REVIEWS OF PERSIAN  
BOOKS AND OF FOREIGN BOOKS CONCERNING IRAN

All inquiries should be addressed to the editor:

P. O. Box 19575-583

Niyavaran, Tehran, Iran

---

Subscription manager Babak Afshar

Art advisor and abroad manager:

Bahram, Kooshiyar and Arash Afshar

---

Representative

Otto Harrassowitz

Postfach 2929

Wiesbaden, Germany

---

NAGHSHE DJAHAN PRINTING